

درآمدی بر زبان‌شناسی اجتماعی

لویی - ژان کالوه

ترجمه

محمدجعفر پوینده



محمد جعفر پیوندی در ۱۷ خرداد ۱۳۳۳ در اشکندر یزد به دنیا آمد. بعد از اخذ لیسانس حقوق در سال ۱۳۵۳ برای ادامه تحصیل در رشته جامعه‌شناسی به فرانسه رفت و در سال ۱۳۵۶ در این رشته فوق لیسانس گرفت. وی ترجمه از فرانسه را از بیست سالگی با آثار ادبی آغاز کرد و سپس به سوی رشته‌های مورد علاقه‌اش یعنی فلسفه و جامعه‌شناسی سوئز جامعه‌شناسی ادبیات گرایش پیدا کرد. پیوندی در فاصله‌های حدود ۱۰ سال ۲۷ کتاب را به فارسی برگرداند که بسیاری از آنها ستون سخت و دشوار فلسفی و اجتماعی بودند. ویژگی‌های بارز شخصیتی پیوندی، سخت‌کوشی، حساسی، ناپذیری و آزماندگاری وی بود. در زمینه تعهدات اجتماعی، پیوندی نظر خود را به صورت آشکار در مقدمه کتاب ناخین عنوان کرده و می‌گوید: «راستی را چون نیکه بنگریم تیار آدمی به آگاهی و شادی و آزادی، از آب و هوا و نان شب نیز واجب‌تر است». او خود در جهت تحقق آزادی عقیده و بیان به کانون نویسندگان ایران پیوست و در این راه نیز جان خود را نثار کرد. بهرحال پیوندی حساسی ناپذیر و آزادیخواه با آثارش به جاودانه‌ها پیوسته است. روحش زنده باد!

قیمت: ۱۱۰۰ تومان

شابک: ۹-۰۳-۶۶۸۸-۹۶۴

ISBN 964-6688-03-9

انتشارات نقش جهان

درآمدی بر زبان‌شناسی اجتماعی

لویی - ژان کالوه

ترجمه:

محمدجعفر پوینده

انتشارات نقش جهان

۱۳۷۹

Calvet, Louis Jean

کالوه، لویی - ۱۹۴۲ -

درآمدی بر زبان‌شناسی اجتماعی / لویی - ژان کالوه؛ ترجمه محمد جعفر پوینده. -

تهران: نقش جهان، ۱۳۷۹.

۲۰۲ ص.: جدول، نمودار.

ISBN 964-6688-03-9

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیپا.

La sociolinguistique,

عنوان اصلی:

Presses universitaires de France, 1996: Paris.

واژه‌نامه.

کتابنامه: ص. [۱۹۳]؛ همچنین به صورت زیرنویس.

۱. جامعه‌شناسی زبان. الف. پوینده، محمدجعفر، ۱۳۳۳ - ۱۳۷۷، مترجم.

ب. عنوان.

۳۰۶/۴۴

۲۴۰ / ۴۴

۱۳۷۹

۳۰۰۸-۷۹م

کتابخانه ملی ایران

انتشارات نقش جهان

لویی - ژان کالوه

Louis-Jean Calvet

درآمدی بر زبان‌شناسی اجتماعی

ترجمه و تدوین: محمدجعفر پوینده

چاپ اول: ۱۳۷۹

تیراژ: ۳۳۰۰

حروف چینی: انتشارات نقش جهان

لیتوگرافی: باختر

چاپ و صحافی: پژمان

کلیه حقوق چاپ محفوظ و متعلق است به:

انتشارات نقش جهان

تهران، خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه، بن‌بست پورجوادی، شماره ۱۳

تلفن و نمابر: ۶۴۶۰۳۸۸

شابک: ۹۶۴-۶۶۸۸-۰۳-۹

Louis-Jean Calvet, *La Sociolinguistique*,
Presses Universitaires de France, 1996,
Paris

این کتاب ترجمه‌ای است از:

فهرست

پیشگفتار

۹

فصل ۱- پیکار در راه برداشتی اجتماعی از زبان

۱۱

۱. سوسور/میه: سرچشمه ستیزه

۱۳

۲. موضع‌گیری‌های مارکسیستی دربارهٔ زبان

۱۹

۳. برنستاین و نقص‌های زبانی

۲۷

۴. ویلیام برایت: اقدامی پیوندبخش

۳۱

۵. و. لباو: زبان‌شناسی اجتماعی همان زبان‌شناسی است.

۳۵

۶. نتیجه‌گیری

۳۹

فصل ۲- برخورد زبان‌ها

۴۱

۱. قرض‌گیری‌ها و تداخل‌ها

۴۵

۲. زبان‌های تقریبی

۴۹

۳. آمیختگی‌های زبان‌ها، تناوب‌های رمزگانی و راهکاری زبانی

۵۳

- ۶۳ ۴. آزمایشگاه کریبول
- ۶۷ ۵. زبان‌های میانجی
- ۷۳ ۶. دوزبان‌گونی و ستیزه‌های زبانی
- ۷۷ فصل ۳- رفتارها و برخوردها
- ۸۱ ۱. پیش‌داوری‌ها
- ۸۵ ۲. امنیت/ناامنی
- ۸۹ ۳. برخوردهای مثبت و منفی
- ۹۳ ۴. تصحیح افراطی
- ۹۷ ۵. برخوردها و تغییر زبانی
- ۱۰۵ فصل ۴- متغیرهای زبانی و متغیرهای اجتماعی
- ۱۰۹ ۱. نمونه‌ای از متغیرهای زبانی: متغیرهای آوایی
- ۱۱۷ ۲. «زبان محلی سیاهان آمریکایی»
- ۱۲۳ ۳. متغیرهای زبانی و متغیرهای اجتماعی
- ۱۲۷ ۴. بازارهای زبانی
۵. گوناگونی در گروهی (اجتماعی) در مکانی (جغرافیایی) و در زمانی
- ۱۳۱ (تاریخی): مثال زبان حرفه‌ای
- ۱۳۷ ۶. قلمرو زبانی یا قلمرو اجتماعی؟
- ۱۴۳ فصل ۵- زبان‌شناسی اجتماعی یا جامعه‌شناسی زبان؟
- ۱۴۷ ۱. رهیافت خرد
- ۱۵۳ ۲. رهیافت کلان
- ۱۵۹ ۳. شبکه‌های اجتماعی و زبان‌ها
- ۱۶۵ ۴. زبان‌شناسی اجتماعی و جامعه‌شناسی زبان
- ۱۷۱ فصل ۶- سیاست‌های زبانی

۱. دو شیوه ادارهٔ چندزبانگی: شیوهٔ «درونی یا طبیعی» و شیوهٔ «بیرونی یا ساختگی»
 ۱۷۵
۲. تأثیر بر زبان
 ۱۷۹
۳. تأثیر بر زبان‌ها
 ۱۸۵
- نتیجه‌گیری
 ۱۹۱
- کتابشناسی
 ۱۹۳
- واژه‌نامهٔ فارسی به فرانسوی
 ۱۹۴
- واژه‌نامهٔ فرانسوی به فارسی
 ۱۹۹

پیشگفتار

زبان‌شناسی جدید از خواست فردینان دو سوسور برای تدوین الگوی انتزاعی زبان بر اساس کنش‌های گفتار زاده شده است. آموزش‌های سوسور را که شاگردانش گردآوری و پس از مرگش منتشر کردند، آغازگاه ساخت‌گرایی در زبان‌شناسی می‌دانند.^۱ و به‌رغم چند بندی که در آن‌ها به این نکته برمی‌خوریم که زبان «بخش اجتماعی قوهٔ نطق»^۲ است، یا «زبان نهادی اجتماعی است»^۳، کتاب سوسور بیشتر بر این امر تأکید می‌ورزد که «زبان نظامی است که فقط نظم خاص خود را می‌شناسد»^۴، یا همان‌گونه که در آخرین جملهٔ کتاب آمده است: «یگانه موضوع حقیقی زبان‌شناسی، زبان است که به خودی خود و برای خود در نظر گرفته می‌شود». سوسور بدین ترتیب میان آن‌چه معتبر می‌داند، یعنی «زبان به

1. *Cours de linguistique générale*, Paris, Payot, 1916.

چاپ‌های بعدی و متعدد این کتاب، شماره‌گذاری چاپ نخست را حفظ کرده‌اند. از میان این چاپ‌ها متن انتقادی Tullio de Mauro (Paris, Payot, 1985) توصیه می‌شود.

2. *Cours*'p. 31.

3. *Cours*. p. 33.

4. *Cours*, p. 319.

خودی خود»، و بقیه امور مرزی روشن می‌کشد، و پژوهش‌گران بسیار متفاوتی مانند بلومفیلد، یلمسلف یا چامسکی در این مورد از او پیروی می‌کنند: همگی با وجودی که نظریه‌ها و نظام‌های توصیفی گوناگونی تدوین کرده‌اند، بر سر تعیین دقیق حدود علم زبان‌شناسی توافق دارند و هر چیزی غیر از همان ساختار انتزاعی را، که موضوع بررسی خود می‌دانند، کنار می‌گذارند.

اما زبان‌ها بدون مردمانی که به آن‌ها سخن بگویند وجود ندارند، و تاریخ هر زبانی تاریخ سخن‌گویان به همان زبان است. در واقع ساخت‌گرایی در زبان‌شناسی بر پایه نادیده گرفتن امور اجتماعی در زبان ساخته شده است، و هر چند نظریه‌ها و توصیفات ناشی از این اصول مسلماً دستاوردی انکار ناپذیر برای بررسی عام زبان‌ها هستند، زبان‌شناسی اجتماعی که موضوع کتاب حاضر است، به ناگزیر باید نقطه مقابل چنین مواضعی را برگزیند. ستیزه میان این دو برخورد به زبان بسیار زود و بی‌درنگ پس از انتشار درس‌های زبان‌شناسی همگانی آغاز شد و می‌بینیم که تا همین اواخر این دو جریان به نحوی مستقل به پیش رفته‌اند. از یک سو بر ساختار واج‌های زبان و نحو تأکید شده و از سوی دیگر بر قشربندی اجتماعی زبان‌ها، یا بر عوامل مختلفی که در زبان‌ها بر اساس طبقات اجتماعی تفاوت می‌یابند. می‌بایست در عمل منتظر ویلیام لباو بود تا به این نتیجه رسید که اگر زبان پدیده‌ای اجتماعی است، زبان‌شناسی فقط ممکن است علمی اجتماعی باشد. یعنی زبان‌شناسی اجتماعی همانا زبان‌شناسی است.^۱

زبان‌شناسی اجتماعی امروزه در حال شکوفایی است و رهیافت‌ها و عرصه‌هایش را افزایش می‌بخشد. هدف این کتاب کوچک آن است که در این گسترش اندکی نظم برقرار سازد.

۱. «من طی چندین سال از سخن گفتن از زبان‌شناسی اجتماعی خودداری ورزیده‌ام، زیرا از این عبارت چنین برمی‌آید که گویی ممکن است نظریه یا عمل زبان‌شناختی ثمربخشی وجود داشته باشد که اجتماعی نباشد.» (William Labov, *Sociolinguistique*, Paris, Minuit, 1976, P. 37).

فصل اول

پیکار در راه برداشتی اجتماعی از زبان

۱. سوسور / میه: سرچشمه ستیزه

زبان‌شناس فرانسوی آنتوان میه (۱۸۶۶-۱۹۳۶) در متن‌های متعددی جنبه اجتماعی زبان را خاطر نشان ساخته، یا به عبارت دقیق‌تر آن را به مثابه واقعیتی اجتماعی تعریف کرده و محتوایی بسیار مشخص به این جنبه داده است. به عنوان مثال، او در مقاله مشهور خود به نام «چگونه کلمات تغییر معنا می‌دهند» تعریفی از این «واقعیت اجتماعی» ارائه کرده و در عین حال بی‌هیچ ابهامی بر قرابت خود با جامعه‌شناس بزرگ هم میهنش امیل دورکم تأکید ورزیده است:

– «مرزهای زبان‌های گوناگون به انطباق با مرزهای گروه‌های اجتماعی‌ای گرایش دارند که ملت‌ها نامیده می‌شوند؛ فقدان وحدت زبان، نشانه دولتی است که تازه تأسیس شده - مانند بلژیک -، یا به طور مصنوعی شکل گرفته است - مانند اتریش»؛

– «بنابراین زبان به غایت واقعیتی اجتماعی است و در واقع دقیقاً در تعریف پیشنهادی دورکم برای واقعیت اجتماعی جای می‌گیرد؛ هر زبانی مستقل از

یکایک افرادی که به آن سخن می‌گویند وجود دارد، و هر چند در بیرون از مجموع این افراد هیچ واقعیتی ندارد، به سبب عامیت خود، بیرون از آن است»؛
 - «بنابراین دو صفتی که دورکم در تعریف واقعیت اجتماعی به کار می‌برد - بیرون بودگی نسبت به فرد و اجبارآمیز بودن - با وضوح کامل در زبان پدیدار می‌شوند»^۱.

آنتوان میه را غالباً پیرو فردینان دو سوسور (۱۸۵۷-۱۹۱۳) دانسته‌اند. اما از همان آغاز انتشارِ درس‌های زبان‌شناسی همگانی، (که پس از مرگ سوسور صورت پذیرفت)، میه دیدگاه‌های متفاوت خود را آشکار می‌سازد و در گزارشی که از این کتاب ارائه می‌دهد خاطر نشان می‌سازد که «فردینان دو سوسور با جدا کردن تغییر زبانی از اوضاع بیرونی حاکم بر زبان، آن را از هر واقعیتی تهی می‌سازد؛ او زبان را به انتزاعی تقلیل می‌دهد که به ناگزیر تشریح ناپذیر است»^۲. در واقع دیدگاه‌های میه دست کم با یکی از تمایزهای دوگانه سوسور - تمایز میان دید همزمانی و دید در زمانی - و با آخرین جمله درس‌های زبان‌شناسی همگانی در تضاد بودند («یگانه موضوع حقیقی زبان‌شناسی، زبان است که به خودی خود و برای خود در نظر گرفته می‌شود»)^۳؛ این جمله هر چند از خود سوسور نیست و نتیجه‌گیری گردآورندگان کتاب را نشان می‌دهد، آموزه سوسور را به خوبی تمام خلاصه می‌کند. بدان سبب از تضاد سخن می‌گوییم که تأکید بر جنبه اجتماعی زبان، که در تمام آثار میه دیده می‌شود، همزمان مستلزم همگرایی برخورداری درونی برخوردار بیرونی به واقعیت‌های زبان و نیز برخوردار همزمانی و در زمانی به

۱. این مقاله آنتوان میه نخستین بار در نشریه *L'Année sociologique* (۱۹۰۵-۱۹۰۶) منتشر و در کتاب *Linguistique historique et linguistique générale* (Paris, Champion, 1921) تجدید چاپ شده است. نقل قول ما از چاپ ۱۹۶۵ این کتاب (ص ۲۳۰) است.

2. Antoine Meillet, *Compte rendu du cours de linguistique générale* de Ferdinand de Saussure, *Bulletin de La Société linguistique de Paris*, P. 166.

همین واقعیت‌ها است. سوسور زبان‌شناسی درونی و زبان‌شناسی بیرونی را در مقابل هم قرار می‌دهد، اما میه آن‌ها را با هم متحد می‌سازد؛ سوسور برخورد همزمانی و در زمانی را متمایز می‌کند، اما میه می‌کوشد ساختار را با تاریخ توضیح دهد. در واقع به محض رسیدن به عرصهٔ زبان‌شناسی همگانی، آن دو از هر حیث در مقابل هم قرار می‌گیرند. در حالی که سوسور برای تدوین الگویی انتزاعی از زبان تلاش می‌کند، میه بین واقعیت اجتماعی و نظامی که در آن همه چیز به هم پیوسته است، پل می‌زند: در نظر او، بدون استناد به عامل اجتماعی، و در نتیجه بدون استناد به عامل در زمانی، یعنی به تاریخ، نمی‌توانیم هیچ چیزی از واقعیت‌های زبان درک کنیم.

در برابر صراحتی که میه در تعریف مفهوم واقعیت اجتماعی به کار می‌برد، بخش‌هایی که سوسور در آن‌ها اعلام می‌کند زبان «بخش اجتماعی قوهٔ نطق است»،^۱ یا این که «زبان نهادی اجتماعی است»،^۲ دچار ابهام نظری می‌شوند. در نظر سوسور این امر که زبان نهادی اجتماعی باشد، صرفاً اصلی عام و عبارتی تشویق‌آمیز است که پس از او بسیاری از زبان‌شناسان ساخت‌گرا آن را تکرار می‌کنند، بدون این که هیچ‌گاه وسایل مناسب برای تحقق چنین اصلی را فراهم آورند: آنان جنبهٔ اجتماعی زبان را طرح می‌کنند و سپس به چیزی دیگر، به زبان‌شناسی صوری، به زبان «به خودی خود و برای خود» می‌پردازند. برای میه، برعکس، تأکید بر جنبهٔ اجتماعی زبان در مرکز نظریهٔ زبان‌شناسی قرار دارد و با پیامدهای روش شناختی متعددی همراه است: زبان در نظر او در عین حال «واقعیتی اجتماعی» و «نظامی است که در آن همه چیز به هم پیوسته است»، و او همواره می‌کوشد این تعیین دوگانه را در نظر داشته باشد. این امر هنگامی برای او

1. Ferdinand de Saussure, *Cours de linguistique générale*, Paris, Payot, 1931, P. 31.

2. *Ibid*, P. 31.

نسبتاً آسان است که واژگان را مطالعه می‌کند (اعم از آن که نام‌های انسان، شراب، روغن یا دین هند و اروپایی را بررسی کند)، یا به مسئله گسترش زبان‌ها (به عنوان مثال به تاریخچه زبان لاتینی) می‌پردازد. البته در عرضه واج‌شناسی یا نحو با مسائل دشوارتری روبه‌رو می‌شود، اما در هر حال پافشاری مداومش بر این نکته‌ها او را به یکی از پیشگامان زبان‌شناسی اجتماعی بدل می‌سازد. به عنوان مثال حال و هوای بند زیر به حال و هوایی که بعدها در آثار ویلیام لباو دیده می‌شود بسیار نزدیک است: «از آن‌جا که زبان واقعیتی اجتماعی است، این نتیجه به دست می‌آید که زبان‌شناسی علمی اجتماعی است، و یگانه عامل متغیری که برای توضیح تغییر زبانی به کار می‌آید، تغییر اجتماعی است.»^۱

بنابراین هر چند سوسور و میه تقریباً عبارت واحدی را به کار می‌برند، معنای یکسانی برای آن قایل نمی‌شوند: در نظر سوسور زبان پرورده جامعه است و فقط به همین لحاظ اجتماعی به حساب می‌آید، اما همان‌گونه که پیشتر گفته شد، میه برای مفهوم واقعیت اجتماعی محتوایی بسیار روشن‌تر قایل می‌شود که بسیار دورکم‌ی نیز هست (به علاوه او با مجله *L'Année Sociologique* به مدیریت دورکم همکاری منظم داشت). در واقع هر جا که سوسور ساختار و تاریخ را به دقت از هم جدا می‌کند، میه خواستار پیوند آن‌ها است. در حالی که اقدام سوسور زبان‌شناس در اساس اصطلاح‌شناختی است (او برای استحکام مبانی نظری زبان‌شناسی می‌کوشد واژگان این علم را تدوین کند)، اقدام میه در حکم برنامه‌ای است که امید تحققش را دارد: او همواره آرزو می‌کند که جنبه اجتماعی زبان در نظر گرفته شود.

1. Antoine Meillet, "L'Etat actuel des études de linguistiques générales" leçon inaugurale au collège de France, 13 février 1906, repris dans *Linguistique historique et linguistique générale*, Paris, champion, 1921, cité ici dans la réédition de 1965, P. 17.

بنابراین درمی‌یابیم که موضوع زبان به مثابه واقعیت اجتماعی که در دیدگاه میه نقش مرکزی دارد، موضوعی عمیقاً ضد سوسوری است (البته پیش از انتشارِ درس‌های زبان‌شناسی همگانی این امر ناآگاهانه، اما پس از آن آگاهانه، بوده است)، و تاریخ زبان‌شناسی ساختاری پس از سوسور با دور شدن مداوم از این موضوع مشخص می‌شود. بدین ترتیب از همان آغاز پیدایش زبان‌شناسی جدید، در برابر نظرگاه ساختاری که در اساس بر صورت زبان تأکید می‌کند، نگرشی دیگر پدیدار می‌شود که بر نقش‌های اجتماعی زبان پافشاری می‌ورزد. در طول حدود نیم قرن، این دو نظرگاه به موازاتِ هم گسترش یافته‌اند، بی آن‌که هرگز به هم برسند.

۲. موضع‌گیری‌های مارکسیستی دربارهٔ زبان

در همان دوران میه، برخورد اجتماعی دیگری به زبان نمایان می‌شود که از جریان مارکسیستی سرچشمه می‌گیرد. بیشتر در ۱۸۹۴ پل لافارگ، داماد کارل مارکس، بررسی‌ای دربارهٔ واژگان فرانسوی پیش و پس از انقلاب منتشر کرده و نشان داده بود که زبان در این دوره بسیار دگرگون شده است؛ او این دگرگونی را به رویدادهای سیاسی پیوند می‌داد. البته در نگرش او نوعی برخورد مکانیکی وجود دارد: «زبان کلاسیک همراه با سلطنت فئودالی سقوط کرد؛ زبان رماتیک که در سکوی مجامع پارلمانی زاده شده تا هنگام بقای حکومت پارلمانی دوام می‌آورد».^۱ اما در هر حال در این جا با نخستین کوشش در راه کاربرد نوعی تحلیل

1. Paul Lafargue, *Lalangue française avant et après Larevolution, L'Erenouvelle*, janvier-1894.

این مقاله زیر تجدید چاپ شده است:

J Catvet, *Marxisme et linguistique*, Paris, Payot, 1977, P. 144.

سپس از اتحاد جماهیر شوروی [سابق] است که، بر حسب مورد، نامعقول‌ترین یا نوآورانه‌ترین متن‌ها بیرون می‌آیند. در جانب نامعقول، باید نیکولای مار (۱۸۶۴-۱۹۳۴) را جای داد که سال‌ها پیش از به قدرت رسیدن کمونیسم، نظریهٔ زبان‌های یافشی را تدوین کرده بود (واژهٔ یافشی برگرفته از یافش، نام سومین پسر نوح پس از سام و حام است که زبان‌های سامی و حامی از نام آن دو گرفته شده است) و سپس کوشید مارکسیسم را در مورد همین نظریه به کار بندد: مار برای تمام زبان‌های دنیا خاستگاه مشترکی فرض می‌کرد و معتقد بود که ارتباط در آغاز اشاره‌ای بوده و سپس چهار عامل (roch, yo[^]n, ber sal) آوایی پدیدار شده که سازندهٔ زبان یک کاست حاکم (جادوگران) بوده‌اند. بنابراین زبان از آغاز ابزار قدرت بوده و همیشه با تقسیم جامعه به طبقات مشخص شده است. بعدها از ترکیب، تغییر شکل و تکثیر این چهارهجا زبان‌های مختلف دنیا به وجود آمده‌اند که مار آن‌ها را به چهار مرحلهٔ پیاپی تقسیم می‌کند؛ این مرحله‌ها با موقعیت‌های اجتماعی اقتصادی متفاوتی انطباق دارند:

– نخستین مرحله: چینی، زبان‌های آفریقایی؛

– دومین مرحله: زبان‌های فنلاندی-اویغوری، ترکی؛

– سومین مرحله: زبان‌های قفقازی و حامی؛

– چهارمین مرحله: زبان‌های هند و اروپایی و سامی.

هر یک از این مرحله‌ها با دورانی از «پیشرفت» منطبق است و به دشواری می‌توان در پس این طبقه‌بندی نشانه‌های نژادپرستی یا دست‌کم اروپا محوری را مشاهده نکرد. تمام این بنای الهام گرفته از نوعی مارکسیسم بسیار سطحی‌نگر بی‌تردید بایستی در مورد آینده نیز نظری داشته باشد: مار می‌اندیشید که فرا رسیدن جهانی سوسیالیسم باید با پیدایش زبانی واحد همراه باشد؛ چنین اندیشه‌ای همخوانی کامل با این مفهوم داشت که زبان‌ها بازتاب مبارزهٔ طبقاتی

هستند. ولی مار چه بسا به پیروی از ضرب‌المثل «کس نخارد پشت من جز ناخن انگشت من»، خود برای ایجاد یک زبان بین‌المللی ساختگی دست به کار می‌شود. این امر توضیح می‌دهد که چرا در طول دهه-پانزده سال زبان اسپرانتو از عنایت حکومت برخوردار بوده و در شوروی رواج نسبی داشته است. نظریه‌های مار برای مدتی به پایگاه نظریه رسمی دست می‌یابند. کاربرد مارکسیسم، آن‌گونه که این نظریه‌ها خواستارش بودند، امروزه بسیار ابتدایی جلوه می‌کند، ولی در آن دوران این کار را به چشم توجیه عام‌ترین اصول عقیدتی در عرصه زبان‌شناسی می‌دیدند: برتری مبارزه طبقاتی بر مفهوم ملت، زبان به مثابه روبنا، همه و همه در نگرشی اترناسیونالیستی به خوبی جای می‌گرفتند و به علاوه پاسخ‌گوی مسائل اتحاد شوروی در برابر اقلیت‌های ملی بودند و به ویژه نشان می‌دادند که سازمان‌دهی اجتماعی بر تقسیم کشور به ملت‌های گوناگون مقدم است. اندیشه مار که تحت عنوان نظریه جدید زبان‌شناختی به نظریه رسمی بدل شده بود، سال‌ها پس از مرگ وی، تا آغاز دهه ۵۰ در شوروی حاکمیت داشت.

این وضعیت انحصاری، همراه با وسایل فشار بسیاری که دولت‌های مستبد همیشه در اختیار دارند، باعث می‌شود که به دشواری بتوان به فعالیت‌ها و آفریده‌های نظری‌ای پی برد که در بیرون از اندیشه رسمی شکل می‌گیرند: در مدتی که عده‌ای نظریه جدید زبان‌شناختی را در دانشگاه‌ها آموزش می‌دادند، منتقدان این نظریه این خطر را بیخ‌گوش خود احساس می‌کردند که باید بروند تحلیل‌هایشان را در مورد وضعیت زبان‌شناختی سبیری به کار بندند! با این همه باید به گروه پژوهش‌گران جوانی اشاره کرد که میخائیل باختین (۱۸۹۵-۱۹۷۵) مشهورترین نماینده آنان است. یکی دیگر از اعضای این گروه والتین نیکولایویچ ولوشینوف (۱۸۹۵-۱۹۳۰؟) بود که دو کتاب او را می‌شناسیم: فرویدسیم: نقدی مارکسیستی (۱۹۲۷) و مارکسیسم و فلسفه زبان (۱۹۲۹). او در این کتاب‌ها، در انتقاد

همزمان از فروید و سوسور این نکته را مطرح می‌کند که فروید فاقد نظریهٔ زبان است و سوسور نیز توانسته است دریابد که نشانهٔ زبانی جایگاه ایدئولوژی است.

باختین که هیچگاه مسأله‌ای جدی با رژیم نداشت، به کار آموزشی خود ادامه می‌داد و کارهایش را - به ویژه دربارهٔ داستایفسکی و سپس دربارهٔ رابله - منتشر می‌کرد، اما ولوشینوف احتمالاً پس از انتشار دومین کتابش، در اردوگاه‌های کار اجباری ناپدید می‌شود. ولی در این جا ماجرای دیگری آغاز می‌گردد: در سال‌های دههٔ هفتاد شایعه‌ای پخش شد که بر اساس آن نه ولوشینوف و نه مدودف نویسندهٔ حقیقی کتاب‌هایی نبوده‌اند که به اسم خودشان منتشر کرده بودند: آنان نام خود را به «استاد» شان داده بودند تا او بتواند آثارش را بی‌هیچ خطری منتشر سازد... منشأ ناچیز این شایعه گفته‌های فردی به نام پ. و. و. ایوانوف بود که در پیشگفتار ترجمهٔ فرانسوی مارکسیسم و فلسفهٔ زبان تکرار شده‌اند؛ این کتاب که به نام باختین (همراه با نام ولوشینوف که در پرانتز قرار گرفته) و با یادداشت کوتاهی به قلم رومان یا کوبسون منتشر شده، بدون ارائهٔ هیچ دلیلی به تأیید این شایعه پرداخته است.^۱ این سناریو، درست یا غلط، هم بسیار تخیلی است و هم ناروشن. شروع آن با این نکتهٔ دور از حقیقت است که باختین را به «استادی» بدل می‌سازد که «شاگردانش» نیز همسن خودش هستند، و به شوروی اجازه می‌دهد این امکان را محو سازد که کتاب‌های مهمی را که بعداً تجدید چاپ شده‌اند کسانی نوشته باشند که در اردوگاه‌ها مرده‌اند. در هر حال ولوشینوف که بر اساس این سناریو هیچ چیزی ننوشته است، به سبب همین

1. Mikhail Bakhtine (V. N. Volochinov), *Le marxisme et la philosophie du langage*, Paris, Ed. de Minuit, 1977.

ترجمهٔ فارسی نوشتهٔ یاکوبسون در کتاب زیر آمده است: سودای مکالمه، خنده، آزادی: میخائیل باختین، گزیده و ترجمهٔ محمد پوینده، نشر آرست، تهران، ۱۳۷۳، صص ۲۷-۳۰-م.

فقدان نوشته، به مرگ محکوم شده، اما باختین که به رغم حاکمیت مارکسیسم در خفا کار کرده بوده، بعدها توانسته است به روی صحنه باز گردد.

در این میان نظریه جدید زبان‌شناختی در اوضاع و احوال بسیار خاصی کنار گذاشته شد. در حالی که در ژانویه ۱۹۵۰، به مناسبت پانزدهمین سال مرگ مار، هنوز هم برتری نظریه‌های او را یادآوری می‌کردند، چند ماه بعد در آغاز ماه مه در روزنامه پراودا چاپ مجموعه‌ای از اظهار نظرها درباره فعلیت اندیشه او آغاز شد که با این پرسش همراه بود که آیا باید نظریه‌های مار را مبنا قرار داد؟ روز ۲۰ ژوئن شخص استالین در قالب پاسخ به چند پرسش به تفصیل اظهار نظر می‌کند و بدین ترتیب مباحثه را به پایان می‌رساند. نتیجه‌گیری‌های او را می‌توان در دو نکته خلاصه کرد:

— زبان رو بنا نیست؛

— زبان خصلت طبقاتی ندارد؛

و با وجودی که استدلال‌های او در همه موارد خیلی هم علمی نیستند، اعتبار سیاسی‌اش باعث می‌شود که از آن پس ورق برگردد و نیکولای مار به دست فراموشی سپرده شود.

در فرانسه مارسل کوئن، متخصص زبان‌های سامی و عضو حزب کمونیست، این اظهار نظر استالین را فرخنده می‌دارد^۱ و خود نیز کتابی منتشر می‌کند^۲ که نشان می‌دهد مارکسیسم از این پس به نحو بسیار متفاوتی به مسائل زبان‌شناختی برخورد می‌کند. دیگر این موضوع مطرح نیست که واقعیت‌های زبان را در چارچوب نظری پیش ساخته‌ای جای دهیم، بلکه باید نگاه جامعه‌شناختی

1. Une leçon de marxisme a`propos de Linguistique, *La Pense'e*, n 33, novembre-de`cembere 1950.

2. Marcel Cohen, *Pour une sociologie du langage*, Paris, Albin Michel, 1956.

مارکسیستی به آن‌ها بیفکنیم. البته نظریه‌های مار هیچ‌گاه جدی گرفته نشده بودند: آ. سووازو از سال ۱۹۳۵ آن‌ها را به باد انتقاد می‌گرفت، مارسل کوئن در موردشان سکوتی محتاطانه اختیار می‌کرد. تأثیرپذیری زبان‌شناسان فرانسوی از میه بسیار بیشتر از مار بود.^۱

اظهار نظر استالین، همان‌گونه که بعدها معلوم شد، تا حدی راه‌گشا اما بیشتر سیاسی بود تا زبان‌شناختی. ولی یک کشور وجود دارد که در آن‌جا متن استالین در حکم پایه نظری برای پژوهش است: چین. برای پایان دادن به این بحث و این تاریخچه مختصر باید خاطر نشان کنیم که در اکتبر و نوامبر ۱۹۷۴، هیأتی از زبان‌شناسان آمریکایی (از جمله چارلز فرگوسن و ویلیام لباو) از جمهوری خلق چین بازدید و با بسیاری از همکاران چینی خود ملاقات می‌کنند. حاصل این سفر کتابی گروهی^۲ است که در آن موضوعات مختلفی بررسی شده‌اند: اصلاح زبان، آموزش زبان‌های خارجی، زبان اقلیت‌ها، واژه‌نگاری و... فصلی که از دیدگاه مورد نظر ما در این‌جا باید از همه جالب‌تر باشد به نظریه زبان مربوط می‌شود، اما اگر از خواندن آن چیز زیادی درباره کاربرد مارکسیسم - لنینیسم در زبان‌شناسی دستگیرمان نمی‌شود دست کم به ما نشان می‌دهد که هیأت آمریکایی در برابر هم صحبت‌های چینی خود به لحاظ نظری خلع سلاح شده است و در واقع به ثبت چند نکته بدیهی از این دست بسنده می‌کند: برترین منبع استناد، متن استالین است که در بالا از آن سخن گفتیم؛ زبان‌شناسی مانند تمام علوم دیگر باید خدمت‌گذار سیاست پرولتری باشد؛ واژگان سریع‌تر از نحو تغییر

۱. در این مورد رجوع شود به:

Daniel Baggioni, Contribution a l'histoire de la «Nouvelle Theorie du Langage» en France, in *Langages*, n°46, juin 1977.

2. Winfered P. Lehmann (ed.), *Language and Linguistics in the People's Republic of China* University of Texas Presse, Austin, 1975.

می‌کنند و مانند آن‌ها. سپس در نتیجه‌گیری آمده است که هر چند احتمال کمی دارد که چین بتواند به پیشرفت‌های زبان‌شناسی نظری، عصب‌شناسی زبان یا زبان‌شناسی تاریخی یاری برساند، در مقابل در عرصه معیارسازی زبان پوتونگ هوا (زبان رسمی)، ساده کردن حروف و آموزش زبان اقلیت‌ها، نتایج چشم‌گیری به دست آورده است. البته نبود گستره انتقادی در این کتاب تا حدی ناشی از نگارش جمعی آن است (در هیچ فصلی نام نویسنده نیامده است) و بی‌تردید این متن را باید حاصل نوعی سازش دانست. در هر حال، در هیچ جای کتاب کوچک‌ترین نطفه‌ای از مباحثه دیده نمی‌شود، زیرا زبان‌شناسی اجتماعی نو پا در ایالات متحده در حقیقت نظریه‌ای ندارد و این مفهوم مبهم که زبان‌شناسی اجتماعی باید مناسبات میان زبان و جامعه را بررسی کند، به هیچ وجه کافی نیست که باب مباحثه با دیدگاهی را بگشاید که البته زبانی الکن دارد ولی در نهایت همان چیز را می‌گوید. زبان‌شناسان آمریکایی در ۱۹۷۴ از آن رو در برابر جزم‌اندیشی مارکسیستی - لنینیستی خلع سلاح می‌شوند که نظریه یا زیربنای جامعه‌شناختی‌ای ندارند که به آن متکی باشند، و این ضعف همچنین سرشت نمای دورانی است که در جریان آن زبان‌شناسی اجتماعی پدیدار می‌شود.

اما این تغییر شکل‌های ناخوشایند نباید بر موضع اصلی پرده اندازد: زبان‌شناسی اجتماعی بدون جامعه‌شناسی امکان‌ناپذیر است، و اگر چه کوشش زبان‌شناسی شوروی خرسندکننده نیست، مسئله تحلیل زبان در جامعه همچنان سر جای خود باقی است. از این دیدگاه ماجرای مار، و سپس توضیح استالین، حاصلی جز به تعویق انداختن نظرگاه جامعه‌شناختی در زبان‌شناسی نداشته است.

۳. برنستاین و نقص‌های زبانی

زبان‌شناسی جدید از آن پس در اساس در پژوهش‌های منتشر شده در انگلستان جلوه‌گر می‌شود. بازیل برنستاین، متخصص انگلیسی جامعه‌شناسی آموزش و پرورش، نخستین کسی است که همزمان به تولیدهای زبانی واقعی و موقعیت جامعه‌شناختی گویندگان توجه می‌کند (نویسندگان الهام گرفته از مارکسیسم به آفریده‌های زبانی واقعی توجه بسیار کمی داشتند). او این نکته را مبنا قرار می‌دهد که میزان ناکامی تحصیلی فرزندان طبقه کارگر بسیار بالاتر از طبقات مرفه است. سپس به تحلیل تولیدهای زبانی کودکان مختلف می‌پردازد و دو رمزگان (کُد) را متمایز می‌سازد: (۱) رمزگان محدود، یعنی یگانه رمزگانی که فرزندان محیط‌های محروم بر آن تسلط دارند، (۲) رمزگان گسترده که متعلق به فرزندان طبقات مرفه است که بر اولی نیز تسلط دارند. معروف‌ترین و زبان‌زدترین مثال این دو رمزگان در تجربه زیر نشان داده شده است: از کودکان مختلفی خواسته می‌شود که برای یک داستان مصور شرحی بنویسند. بچه‌های

برخاسته از محیط‌های محروم متنی می‌نویسند که بدون کمک تصویرها چندان معنایی ندارد: «فوتبال بازی می‌کنند، شوت می‌زند، شیشه‌ای می‌شکند و...»، اما کودکان برخاسته از محیط‌های مرفه متنی مستقل می‌نویسند: «بچه‌ها فوتبال بازی می‌کنند، یکی از آن‌ها شوت می‌زند، توپش به پنجره می‌خورد و شیشه‌ای را می‌شکند و...».

این دو رمزگان از نظر صورت‌های دستوری نیز با هم تفاوت دارند. رمزگان محدود با جمله‌های کوتاه، بدون جمله‌های پیرو، و نیز با واژگانی محدود، مشخص می‌گردد، و در نتیجه گویندگان آن در آموختن و جهان‌نگری خود دچار محدودیت و نقص‌های بسیاری می‌شوند.

برنستاین در کارهای بی‌وقفه خود که همواره دقیق‌تر شده‌اند، عمدتاً به مسائل منطقی و معناشناسی توجه دارد. اصل اساسی او آن است که آموختن و جامعه‌پذیری تابع خانواده‌ای هستند که کودکان در آن بزرگ شده‌اند، و ساختار اجتماعی از جمله رفتارهای اجتماعی را نیز تعیین می‌کند، برنستاین از لحاظ جامعه‌شناختی از امیل دورکم بسیار تأثیر پذیرفته است: «به یک معنا می‌توان گفت که مفهوم‌های رمزگان محدود و رمزگان گسترده از دو شکل همبستگی مکانیکی و همبستگی اندام‌وار، که دورکم آن‌ها را متمایز ساخته، سرچشمه می‌گیرند^۱». اولین نوشته‌های منتشر شده او (که در اصل مقاله بودند) نخست با استقبال گرمی روبه‌رو شدند، زیرا برای اولین بار بود که تفاوت زبانی بر پایه تفاوت اجتماعی توضیح داده می‌شد. اما رفته رفته تقابل دوگانه رمزگان‌ها (آیا در واقع نوعی پیوستار در کار نیست؟)، و سپس ضعف مفهوم‌های زبان‌شناختی او با انتقاد روبه‌رو شد. کسی که پیش از همه این انتقادات را مطرح ساخت ویلیام لباو

1. Basil Bernstein, *Langage et classes sociales*, Paris, Ed. de Minuit, 1975, P. 306.

است که روی نحوه گفتار سیاهان آمریکایی کار کرد و نشان داد که برنستاین در حقیقت نه رمزگان‌ها بلکه سبک‌ها را تشریح کرده و در حقیقت هیچ نوع نظریه تشریحی نداشته است: «به هنگام تشریح آنچه گویندگان طبقه متوسط را از گویندگان طبقه کارگر واقعاً جدا می‌کند، برنستاین به تکرار مداوم عباراتی مانند فکر می‌کنم، صیغه‌های مجهول، فعل‌های کمکی، ضمیرهای اول شخص، کلمات نادر و مانند آن‌ها اشاره می‌کند. اما این‌ها که عوامل دست و پاگیری بیش نیستند (...) ما هنگامی خدمتی بزرگ انجام می‌دهیم که سرانجام بتوانیم در سبک گفتار طبقه متوسط تشخیص دهیم چه چیزی به شیوه بیان مربوط می‌شود و چه چیزی واقعاً به بیان روشن اندیشه‌های این طبقه یاری می‌رساند.»^۱

برنستاین البته به این انتقادات پاسخ داده است (به ویژه رجوع کنید به پس‌گفتار زبان و طبقات اجتماعی)، اما نظریات او در مجامع زبان‌شناسان بازتاب هر چه کم‌تری می‌یابد و امروزه بسیار کم از او یاد می‌شود و نظریاتش کاربرد چندانی ندارد. با این همه برنستاین مظهر چرخشی اساسی در تاریخ زبان‌شناسی اجتماعی بوده است: او نوعی عامل شتاب دهنده و تسریع کننده در پیشروی آهسته به سوی برداشتی اجتماعی از زبان بوده است و این امر که نظریاتش بعدها رد شده‌اند، به هیچ‌وجه از نقش او در این پیشروی نمی‌کاهد.

1. William Labov, *Le parler ordinaire*, t. 1, Paris, Ed. de Minuit, 1978, P. 136.

۴. ویلیام برایت: کوشش برای پیوند

از ۱۱ تا ۱۳ ماه مه ۱۹۶۴، به ابتکار ویلیام برایت ۲۵ پژوهشگر برای برگزاری کنفرانسی درباره زبان‌شناسی اجتماعی در لوس‌آنجلس گرد آمدند: ۸ نفر از دانشگاه برگزارکننده این کنفرانس (UCLA) آمده بودند، ۱۵ نفر دیگر آمریکایی بودند و فقط ۲ شرکت‌کننده اهل کشور دیگری (یوگسلاوی) بودند که مؤقّتاً در UCLA تدریس می‌کردند؛ ۱۳ نفر از شرکت‌کنندگان مقاله‌ای ارائه کردند: هنری هانینگزوالد، جان گامپرز، آیتار هاگن، ریون مک دیوید، ویلیام لباو، دل هایمز، جان فیشر، ویلیام سامارین، پال فریدریش، آندره سیوبرگ، خوزه پدرو رونا، جراللد کلی و چارلز فرگوسن. موضوعات مورد بحث متنوع بودند: قوم‌شناسی تغییر زبانی (گامپرز)، برنامه‌ریزی زبانی (هاگن)، تصحیح افراطی به مثابه عامل تغییر (لباو)، زبان‌های میانجی (سامارین، کلی)، توسعه نظام‌های نگارش (سیوبرگ)، برقراری تعادل در موقعیت‌های اجتماعی-زبانی دولت‌ها (فرگوسن)... و از بابت زمینه‌های نظری نیز کمبودی نبود.

ویلیام برایت که مسئولیت انتشار اسناد این کنفرانس را بر عهده می‌گیرد، در پیشگفتار خود می‌کوشد این مقالات مختلف را به هم پیوند دهد. او در آغاز خاطر نشان می‌کند که «تعریف دقیق زبان‌شناسی اجتماعی آسان نیست». سپس می‌افزاید که مطالعات او به مناسبات زبان و جامعه مربوط می‌شوند، اما چون این تعریف مبهم است، تصریح می‌ورزد که «یکی از وظایف اصلی زبان‌شناسی اجتماعی نشان دادن این امر است که دگرگونی یا تنوع زبانی آزاد نیست، بلکه با تفاوت‌های اجتماعی منظمی رابطه دارد»^۱. آن‌گاه به تنظیم فهرستی از «گستره‌های» زبان‌شناسی اجتماعی می‌پردازد و می‌گوید که در هر نقطه تقاطع میان دو یا چند گستره، یک موضوع تحقیق برای زبان‌شناسی اجتماعی وجود دارد. سه گستره نخست در پاسخ به این پرسش پدیدار می‌شوند که کدام عوامل تعیین‌کننده تنوع زبانی هستند؟ او به سه عامل اساسی اشاره می‌کند: هویت اجتماعی گوینده، هویت اجتماعی گیرنده و زمینه یا بافت گفتار؛ بدین ترتیب در چارچوب تحلیلی زبان‌شناختی قرار می‌گیرد که مفهوم‌های اصلی نظریه ارتباطات (فرستنده، گیرنده، زمینه) را به وام گرفته است. چهار گستره بعدی در نظر او عبارت‌اند از:

– تقابل همزمانی / در زمانی؛

– کاربردهای زبانی و باورهای مربوط به این کاربردها؛

– دامنه تنوع زبانی، همراه با طبقه‌بندی سه‌گانه: تفاوت‌های چندگوشی، چند زبانی یا چندجامعگی؛

– کاربردهای زبان‌شناسی اجتماعی، با یک طبقه‌بندی سه بخشی دیگر: زبان‌شناسی اجتماعی به مثابه تشخیص ساختارهای اجتماعی، به مثابه بررسی

1. William Bright (ed), *Sociolinguistics, Proceedings of the UCLA sociolinguistics Conference*, La Haye, Paris, Mouton, 1966, p. 11.

عامل اجتماعی - تاریخی و به مثابه کمک به برنامه‌ریزی زبانی.

برایت در پایان چنین نتیجه می‌گیرد: «محتمل به نظر می‌رسد که زبان‌شناسی اجتماعی به دورانی از گسترش سریع گام بگذارد؛ می‌توانیم امیدوار باشیم که زبان‌شناسی، جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی از نتایج آن بهره‌مند شوند.»^۱ این متن به ویژه امروزه ارزشی تاریخی دارد و باید به خاطر داشت که برایت زبان‌شناسی اجتماعی را فقط می‌تواند به مثابه رهیافتی ضمیمه واقعیت‌های زبانی در نظر گیرد، رهیافتی که مکمل زبان‌شناسی یا جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی است. همین وابستگی است که کم‌کم با کوشش‌های لباو از میان می‌رود.

۵. و. لباو: زبان‌شناسی اجتماعی همان زبان‌شناسی است

پیشتر دیدیم که میه بسیار زود با آرای پیشنهادی فردینان دو سوسور دربارهٔ زبان‌شناسی به مخالفت برخاسته بود. زبان‌شناس آمریکایی ویلیام لباو^۱ در این مورد اشتباه نکرده است و در یادداشتی دستاورد پیشگام خود و محدودیت‌های زبان‌شناسی سوسوری را چنین تحلیل می‌کند: «میه، که معاصر سوسور بود، فکر می‌کرد که قرن بیستم، بر مبنای بررسی تغییر زبانی در دل دگرگونی اجتماعی، شاهد تدوین شیوهٔ تبیین تاریخی خواهد بود (۱۹۲۱). اما شاگردان لوسور، از جمله مارتینه (۱۹۶۱)، چنین برداشتی را سرسختانه رد کرده و همواره کوشیده‌اند تبیین زبان‌شناختی به رابطه‌های متقابل عوامل ساختاری درونی محدود شود. بدین ترتیب آنان کاری جز پیروی از جوهر آموزش سوسور انجام نمی‌دادند. در واقع بررسی ژرف نوشته‌های سوسور نشان می‌دهد که در نظر او

1. William Labov, *Sociolinguistique*, Paris, Ed. de Minuit, 1976, P. 259.

اجتماعی در جلوه‌های گسترده‌ترش اشاره‌ای ندارد.»

لباو پس از نشان دادن مثال‌های واجی از تأثیر سیاه‌پوستان بر نحوه‌گفتار در نیویورک، به هنگام نتیجه‌گیری به میه باز می‌گردد: «چنین مثال‌هایی مؤید این گفته میه هستند که تبیین بی‌نظمی تغییرات زبانی را باید در نوسان‌های ترکیب اجتماعی جامعه زبانی جست‌وجو کرد.»^۱

لباو در ۱۹۶۶ بررسی خود را درباره میزان نسبی تظاهر حرف /r/ در سبک‌های مختلف گفتاری طبقات گوناگون اجتماعی در مغازه‌های بزرگ نیویورک منتشر کرد؛ این متن همانند بیانیه سر و صدا به پا کرد و در آن از سرگیری اندیشه‌های میه دیده می‌شود. همین حال و هوا در عنوان فصل هشتم کتاب لباو - زبان‌شناسی اجتماعی - دیده می‌شود: «بررسی زبان در بافت اجتماعی آن». بند زیر پیوند لباو را با میه به روشنی نشان می‌دهد: «در نظر ما، موضوع بررسی عبارت است از ساختار و تحول زبان در دل زمینه اجتماعی که حاصل جامعه زبانی است. موضوعات مورد توجه ما به همان عرصه‌ای مربوط می‌شوند که معمولاً «زبان‌شناسی همگانی» نامیده می‌شود: واج‌شناسی، صرف، نحو و معناشناسی (...). اگر نشان دادن اختلاف میان کار ما و بررسی زبان جدا از هرگونه زمینه اجتماعی ضروری نبود، من با کمال میل می‌گفتم که کار ما عیناً همان زبان‌شناسی است.»^۲ هانری بویه در کتابی که به معرفی زبان‌شناسی اجتماعی اختصاص یافته، این گفته را «مجادله آمیز» می‌خواند.^۳ اما در این‌ها هیچ چیز مجادله‌آمیزی وجود ندارد و فقط بر این اصل تأکید می‌شود که تمایز میان زبان‌شناسی همگانی که به بررسی زبان‌ها می‌پردازد و زبان‌شناسی اجتماعی که به جنبه اجتماعی آن‌ها توجه دارد ضروری نیست: به عبارت دیگر، زبان‌شناسی

1. *Ibid*, P. 425.

2. *Ibid*, P. 258.

3. Henri Boyer, *Elements de Sociolinguistique*, Paris, Dunod, 1991, P.5.

اجتماعی همان زبان‌شناسی است. بنابراین لباو تعریف زبان به مثابه واقعیت اجتماعی را به غایت جدی می‌گیرد و به دیدگاه میه قاطعیت بیشتری می‌بخشد، ولی مقایسه میان آن دو به همین جا ختم می‌شود. میه که متخصص برجسته زبان‌شناسی تطبیقی بوده، به ویژه در مورد زبان‌های مرده کار کرده است، اما لباو همواره درباره موقعیت‌های مشخص معاصر کار می‌کند، مسائل روش‌شناسی تحقیق را مطرح می‌سازد، و خلاصه ابزاری برای توصیف فراهم می‌آورد که می‌کوشد در عین جذب روش‌های پژوهشی زبان‌شناسی ساختاری از آن‌ها فراتر رود (نگاه کنید به فصل ۳). پژوهش‌های او زاینده جریانی بود که به «زبان‌شناسی تنوع‌گرا» معروف است.

۶. نتیجه گیری

سال‌های دهه هفتاد در واقع نشان دهنده چرخشی اساسی هستند. از آن پس شاهد پیدایش مجله‌ها یا مجموعه‌های مقالاتی هستیم که آشکارا به زبان‌شناسی اجتماعی استناد می‌ورزند؛ این رشته نو پا اهمیتی فراینده می‌یابد و آرایه‌ها را که قطعی به حساب می‌آمدند به باد حمله می‌گیرد. در این جا باید از پیر پائولو گیلیولی یاد کنیم که در ۱۹۷۲ کتاب *زبان‌شناسی اجتماعی*^۱ را منتشر می‌سازد و در آن از جمله نام‌های افراد زیر یافت می‌شود: جاشوا فیشمن، اروینگ گافمن، بازیل برنستاین، ویلیام لباو، جان گامپرز، چارلز فرگوسن. تمام متن‌های برگزیده در این کتاب پیشتر (در فاصله ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۱) به صورت پراکنده چاپ شده بودند، اما این مجموعه، پس از کتاب برایت، نمودار جریان جدیدی در

1. Pier Paolo Giglioli, *Language and Social Context*, Harmondsworth, Midd., Penguin Books, 1972.

زبان‌شناسی است. در همان سال همان انتشاراتی کتاب زبان‌شناسی اجتماعی^۱ را چاپ کرد که مجموعه مقالات دیگری با گردآوری ج. ب. پراید و ج. هوفر است بود و در آن از جمله مقاله‌هایی به قلم افراد زیر دیده می‌شود: جاشوا فیشمن، آینار هاگن، چارلز فرگوسن، ویلیام لباوه، جان گامپرز. دو سال بعد کتاب کوچکی از پیتر ترادگیل چاپ می‌شود که با ارائه نمونه‌های متعددی از پژوهش‌های مشخص، گزارش مفیدی از وضعیت زبان‌شناسی اجتماعی عرضه می‌کند.^۲ در همان سال در فرانسه کتاب درآمدی بر زبان‌شناسی اجتماعی چاپ می‌شود که در اساس نظریه‌های مختلف را خلاصه می‌کند و برای رهیافت مارکسیستی به زبان جایگاهی گسترده قایل می‌شود.^۳ از مجله‌ها نیز باید *Language in Society* را که انتشار آن از ۱۹۷۲ آغاز شد و *International Journal of the Sociology of Language* را نام ببریم که از ۱۹۷۳ منتشر می‌شود... و این فعالیت همه جانبه نمودار انکار ناپذیر دگرگونی است: مبارزه در راه «برداشتی اجتماعی» از زبان به نتیجه‌گیری نزدیک می‌شود.

1. J. B. Pride, J. Holmes, *Sociolinguistics*, Harmondsworth, Midd., Panguin Books, 1972.

2. Peter Trudgill, *Sociolinguistics, an introduction*, Harmondsworth, Midd., Penguin Books, 1974.

ترجمه فارسی این کتاب نیز منتشر شده است: پیتر ترادگیل، زبان‌شناسی اجتماعی، درآمدی بر زبان و جامعه، ترجمه محمد طباطبایی، نشر آگه، تهران، ۱۳۷۶.

3. Jean-Baptiste Marcellesi, Bernard Gardin, *Introduction a la sociolinguistique, la Linguistique sociale*, Paris, Larousse, 1974.

فصل دوم

برخورد زبان‌ها

روی کره زمین بین چهار تا پنج هزار زبان مختلف و در حدود ۱۵۰ کشور وجود دارد، با یک محاسبه ساده درمی یابیم که به لحاظ نظری هر کشوری باید ۳۰ زبان داشته باشد، و هر چند واقعیت تا این حد منظم و دقیق نیست (در بعضی از کشورها زبان های کم تر، و در بعضی دیگر زبان های بیشتری وجود دارند)، در هر حال بی هیچ تردیدی تمام نقاط دنیا چند زبانه است و جامعه های زبانی همواره در کنار و در ارتباط با هم قرار می گیرند. این چند زبانی باعث می شود که زبان ها همیشه با هم در تماس و برخورد باشند. جایگاه این برخوردها ممکن است جامعه باشد یا فرد (فردی که دو زبانه است یا دارد زبان دوم را یاد می گیرد). نتیجه این برخوردها یکی از اولین موضوعات بررسی زبان شناسی اجتماعی است.

۱. قرض‌گیری‌ها و تداخل‌ها

«واژه تداخل به معنای تغییر ساختارهای زبانی است که از ورود عناصر بیگانه به عرصه‌های بسیار ساختارمند زبان، مانند مجموعه نظام واجی، بخش اعظمی از صرف و نحو و عرصه‌هایی از واژگان (خویشاوندی، رنگ، زمان و مانند آن‌ها) ناشی می‌شود.»^۱

تعریف بالا از تداخل زبانی به نقل از کتاب تداخل زبان‌ها اثر یوریل واینرایش (۱۹۵۳) است. اگر این کتاب دوران‌ساز بوده است و امروزه نیز بعد از چهل و چند سال پس از انتشار آن هنوز خواننده می‌شود، بدان سبب است که نخستین اثری است که چند و چون مسائل دوزبانگی را با تیزی و ژرف‌نگری روشن کرده است. اما تعریف پیش‌گفته را که در مورد مسئله برخورد زبان‌ها در جامعه نیز کاربرد دارد، و اینرایش فقط در مورد فرد دوزبانه به کار برده است. او در واقع

1. Uriel Weineich, New York, 1953, republication: Mouton, La Haye, 1963, *Languages in Contact*, P. 1.

مسئله‌ساز است، زیرا در زبان رومیایی مصوت‌ها در بعضی از موارد بلند و در موارد دیگر کوتاه هستند. در نتیجه از یک سو بعضی از کلمه‌ها با هم اشتباه گرفته می‌شوند و از سوی دیگر نوعی لحن رومیایی در شویتسرتوتش به وجود می‌آید. مثال مشابه این را می‌توان در دشواری فرانسویان در اجرای تمایزی دانست که انگلیسی‌زبان‌ها میان /i/ بلند و /i/ کوتاه در کلمه‌هایی مانند *ship* و *shit*، *sheep* و *sheet* قایل می‌شوند.

در تداخل‌های نحوی، ساختار جمله در زبان ب بر پایه ساختار زبان الف شکل می‌گیرد: به عنوان مثال فرد ایتالیایی زبان، بر پایه الگوی رایج جمله‌هایی مانند *viene la pioggia* («باران می‌بارد») یا *suona il telefono* («تلفن زنگ می‌زند») [که در آن‌ها از الگوی فعل - فاعل پیروی شده]، ممکن است هنگام سخن گفتن به زبان فارسی، که الگوی غالب آن فاعل - مفعول - فعل است، چنین جمله‌هایی بسازد: می‌بارد باران یا زنگ می‌زند تلفن.^۱

در عرصه واژگانی ساده‌ترین تداخل‌ها آن‌هایی‌اند که در حکم افتادن به دام دوستان کاذب هستند، مثل فردی انگلیسی که واژه *instance* را به معنای «*exemple*» در زبان فرانسوی به کار می‌برد (واژه *instance* در زبان انگلیسی به معنای مثال است ولی در زبان فرانسوی چنین معنایی ندارد). در مواردی با ترجمه‌های لفظ به لفظ روبه‌رو می‌شویم: پرتغالی‌های ساکن ایالات متحده عبارت انگلیسی *to be right* (حق داشتن) را مستقیماً به *estar direito* ترجمه می‌کنند. در مواردی نیز در یک زبان بر پایه الگوی زبان دیگر کلمه‌هایی ساخته می‌شود: زبان فرانسوی ایالت کبک سرشار از این نوع مثال‌ها است، مانند واژه *vivoir* برای «*salon*» (در انگلیسی *living room*). اما تداخل زبانی هنگامی

۱. در متن کتاب مثال‌ها به زبان فرانسوی است. در این مورد برای روشن شدن بحث از مثال‌های فارسی استفاده شده است - م.

بیشتر رواج دارد که دو زبان تجربه‌های واقعی را به نحوی واحد بیان نمی‌کنند. به عنوان مثال در زبان فرانسوی آفریقا فعل *gagner* بامعنایی بسیار گسترده به کار می‌رود (و علاوه بر «به دست آوردن» و «برنده شدن»، معنای «داشتن» و «تصاحب» نیز می‌دهد). این کاربرد گسترده بر پایه‌الگوی بعضی از زبان‌های آفریقایی شکل گرفته است که برای تمام این مفاهیم فقط یک فعل دارند. در نتیجه جمله‌ای مانند *Ma femms a gagnè petit* به معنای آن است که او بچه‌دار شده، نه این که در بخت‌آزمایی برنده بچه شده است...

تداخل واژگانی در پیامد منطقی خود ممکن است به قرض‌گیری بینجامد: به جای آن که در زبان خودمان معادل دیریابی برای واژه‌ای از زبان دیگر پیدا کنیم، آن واژه را مستقیماً به کار می‌بریم و با نحوه تلفظ خاص خودمان منطبقش می‌سازیم. بر خلاف تداخل که پدیده‌ای فردی است، قرض‌گیری پدیده‌ای جمعی است: تمام زبان‌ها از زبان‌های دیگر قرض گرفته‌اند و گاهی این قرض‌گیری چنان گسترده است (مثل زبان انگلیسی که بخش زیادی از واژگان خود را از فرانسوی قرض گرفته است) که ممکن است در مقابل با واکنش‌های ناسیونالیسم زبانی روبه‌رو شویم. از جمله در کبک، و در حدی کم‌تر در فرانسه، نوعی جنبش رسمی پیکار با قرض‌گیری به راه افتاده است. در آخرین فصل این کتاب به این موضوع باز می‌گردیم.

۲. زبان‌های تقریبی

هنگامی که گوینده‌ای در جامعه‌ای قرار می‌گیرد که زبان آن را نمی‌شناسد، بی‌تردید چند زبانی به صورت مسئله متفاوتی مطرح می‌شود. در چنین موقعیتی ما با دو مورد شاخص روبه‌رو می‌شویم: مورد فردی (به عنوان مثال یک جهانگرد) که در جایی اقامت موقت دارد و می‌کوشد زبان سومی را به کار برد که هم برای خودش و هم برای محیط پیرامونش آشنا باشد: در این مورد او زبانی را به کار می‌برد که زبان میانجی نامیده می‌شود، مفهومی که بعداً به آن باز می‌گردیم. اما ممکن است با شخصی روبه‌رو شویم که قصد دارد در جامعه‌ای باقی بماند و به ناگزیر برای جذب شدن در آن‌جا باید زبان جامعه مقصد را یاد بگیرد. مثل وضعیت کارگران مهاجر که به کشورهای مقصد می‌رسند اما زبان‌شان را نمی‌دانند یا خیلی کم بلد هستند و مجبورند آن را در محل کار یاد بگیرند. تحلیل این نوع یادگیری بسیار جالب است. در این‌جا برای نمونه خلاصه کوتاهی از گفت‌وگو با یک زن مهاجر اسپانیایی را در پاریس ذکر می‌کنیم که این پدیده را به خوبی

نشان می‌دهد:

«شما آن زن را پیش از آمدن به فرانسه می‌شناختید؟»

-Ah non, Mais non, c'est porque yo habia mettē une annonce sur un, journal *Figaro*, y elle me va escribir. Et ma une otra petite qui travaille aaris va me mener.^۱

در سخنان این مهاجر نوعی زبان فرانسوی تقریبی دیده می‌شود که ویژگی‌هایش منشأ زبانی‌گوبنده را به روشنی نشان می‌دهد:

– واژه‌های اسپانیایی در متن «فرانسوی»: porque به جای otra, autre بجای autre

– واژه‌های من در آوردی که حاصل تداخل میان دو زبان است: escribir به جای écrire (در اسپانیایی escribir می‌گویند)؛

– آمیختگی‌های نحوی: yo habia mettē برای yo habia mis 'zake در آن به طور همزمان یک جزء اسپانیایی و کاربرد نادرست اسم مفعول بی‌قاعده فعل mettre دیده می‌شود.

همچنین ممکن است چنین موقعیتی نه فقط یک فرد بلکه گروهی اجتماعی را در برگیرد که با گروه دیگری روبه‌رو شده است. گروه اول نه به زبان گروه دوم سخن می‌گوید و نه به زبان خود. اگر زبان سومی در دسترس نباشد و دو گروه بخواهند با هم ارتباط داشته باشند، شکل دیگری از زبان تقریبی را ابداع می‌کنند که معمولاً زبانی آمیخته است. به عنوان مثال تا قرن نوزدهم در سواحل دریای مدیترانه به لینگوا فرانکا سخن می‌گفتند که زبانی میانجی بر پایه زبان ایتالیایی، با واژگان قرض گرفته از دیگر زبان‌های حوزه مدیترانه است. مولیر در بورژوازی اشراف منش (پرده چهارم، صحنه پنجم) بخشی را به زبان میانجی باز آفریده است.

1. Christine de Heredia, *Le francais parle des migrants, J'cause francais, non*, Paris, La Decouverte, 1983, P. 101.

البته در واقع در این نوشته عین زبان سایر^۱ (زبان میانجی منطقه مدیترانه)، آن‌گونه که در کناره‌های مدیترانه صحبت می‌شده، نیامده است، ولی با این همه ویژگی‌های این نوع زبان در آن دیده می‌شود: ضمیر صرفاً به یک صورت برگردانده شده (ti برای «tu» و «toi») و فعل‌ها همگی به صورت مصدر به کار رفته‌اند:

ترجمه فارسی	ترجمه فرانسوی	متن مولیر
اگر می‌دانی	Si tu sais	se ti sabir
جواب بده	Tu re'ponds	Ti respondir
اگر نمی‌دانی	Sit une sais pas	Se non sabir
ساکت شو	Tu te tais	Tazir, tazir
من مفتی هستم	Je suis Mufti	Mi star Mufti
اما تو کی هستی؟	Toi, qui es-tu?	Ti qui star ci,
اگر نمی‌فهمی	Si tu ne comprends pas	Non intendir
ساکت شو	Tu te tais	Tazir, tazir

این صورت‌های زبانی که سایر نامیده می‌شوند در آغاز برای ارتباط میان جامعه‌هایی به کار می‌رفته‌اند که زبان مشترکی نداشته اما به عنوان مثال روابط بازرگانی داشته‌اند. این صورت‌ها نظامی بسیار محدود دارند: چند ساختار نحوی و واژگانی که به نیازهای ارتباطی خاصی محدود شده‌اند. وقتی این زبان‌ها، با نظام نحوی پیچیده‌تری، برای رفع نیازهای ارتباطی گسترده‌تری به کار می‌روند، از زبان‌های پی‌جین سخن به میان می‌آید که اولین نمونه آن‌ها پی‌جین انگلیسی

۱. *sabir*. زبان آمیخته‌ای از عربی، فرانسوی، اسپانیایی و ایتالیایی که در آفریقای شمالی و شرق اسپانیا به کار می‌رود. این زبان آمیخته، چند قاعده ساده و واژگانی معین و محدود دارد و بیشتر برای مبادلات بازرگانی به کار می‌رود - م.

است که در تماس‌های بازرگانی میان انگلیسی‌ها و چینی‌ها در سواحل دریای چین گسترش یافته و واژگانش از انگلیسی و نحو آن از چینی قرض گرفته شده است (واژه پی‌جین از ریشه واژه انگلیسی business گرفته شده و در واقع تلفظ تغییر یافته آن است؛ همین امر نقش اجتماعی این زبان را به روشنی نشان می‌دهد). منظور از کاربرد این صورت‌های تقریبی، بر عکس صورت‌های فردی پیش‌گفته که افراد زبان‌کشوری دیگر را یاد می‌گرفتند، به طور کلی تحول به سمت کاربرد بهتر زبان نبوده است: آن‌ها صرفاً زبان‌هایی کمکی هستند که در موقعیت تماس و برخورد به کار می‌روند.

۳. آمیختگی‌های زبان‌ها، تناوب‌های رمزگانی و راهکارهای زبانی

وقتی فردی با دو زبان سروکار دارد و آن‌ها را به تناوب به کار می‌برد، ممکن است آن دو در گفتار وی در هم آمیخته شوند و او گزاره‌های «دو زبانه» بسازد. در چنین موردی ما با تداخل زبانی روبه‌رو نیستیم، بلکه به عبارتی با تکه چسبانی (کولاژ) و با گذار از یک زبان به زبانی دیگر (در جایی از گفتار) روبه‌رو هستیم که بر حسب آن که تغییر زبان در جریان جمله‌ای واحد یا از جمله‌ای به جمله دیگر روی دهد، آمیختگی زبان‌ها (بر پایه عبارت انگلیسی *Code mixing* = آمیختگی رمزگانی) یا تناوب‌های رمزگانی (بر پایه عبارت انگلیسی *Code switching* = تعویض رمزگان) خوانده می‌شود. برای اولین مثال، بخشی از گفت‌وگوی زنان

اسپانیایی را می‌آوریم که در نوشتار تل سوئیس زندگی می‌کنند:

«Ahora, con cabronas de ponermelos en lo alto de la oficina, en lo alto de la mesa de la oficina; sin explicacion y sin na! ça va pas ou quoi? Por quien se toma este imbecil que apesta a vaca, eh? Y subo y

«digo, dice: bueno, je vais voir si je trouve, je monte tout de suite.»^۱
 گنجاندن تکه‌هایی به زبان فرانسوی je vais voir si je trouve, je monte tout de suite در این جا نشان دهنده موقعیت برخورد زبان‌ها است که گوینده در آن قرار گرفته و به نظر گوینده «گفتار دو زبانه» موردی از آمیختگی زبان‌هایی است که البته در هر دو شخص مشترک‌اند: هر دو نفر اسپانیایی هستند، هر دو نفر در محیطی فرانسوی‌زبان کار می‌کنند و تناوب از یک زبان به زبانی دیگر غالباً به صورت نقل بخشی از گفتاری که به زبانی دیگر بیان شده، یا به صورت نحوه‌ی جای دادن سخن در واقعیتی عمل می‌کند که سخن به آن برمی‌گردد: در این جا راهکار خاصی وجود ندارد.

تناوب رمزگانی یا آمیختگی زبان‌ها ممکن است پاسخ‌گوی راهکارهای مکالمه‌ای باشند و به گفت و گو معنا بدهند. در این جا مثالی از مکالمه در خانواده‌ای ایتالیایی تبار را می‌آوریم که در بخش انگلیسی زبانِ کانادا زندگی می‌کند. پدر و مادر در ایتالیا به دنیا آمده، اما چهار فرزندشان در کانادا زاده شده‌اند و یکی از آنان که دختر است برای ادامه تحصیلات در فرانسه به سر می‌برد: همه اعضای خانواده نوعی نامه شفاهی برای عضو غایب خانواده می‌فرستند که نوار ضبط شده مکالمه‌ای دسته جمعی است:

Fille Cadette.-E goes, oh those Marines, dangerous n .

Fre`re. - Yup; Stay away from i marins e tutti soldat (rires).

Fille cadette.- Et tut jÊi soldat rires).

Pe`re.-E mit sencemind nde...

Fille cadette.- Ah! ok (Fre`re: rires).

Pe`re.- E nen fa la Stupet la ma, Em a la fran^g pe fal:a deven'da kjusmart envEc a'pu/... Anh.

Fille cadette.-Fa kju stupet.

1. Jean-Fançois de Pietro, Vers une typologie des situations de contacts linguistiques, *langage et Socie'te'*, n°43, mars 1988.

Pe`re.-An (kju) keva. ala skol e kju se devendEm le kos bon¹.

(در ترجمه این گفت و گو بخش‌های انگلیسی با حروف سیاه و بخش‌های ایتالیایی با حروف ایتالیک آمده‌اند).

دختر کوچک‌تر: - بابا می‌گوید: واقعاً که این «تفنگداران دریایی» خطرناک‌اند.

برادر: - راستی مواظب تفنگداران دریایی و همه سربازها باش. (خنده دسته‌جمعی).

دختر کوچک‌تر: - و همه سربازها (خنده دسته‌جمعی).

پدر - عاقل باش و...

دختر کوچک‌تر - خوب، به چشم! (خنده‌های پی در پی برادر).

پدر - حماقت نکن. ما او را به فرانسه می‌فرستیم تا عاقل‌تر شود، اما برعکس بعدش..

دختر کوچک‌تر - او خنگ‌تر می‌شود.

پدر - راستش آدم هر چه بیشتر به مدرسه برود، بهتر از کار درمی‌آید.

در این جا می‌بینیم که دختر کوچک‌تر گفت و گو را با نقل جمله‌ای به زبان

انگلیسی آغاز می‌کند که پدرش به زبان ایتالیایی بیان کرده است (اما واژه خطرناک

را با لحن ایتالیایی پدرش تلفظ می‌کند). برادر به انگلیسی صحبت را ادامه

می‌دهد، اما جمله پدر را به زبان ایتالیایی نقل می‌کند، جمله‌ای که دختر به زبان

ایتالیایی تکرارش می‌کند. پدر در تمام طول گفت و گو فقط به زبان ایتالیایی حرف

می‌زند، ولی یک کلمه انگلیسی (smart) را در وسط صحبت‌هایش بیان می‌کند.

در واقع تغییرهای زبانی‌ای که این خواهر و برادر ایجاد می‌کنند، نقشی

طنزآمیز دارند: هر بار می‌خواهند پدر را مسخره کنند و رفتارش را به صورت

زبانی به نمایش درآورند؛ بنابراین تناوب زبانی در این جا پاسخ‌گوی راهکار

خاصی است.

1. Elena Silvestri, Choix de langues et rôles discursifs dans une conversation familiale italo-canadienne, *Plurilinguismes*, n°1, 1990, P. 75-90.

مثال دیگری از تداخل رمزگانی در این جا عرضه می‌کنیم که به «مذاکره برای گزینش زبان رابطه متقابل»^۱ موسوم است. در شهر مونرال (در ایالت کبک) که اکثریت فرانسوی زبان دارد، زبان انگلیسی چنان رو به پیشرفت است که فرانسوی زبانان با مجموعه‌ای از قوانین زبانی به مقابله با آن برخاسته‌اند. یکی از پیامدهای این قوانین آن است که دستگاه اداری باید دو زبانه باشد و وضعیت چنان دشوار و پیچیده است که خرید یک جفت جوراب به عملی سیاسی بدل می‌شود... در واقع باید ارتباط را به نحوی برگزید که به فرد دیگری، زبانی تحمیل نشود که توان یا خواست سخن گفتن با آن را ندارد.

مثال زیر گفت و گویی تلفنی میان تلفن‌چی بخش اطلاعات یک بیمارستان و یکی از بیماران است:

تلفن‌چی: Central Booking, may I help you.

بیمار: Oui, allo?

تلفن‌چی: Bureau de renseignement, est- ec je que je peux vous aider?

(به فرانسوی) بیمار

(همچنان به فرانسوی) تلفن‌چی

(به انگلیسی) بیمار

(به انگلیسی) تلفن‌چی

(به فرانسوی) بیمار

(به فرانسوی) تلفن‌چی

بیمار: -Etes vous fransaise ou anglaise?

1. Monica Heller, *Negociations of Language Choice in Montreal*, in John Gumperz, *Language and Social Identity*, Cambridge University Press, 1982, p. 108-118.

تلفن چی: N'importe, j'suis ni l'une ni l'autre.
 بیمار: -Mais...
 تلفن چی: -Ca ne fait rien.

(مکالمه به فرانسوی ادامه می‌یابد.)

تفسیرهای ماینکاهلر را از این گفت و گو می‌توان به ترتیب زیر خلاصه کرد:
 - در تمام طول صحبت هر دو گوینده نشان می‌دهند که انگلیسی و فرانسوی را به یک اندازه بلد هستند؛

- اما بیمار در نخستین پاسخ خود («Oui,allo^») تلفن چی را وا می‌دارد که جمله‌اش را تکرار کند، گویی می‌گوید: «ما به شرطی می‌توانیم این مکالمه را ادامه دهیم که بدانیم آیا می‌خواهیم به انگلیسی صحبت کنیم یا به فرانسوی. او همچنین به راحتی می‌توانست پرسد: «آیا فرانسوی حرف می‌زنی؟» و تلفن چی نیز می‌توانست پاسخ بدهد «بله» یا «کمی»، و یا می‌توانست از بیمار بخواهد آهسته حرف بزند یا حتی کسی دیگر را صدا بزند و جای خود را به یک فرانسوی زبان بدهد (تلفن چی در واقع انگلیسی زبان است و هنگام برداشتن گوشی تلفن خود انگلیخته انگلیسی حرف زده است)؛

- تلفن چی در واقع می‌پذیرد که به پیروی از بیمار به فرانسوی حرف بزند؛ بیمار که کمی راضی شده، زبانش را به انگلیسی تغییر می‌دهد و سپس از تلفن چی می‌پرسد که زبان او چیست. تلفن چی از پاسخ دادن خودداری می‌ورزد (به فرانسوی) و مکالمه به زبان فرانسوی ادامه می‌یابد. در این هنگام مذاکره به پایان رسیده است و انتخاب یکی از زبان‌ها به معنای آن است که بیمار آشکارا تقاضا کرده که طرف مقابلش فرانسوی حرف بزند و منشی نیز مطمئن است که زبان فرانسوی او به حد کافی خوب است. آن‌گاه مکالمه ادامه می‌یابد.

برعکس در مورد زیر، مکالمه پیش از آن که مذاکره به توافقی بینجامد، به پایان می‌رسد. این مذاکره در بار هتلی در کرت ضبط شده است. یک مشتری (که به هنگام آمدن پیشخدمت، بازنش فرانسوی حرف می‌زند) خطاب به پیشخدمت به زبان یونانی «عصر به خیر» می‌گوید. پیشخدمت به فرانسوی پاسخ می‌دهد و سپس جمله‌های آن دو به تناوب به یونانی و فرانسوی بیان می‌شود:

پیشخدمت (به فرانسوی): عصر بخیر آقا.

مشتری (به یونانی): اوزو^۱ دارید؟

پیشخدمت (به فرانسوی): البته آقا، اوزو داریم.

مشتری (به یونانی): لطفاً دو تا اوزو. (مشتری کلمه «دو» را اشتباه تلفظ کرده

است.)

پیشخدمت (به یونانی): دو تا؟ (اشتباه مشتری را تصحیح می‌کند.)

مشتری (به یونانی): بله، دو تا، (مشتری تصحیح پیشخدمت را پذیرفته است.)

پیشخدمت (به فرانسوی): چشم آقا، همین الان.

این رابطه متقابل ممکن است عجیب بنماید زیرا هر دو نفر تا به آخر با زبان دیگری سخن می‌گویند (پیشخدمت یونانی فقط یک بار به یونانی حرف می‌زند، آن هم برای تصحیح خطایی که از مشتری سر زده است). در این جا با نمونه‌ای اغراق‌آمیز از تداخل رمزگانی روبه‌رو هستیم. این رابطه متقابل کوتاه‌تر از آن است بتوان درباره‌ی توانایی هر یک از دو هم‌صحبت در پیشروی بیشتر در مکالمه به این یا آن زبان داوری کرد. اما روشن است که پیشخدمت می‌خواهد توانایی‌های «حرفه‌ای» خود را در زبان فرانسوی نشان دهد و مشتری نیز می‌کوشد نشان دهد

۱- اوزو: یک نوشابه ملی یونان است.

که می‌تواند به یونانی حرف بزند. به همین سبب وقتی می‌گوید؟ «اوزو دارید؟»، فقط نمی‌پرسد که آیا در آن‌جا اوزو وجود دارد (معلوم است که اوزو وجود دارد: زیرا اوزو در یونان نوشابه ملی است)، او در عین حال نشان می‌دهد که می‌تواند این پرسش را به یونانی طرح کند (و کاملاً اطلاع دارد که پیشخدمت یک هتل بین‌المللی با زبان فرانسوی یا انگلیسی آشناست). پیشخدمت نیز به سهم خود می‌تواند از مکالمه به یونانی خشنود شود: همان‌گونه که از پاسخ‌هایش برمی‌آید، گفته‌های مشتری را به خوبی می‌فهمد. اما در این پاسخ به پرسش پیش‌گفته که «البته آقا، اوزو داریم» بی‌تردید می‌گوید که در آن‌جا اوزو وجود دارد (این امری بدیهی است)، اما در عین حال نشان می‌دهد که زبان یونانی مشتری را فهمیده است و به ویژه نشان می‌دهد که لهجه فرانسوی او را تشخیص داده است و ترجیح می‌دهد فرانسوی صحبت کند یا از سخن گفتن به یونانی سر باز می‌زند.

بنابراین در این صحنه کوتاه چیزهایی بسیار بیش از صرف سفارش دو نوشابه روی می‌دهد: بر سرگزینش زبان مبادله نوعی ستیزه نقش‌ها درمی‌گیرد و مبادله به پایان می‌رسد بی آن که هیچ یک از هم صحبت‌ها امتیاز بدهد. هر چند کسی پیروز نمی‌شود، پیشخدمت با تصحیح غلط مشتری در زبان یونانی امتیازی به دست می‌آورد، در حالی که خودش در زبان فرانسوی اشتباهی نکرده است.

و اکنون آخرین وضعیت ارتباط چند زبانه را مثال می‌زنیم: همایشی درباره زبان گالیسیایی در بهار ۱۹۹۱ در شهر کوچکی در گالیسیا (اسپانیا) برگزار شد که در آن علاوه بر پنجاه نفری از شرکت‌کنندگان گالیسیایی، چهار مهمان خارجی نیز شرکت کرده بودند:

– یک نفر بلژیکی که زبان اولش فلاندري بود و به زبان‌های فرانسوی، آلمانی، انگلیسی، و اسپانیایی سخن می‌گفت و، با به کارگیری صورت‌آوایی زبان اسپانیایی خود، نوعی زبان «فلاندري تقریبی» را به کار می‌برد و چیزی شبیه به

اسپانیایی با تلفظ پرتغالی را تلفظ می‌کرد؛

– یک نفر فرانسوی (شماره ۱) که فقط فرانسوی سخن می‌گفت؛

– یک نفر فرانسوی (شماره ۲) که به زبان‌های اسپانیایی، ایتالیایی و انگلیسی

سخن می‌گفت؛

– یک نفر ایتالیایی که به فرانسوی، انگلیسی و اسپانیایی سخن می‌گفت.

این چهار میهمان بین خودشان به فرانسوی سخن می‌گفتند. در چارچوب همایش، گالیثیایی‌ها صرفاً به زبان گالیثیایی سخن می‌گفتند. فرد بلژیکی با زبان «گالیثیایی تقریبی» خود سخن می‌گفت و سه نفر دیگر به فرانسوی حرف می‌زدند. اما بیرون از همایش، در کافه‌ها یا رستوران‌ها، وضع متفاوت بود. فرانسوی شماره ۱ البته به تنها زبانی که بلد بود، یعنی به فرانسوی، سخن می‌گفت، و همه نیز با او به فرانسوی حرف می‌زدند. گالیثیایی‌ها که به زبان فرانسوی تسلط داشتند، با سه مهمان خارجی دیگر به فرانسوی یا اسپانیایی سخن می‌گفتند؛ فرانسوی شماره ۲ و فرد ایتالیایی با گالیثیایی‌ها به اسپانیایی یا فرانسوی، و گاهی نیز بین خودشان به ایتالیایی صحبت می‌کردند؛ فرد بلژیکی نیز به فرانسوی یا اسپانیایی سخن می‌گفت (و البته در موقعیت‌های رسمی همایش زبان «گالیثیایی تقریبی» خود را حفظ می‌کرد). به عبارت دیگر در آن‌جا رفتارهای زبانی‌ای را شاهدیم که یا تابع ضرورت بوده‌اند (سخن گفتن به یگانه زبانی که فرد بلد است: مثل مورد فرانسوی شماره ۱)، یا تابع راهکارهای پیچیده‌تر: برای گالیثیایی‌ها، خودداری از حرف زدن به اسپانیایی در آن همایش در حکم نشان دادن مواضع سیاسی‌شان بود و برای فرد بلژیکی، سخن گفتن به زبان گالیثیایی تقریبی به معنای آشکار ساختن پشتیبانی خود از آرمان گالیثیایی‌ها (من به زبان شما، سخن می‌گویم، در کنار شما هستم...).

بنابراین آمیختگی‌های زبان‌ها و تناوب‌های رمزگانی ممکن است نقش‌های

متفاوتی داشته باشند. در مثال ایتالیایی -کانادایی دست انداختن محبت‌آمیز پدر، و در مثال کبکی تصمیم‌گیری توافق‌آمیز دربارهٔ زبان رابطهٔ متقابل مورد نظر بوده است؛ در مثال یونانی هر کسی می‌خواسته توانایی خود را در سخن گفتن به زبان دیگری نشان دهد، ولی در تمام موارد، برخورد زبان‌ها موقعیت‌هایی را ایجاد می‌کند که در آن‌ها گذار از یک زبان به دیگری اهمیت اجتماعی می‌یابد. تلفن‌چی و بیمار سرانجام به توافق (ضمنی) می‌رسند، مشتری و پیشخدمت هتل به توافق نمی‌رسند و شرکت‌کنندگان گالیشیایی همایش زبان خود را به مهمانان خارجی تحمیل می‌کنند و ارتباط به‌رغم چند زبانگی، و بلکه به صورت سامان‌دهی چند زبانگی، جریان می‌یابد. اما دو زبانگی اجتماعی همیشه تا این حد هماهنگ نیست و ممکن است ستیزآمیز باشد.

۴. آزمایشگاه کریول

برخورد زبان‌ها فقط تداخل‌ها، تناوب‌ها و راهکارهای زبانی را نمی‌آفریند، بلکه به ویژه مسئله ارتباط اجتماعی را به وجود می‌آورد. نوعی از پاسخ به این پرسش را به صورت زبان‌های تقریبی (سابیر، پی‌جین) دیده‌ایم که ویژگی‌شان در آن است که زبان اول کسی نیستند. اما بعضی از موقعیت‌های جامعه‌شناختی باعث می‌شوند که زبان‌های اول افراد کارآیی ارتباطی‌شان را از دست بدهند و آن هنگامی است که اهالی در جایی چنان در هم آمیخته‌اند که هیچ‌کس به زبان دیگری سخن نمی‌گوید. به عنوان مثال می‌توان از وضعیتی که به هنگام انتقال بردگان آفریقایی به جزایر آنتیل (آمریکای مرکزی) پیش آمد، یاد کرد: سیاهانی که در کشتزارها کار می‌کردند خاستگاه‌های متفاوتی داشتند و چون هر یک از جایی آمده بودند، دیگر نمی‌توانستند با زبان‌های اول‌شان با یکدیگر ارتباط برقرار کنند و مجبور شدند زبانی تقریبی، نوعی پی‌جین (یا زبان آمیخته)، بیافرینند.

نحوه پیدایش کریول‌ها، که با تجارت اروپاییان با آمریکای مرکزی و خرید و

فروش بردگان پیوند دارد، هنوز در جامعه علمی بسیار مورد بحث است. همه زبان‌شناسان در مورد منشأ زبان‌های آمیخته (پی‌جین‌ها و کریول‌ها) و فرایند شکل‌گیری آن‌ها هم نظر نیستند (در این زمینه دو فرضیه در مقابل هم قرار دارند: فرضیه تک تباری و فرضیه چند تباری). در نظر عده‌ای کریول، پی‌جینی است که زبان محلی یا مادری (یعنی زبان اول جامعه) شده است و بنابراین واژگانی گسترده‌تر، نحوی کامل‌تر و عرصه‌های کاربرد متنوعی دارد. در این حال واژگان کریول از زبان مسلط به وام گرفته شده‌اند و نحو آن به زبان‌های آفریقایی شباهت دارد. عده‌ای دیگر خاطر نشان می‌کنند که هیچ تشریحی حقیقتاً نتوانسته است رابطه میان دستور کریول‌ها و زبان‌های آفریقایی را اثبات کند؛ آنان بیشتر به فرضیه زبان تقریبی تقریبی گرایش دارند. این نظریه را روبر شوونسون مطرح کرده که اساساً با توجه به کریول جزیره رئونین و با استدلال‌های قانع‌کننده‌ای تأکید می‌ورزد که در مرحله اول بردگانی که تعدادشان زیاد نبود و نسبتاً نزدیک اربابان‌شان به سر می‌بردند، نوعی زبان فرانسوی مختصر (فرانسوی تقریبی) را یاد می‌گیرند، و در مرحله دوم که تعداد بردگان افزایش می‌یابد، تازه‌واردان «زبان فرانسوی» را از بردگان قدیمی‌تر یاد می‌گیرند (و در نتیجه نوعی «زبان نزدیک به زبان تقریبی» را می‌آموزند). بدین ترتیب روبر شوونسون بر اساس تحلیل دقیق تاریخ مردم جزیره رئونین برای تاریخچه کریول‌ها سه مرحله قایل می‌شود. در آغاز مرحله استقرار اولیه است: «اهمیت عددی، اقتصادی و اجتماعی گروه سفیدپوستان مرا هر چه بیشتر به این فکر انداخت که در این مرحله آغازین، پیدایش یک پی‌جین بایستی نقش بسیار کمتری داشته باشد تا شکل‌گیری زبان‌های فرانسوی تقریبی توسط گویندگانی که البته زبان محلی‌شان را تا حدی به کار می‌بردند».

مرحله دوم «با گسترش کشاورزی استعماری (کشت قهوه یا نیشکر) آغاز

می‌شود که تقاضا برای نیروی کار را بسیار افزایش می‌دهد و افزایش چشم‌گیر تقاضا برای نیروی کار و مهاجرت‌های گسترده را در پی دارد؛ در نتیجه درصد سفیدپوستان در مجموع جمعیت بسیار کاهش می‌یابد». در جریان این مرحله، تازه‌واردانی که در کشتزارها کار می‌کنند، ارتباط کمی با سفیدپوستان دارند و در میان نخستین بردگانی به سر می‌برند که یا خدمتکار یا سرکارگر شده‌اند و مقدمات زبان فرانسوی خود را به آنان منتقل می‌سازند. و در جریان سومین مرحله است که کریول به مثابه رمزگانی جدا از زبان فرانسوی،^۱ در دل یک رابطه دو زبان‌گونه به طور قطع تثبیت می‌شود. (رجوع کنید به مبحث دو زبان‌گونگی.) در برابر این فرضیه، درک بیکرتون فرضیه دیگری را بر مبنای نوعی «برنامه زیستی» فطری در هر فرد مطرح می‌کند که فعال می‌شود و در موقعیت‌های اجتماعی پیش‌گفته، و به هنگامی که زبان مسلط به طور ناقص منتقل شده، یک کریول را می‌آفریند.^۲ در هر حال بحث و اختلاف نظر درباره این مسئله هنوز ادامه دارد و به علت جوانی نسبی زبان‌های کریول، مطالعه آن‌ها برای درک چگونگی تکوین زبان بی‌نهایت مهم است. به همین سبب کلود آژژ از «آزمایشگاه کریول» سخن گفته، اصطلاحی که آن را برای عنوان این قسمت برگزیده‌ام.

از میان کریول‌های متعددی که در دنیا به کار می‌روند باید آن‌هایی را خاطر نشان کرد که منشأ وژگانی انگلیسی، فرانسوی، اسپانیایی و پرتغالی دارند: -انگلیسی (در هاوایی، جامائیکا، ملانزی - که در آنجا بیج - لا - مار، بیسلاما، بشه - دو - مر نامیده می‌شوند -، سنت لوشا، و...)

- فرانسوی (در هائیتی، گوادلوپ، مارتینیک، گویان، سیشل، رئونیون، و...)

1. Robert Chaudenson, *Cre'ole et enseignement du francais*, Paris, L' Hamattan, 1989, P. 164-166.

2. Derek Bickerton, *Roots of Language*, Ann Arbor, 1981.

– اسپانیایی (در پورتو-ریکو، و...)

– پرتغالی (در مجمع‌الجزایر دماغه سبز، و...).

در کریول‌ها به رغم تنوع بسیار و تفاوت‌های مهم، گاهی وجوه مشترکی نیز دیده می‌شود. به عنوان مثال تکرار تأکیدی صورت‌های فعلی در عبارت‌های زیر:

- Se´ manje´ m ap manje´ (کریول جزایر آنتیل)

- a nyam mi a nyam (کریول جامائیکا)

- come mi ta come (پاپامینتو)

همگی این عبارت‌ها معنای واحدی دارند: «دارم غذا می‌خورم» و ترجمه‌واژه به واژه آن‌ها چنین است: «دارم غذا می‌خورم غذا خوردنی».

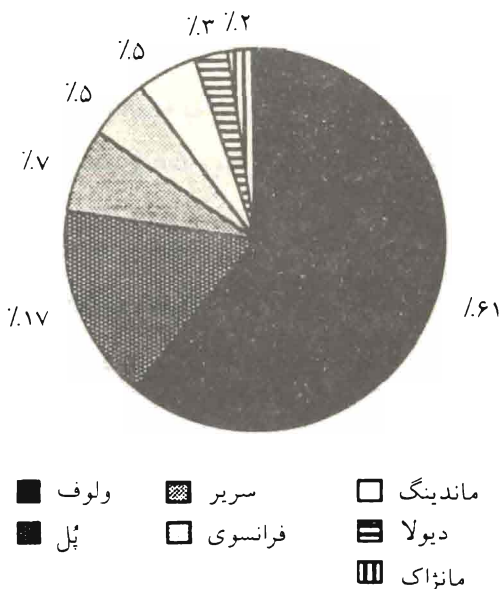
در هر حال کریول امروزه زبانی مانند دیگر زبان‌ها است که یگانه سرشت‌نمای مخصوصش در نحوه پیدایش خاص آن است. کریول‌ها که دیر زمانی تحقیر می‌شدند، در ردیف زبان‌های پست به حساب می‌آمدند و به همین سبب به جایگاه‌های رسمی (آموزش، دستگاه اداری) راه نمی‌یافتند، امروزه در مواردی به مقام زبان رسمی (در سیشل) دست یافته و به طور آزمایشی در آموزش (در جزایر آنتیل فرانسه و هائیتی) به کار رفته‌اند.

۵. زبان‌های میانجی

هر نظریه‌ای که برای تبیین منشأ کریول‌ها وجود داشته باشد، دیدیم که پیدایش آن‌ها مستلزم دو چیز است: از سویی یک گروه اقلیت ولی مسلط (و زبان آن گروه)، و از سوی دیگر اکثریتی از بردگان زیر سلطه که دیگر زبان مشترکی ندارند.

اما موقعیت‌های دیگری نیز وجود دارند که در آن‌ها چند زبانگی ارتباط میان گروه‌های همگن را دشوار می‌سازد، گروه‌هایی که زبان خاص خود را دارند اما برای ارتباط با یکدیگر با مشکل روبه‌رو هستند. برای چنین وضعیتی به یک نمونه شهری اشاره می‌کنیم که به داکار، پایتخت سنگال، مربوط می‌شود: بر اساس پژوهشی که در ۱۹۸۶ در مدرسه‌های این شهر صورت گرفته،^۱ در آن‌ها هفت زبان اصلی (یعنی زبان‌های اول یا مادری) یافت می‌شود:

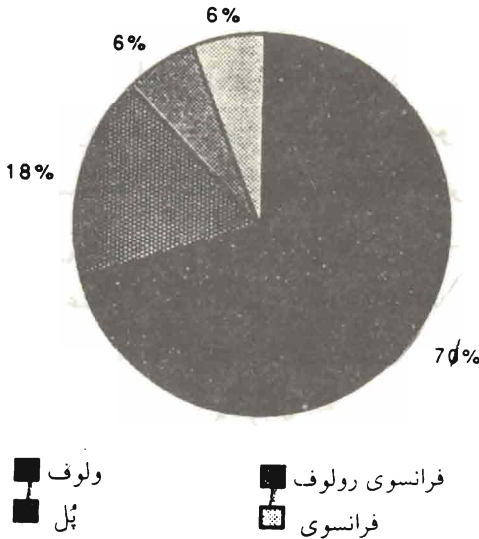
۱. این پژوهش چاپ نشده را مارتین دریفوس (Martine Dreyfus) انجام داده است.



داکار ۱۹۸۶

بی‌تردید هر یک از این زبان‌ها به چندین خانواده و گاهی به چند محله تعلق دارد؛ سخن‌گویان به زبان‌های اقلیت از مناطقی می‌آیند که این زبان‌ها در آن‌جاها اکثریت دارند (زبان دیولا در کازامانس و سنگال -، پُل در منطقه ساحلی در مرز موریتانی) و بنابراین ارتباط درونی به زبان پُل، دیولا یا مانزاک صورت می‌گیرد. اما هنگامی که سخن‌گویان به زبان‌های ولوف، پُل و دیولا به هم برخورد می‌کنند، چه پیش می‌آید؟ آنان با چه زبانی با هم صحبت می‌کنند؟ پژوهش دیگری که در بازار مرکزی شهر - بازار سانداگا - انجام گرفته نشان می‌دهد که در ارتباط‌های متقابل بازرگانی فقط سه زبان به کار رفته‌اند و زبان ولوف سلطه گسترده‌ای دارد.

سانداگا



به عبارت دیگر کسانی که زبان اولشان ولوف نیست، آن را برای ارتباط با اشخاص دیگری به کار می‌برند که زبان اولشان با آنان فرق دارد. تعریف زبان میانجی نیز همین است: زبانی که برای ارتباط میان گروه‌هایی به کار می‌رود که زبان مادری مشترکی ندارند. برای زبان‌های میانجی شاهد مثال‌های بسیاری را می‌توان ذکر کرد: زبان سواحلی که از سواحل شرقی آفریقا تا زئیر را در برمی‌گیرد، که چوا در کوردیلرای آند (آمریکای جنوبی)، سانگو در آفریقای مرکزی، با مبارا/ دیولا در آفریقای غربی و...^۱ در تمام این موارد، پیدایش زبان میانجی پاسخی است که فعالیت اجتماعی و ارتباطی گویندگان به مسئله چندزبانگی جامعه می‌دهد. این

1. Louis-Jean Calvet, *Les Langues véhiculaires*, « Que sais-je? » n°1916. 1981.

پاسخ ممکن است به دو صورت متفاوت تجسم یابد:

– زبان میانجی ممکن است یکی از گروه‌های موجود باشد (به عنوان مثال زبان ولوف در سنگال، بامبارا در مالی و مانند آن‌ها)؛

– زبان میانجی ممکن است زبانی ساختگی و ترکیبی باشد که عناصر زبان‌های مختلف موجود را قرض بگیرد (به عنوان مثال مونوکوتوبا در کنگو)^۱.

برای ارزیابی اهمیت نقش میانجی گرانه یک زبان، میزان میانجی‌گری آن را محاسبه می‌کنند، یعنی نسبت میان گویندگان به این زبان و کسانی که زبان اول‌شان همین زبان است. به عنوان مثال اگر زبان رایج در جامعه‌ای با یک میلیون نفر جمعیت، زبان اول ۳۰۰/۰۰۰ نفر از آنان باشد، نسبت میانجی‌گری به ۷۰٪ می‌رسد؛ اما اگر زبان رایج در جامعه‌ای با یک میلیون نفر جمعیت، زبان اول ۷۰۰/۰۰۰ نفر از آنان باشد، نسبت میانجی‌گری به ۳۰٪ کاهش می‌یابد که بسیار کم‌تر از همین نسبت در جامعه اول است.

در تمام این موارد بررسی رابطه صورت زبان با نقش آن، که در پدیده زبان میانجی آشکار می‌شود، اهمیت بسیار دارد. به عنوان مثال کارهای پل‌نرته در کنگو^۲ و ندیاسه‌تیم در سنگال^۳ نشان می‌دهند که زبان لینگالا در کنگو و ولوف در سنگال برای ایفای نقش زبان میانجی «ساده می‌شوند». البته مفهوم ساده‌سازی یا ساده شدن خیلی علمی نیست و در این‌جا برای نشان دادن این نکته به کار رفته که نظام دستوری زبان میانجی، مختصر و محدود و قانون‌مند می‌شود. به عنوان مثال نظام طبقه‌بندی در این دو زبان در محیط روستایی (که در آن‌جا بیشتر زبان اول

1. Louis- Jean Calvet, *Les Langues vehiculaires*, P. 78.

2. Paul Nze'te', *Le lingala de la chanson za'ro-congolaise de varie'te's*, the'se d, Etat, Universite' Rene'-Descartes, Paris, 1991.

3. Ndiass'e' Thiam, l'evolution du wolof vehiculaire en milieu urbain se'ne'galais, le contexte dakarois, *Plurilinguismes*, n° 2, Paris, 1990.

هستند) بسیار پیچیده‌تر از محیط شهری است که در آن‌جا بیشتر زبان میانجی هستند. و این نکته که نقش زبان ممکن است در صورت آن تأثیر بگذارد، یکی از کشف‌های اساسی زبان‌شناسی اجتماعی است.

۶. دو زبان‌گونی و ستیزه‌های زبانی

پیشتر دیدیم که دو زبانگی برای وانیرایش پدیده‌ای فردی بوده است. فرگوسن برای پرداختن به دو زبانگی اجتماعی، در مقاله‌ای در ۱۹۵۹^۱ مفهوم دوزبان‌گونی را مطرح می‌سازد: همزیستی دو صورت زبانی در جامعه‌ای واحد؛ فرگوسن این دو صورت را «گونه‌پست» و «گونه‌والا» می‌نامد. برای توضیح این مفهوم چهار مثال را برمی‌گزیند: موقعیت‌های عربی زبان (محاویره‌ای / عربی کلاسیک یا قرآنی)، یونان (دموتیک / کاتارووسا). هائیتی (کریول / فرانسوی)، و بخش آلمانی زبان سوییس (آلمانی سوییس / آلمانی علیا). به نظر فرگوسن موقعیت‌های دو زبان‌گونی با مجموعه ویژگی‌های زیر مشخص می‌شوند:

– تقسیم نقش در کاربرد زبان‌ها: گونه‌والا در کلیسا، در نامه‌ها، در سخنرانی‌ها، در دانشگاه و مانند آن‌ها به کار می‌رود، اما کاربرد گونه‌پست در

1. Charles Ferguson, Diglossia, Word, 1959, 15 Ciglioli, *Language and Social Context*, 1972.

گفت و گوهای خودمانی، در ادبیات مردمی و مانند آنها است؛
 - بهره‌مندی گونه‌ والا از اعتباری اجتماعی که گونه‌ پست فاقد است؛
 - کاربرد گونه‌ والا برای تولید ادبیات رسمی و ستوده؛
 - گونه‌ پست «به طور طبیعی» آموخته می‌شود (و زبان اول گویندگان است)،
 اما آموزش گونه‌ والا در مدرسه صورت می‌گیرد؛
 - گونه‌ والا بسیار معیارین شده (دستورها، فرهنگ‌ها و...)
 - پایداری موقعیت دو زبان‌گویی که ممکن است چند قرن دوام آورد؛
 - این دوگونه‌ یک زبان واحد که منشأ آنها مشترک است، دستور، واژگان و
 دستگاه صوتی نسبتاً متفاوتی دارند.

او به یاری تمام این ویژگی‌ها، دو زبان‌گویی را به ترتیب زیر تعریف می‌کند:
 «موقعیت زبانی نسبتاً پایداری که در آن علاوه بر صورت‌های محاوره‌ای زبان (که
 ممکن است گونه‌ معیار یا گونه‌های محلی معیار را دربرگیرند)، گونه‌ برتر، بسیار
 متفاوت و سخت مدون شده‌ای یافت می‌گردد (که غالباً از نظر دستوری پیچیده‌تر
 است) و مجموعه ادبیات کتبی گسترده و معتبری دارد (...). و به ویژه در آموزش
 رسمی تدریس می‌شود و در گفتار و نوشتار رسمی به کار می‌رود، ولی در گفت و
 گوهای عادی هیچ بخشی از جامعه کاربردی ندارد»^۱.

چند سال بعد جاشوا فیشرمن مسئله را دنبال می‌کند و مفهوم دو زبان‌گویی را
 گسترش می‌دهد.^۲ در آغاز دوزبانگی را از دو زبان‌گویی متمایز می‌سازد: دو
 زبانگی پدیده‌ای فردی است و به روان‌شناسی زبان مربوط می‌شود، اما دو
 زبان‌گویی پدیده‌ای اجتماعی است؛ سپس می‌افزاید که ممکن است میان چند



1. Ferguson, «Diglossia» P. 245.

2. Joshua Fishman, Bilingualism with and without diglossia, diglossia with and without bilingualism, *Journal of Social Issues*, 1967, 32.

رمزگان (یا زبان) دو زبان‌گونی وجود داشته باشد، و به ویژه تأکید می‌ورزد که این رمزگان‌ها به منشأ مشترک و پیوند تکوینی نیازی ندارند. یعنی به عنوان مثال هر موقعیت استعماری که در آن یک زبان اروپایی و یک زبان آفریقایی وجود داشته باشد، از موارد دو زبان‌گونی است. روابط میان دو زبانگی و دو زبان‌گونی را نیز فیشمن در جدولی با دو مدخل نشان می‌دهد:

+ دو زبان‌گونی -		
۱. دو زبانگی همراه با دو زبان‌گونی	۲. دو زبانگی بدون دو زبان‌گونی	+ دو زبانگی
۳. دو زبان‌گونی بدون دو زبانگی	۴. نه دو زبان‌گونی، نه دو زبانگی	-

بنابراین به نظر فیشمن ما با چهار موقعیت اصلی روبه‌رو هستیم:

۱. دو زبانگی همراه با دو زبان‌گونی: تمام اعضای جامعه هر دو زبان والا و

پست را می‌شناسند. مثل مورد پاراگوئه (اسپانیایی و گوارانی)

۲. دوزبانگی بدون دو زبان‌گونی: افراد دو زبانه بسیاری در جامعه‌ای وجود

دارند، اما برای کاربردهای ویژه از صورت‌های زبانی معینی استفاده نمی‌کنند. به

عنوان مثال، می‌توان از موقعیت‌های ناپایدار، موقعیت‌های در حال گذار بین دو

زبان‌گونی و شکل دیگری از سازمان‌دهی جامعه زبانی یاد کرد.

۳. دوزبان‌گونی بدون دوزبانگی: در جامعه‌ای تقسیم نقش‌ها در کاربرد دوزبان

وجود دارد، اما یک گروه فقط به زبان والا و دیگری فقط به زبان پست سخن

می‌گوید. فیشمن در این مورد روسیه تزاری را مثال می‌زند (اشراف به فرانسوی

سخن می‌گفتند و توده مردم به روسی).

۴. نه دو زبان‌گونی، نه دوزبانگی: در جامعه فقط یک زبان وجود دارد؛ این

موقعیت فقط در جامعه‌ای بسیار کوچک تصورپذیر است.

مفهوم دوزبان‌گونی در زبان‌شناسی اجتماعی نوپا بازتاب گسترده‌ای داشته اما بعدها با انتقادهای گوناگون و به ویژه با انتقادهای پژوهش‌گرانی روبه‌رو شده است که در مورد کریول‌ها و دوزبانگی اسپانیایی کار می‌کنند (به خصوص زبان‌شناسان اجتماعی اهل کاتالونیا). در واقع فرگوسن همانند فیشر به کم‌توجهی به ستیزه‌های موجود در موقعیت‌های دوزبان‌گونی گرایش داشته است. هنگامی که فرگوسن مفهوم ثبات را در تعریف این پدیده وارد می‌کند، گویی معتقد است که این موقعیت‌ها ممکن است هماهنگ و پایدار باشند. اما درست برعکس، دو زبان‌گونی در حال تحول مداوم است. مورد یونان که فرگوسن آن را به عنوان یکی از مثال‌های خود برگزیده سی سال بعد به کلی دگرگون شده است: گونه «پست» فرگوسن، یونانی دموتیک، امروزه زبان رسمی است و گونه «والای» سابق در اندک زمانی جز زبانی مرده نخواهد بود. به طور عام‌تر، تاریخ نشان می‌دهد که در اغلب موارد آینده‌گونه‌های «پست» تبدیل شدن به گونه «والا» است (مثل مورد زبان‌های رومیایی، فرانسوی، اسپانیایی، ایتالیایی و مانند آن‌ها در برابر زبان لاتین).

بدین ترتیب این احساس پدید می‌آید که رواج مفهوم دو زبان‌گونی با لحظه تاریخی طرح آن توجیه می‌شود. به هنگام استقلال کشورهای آفریقایی، بسیاری از آن‌ها با موقعیت زبانی پیچیده‌ای روبه‌رو بودند: از یک سو چند زبانی، و از سوی دیگر تسلط رسمی زبان استعماری. دو زبان‌گونی با دادن چهارچوب نظری به این موقعیت، به عادی و پایدار جلوه دادند آن، به محو ساختن ستیزه‌های زبانی موجود در همین موقعیت، و به تعبیری به توجیه آن به نحوی که هیچ چیزش را دگرگون ن سازند، یاری می‌رساند (این امر در مورد بیشتر کشورهای رهایی یافته از استعمار صادق بود). چنین روابطی میان علم و ایدئولوژی چیز نادری نیست و در فصل ۶ مسائل احتمالی ناشی از آن‌ها را در چهارچوب سیاست زبانی معرفی خواهیم کرد.

فصل سوم

رفتارها و برخوردها

یکی از خُرده‌هایی که می‌توان از تعریف‌های زبان به مثابه ابزار ارتباط گرفت این است که چنین تعریف‌هایی ممکن است به پندارِ رابطهٔ خنثای گوینده با زیانش دامن بزنند. ابزار در واقع وسیله‌ای است که به هنگام نیاز آن را برمی‌داریم و پس از استفاده آن را سرجایش می‌گذاریم. ولی مناسبات ما با زبان خودمان و زبان‌های دیگران کاملاً از این دست نیستند: هنگامی که می‌خواهیم میخی را بکوبیم، از چکش استفاده می‌کنیم و بعد هم آن را سر جایش می‌گذاریم، اما به هنگام نیاز به ارتباط، زبان را به همین ترتیب از غلافش بیرون نمی‌آوریم و سپس به سر جایش بر نمی‌گردانیم. در واقع مجموعه‌ای از برخوردها و احساسات گویندگان در برابر زبان‌ها، گونه‌های زبان‌ها و کسانی که آن‌ها را به کار می‌برند، وجود دارد که تحلیل زبان به مثابه ابزارِ صرف را سطحی می‌سازد. می‌توان چکشی را دوست داشت یا نداشت، در هر حال چنین برخوردی هیچ تغییری در نحوهٔ کوبیدن میخ ایجاد نمی‌کند، اما برخوردهای زبانی و رفتار زبانی تأثیر می‌گذارند.

۱. پیش‌داوری‌ها

تاریخ انباشته از ضرب‌المثل‌ها و عبارات باسمة‌ای و حاضر و آماده‌ای است که پیش‌داوری‌های زمانه را دربارهٔ زبان‌ها بیان می‌کنند. می‌گویند که شارل‌کن (یا شارل پنجم) با آدم‌ها به فرانسوی، با اسب‌ها به آلمانی و با خدا به اسپانیایی حرف می‌زده است. تولیو دو مورو ضرب‌المثلی را از قرن هفدهم نقل می‌کند که می‌گوید: «آلمانی زوزه می‌کشد، انگلیسی می‌گرید، فرانسوی آواز می‌خواند، ایتالیایی ادا درمی‌آورد و اسپانیایی حرف می‌زند». او سپس می‌افزاید: «در این جا آشکارا در مرزی هستیم که در آن‌جا کلیشه‌های زبانی و ملی‌گرایانه در هم می‌آمیزند.»^۱ همچنین می‌توان از اصطلاح فرانسوی «Parler francais comme une vache espagnol» (حرف زدن به فرانسوی مثل گاو اسپانیایی) یاد کرد که در اصل «حرف زدن به فرانسوی مثل باسک‌های اسپانیایی» بوده است و نشان

1. Tullio de Mauro, *Une introduction aÛ la se´mantique*, Paris, Payot, 1969 P. 48.

می‌دهد که در این‌جا نیز داوری دربارهٔ زبان هدف دیگری دارد و گوینده را نشانه می‌گیرد.

این کلیشه‌ها نه فقط زبان‌های متفاوت بلکه تنوعات جغرافیایی زبان‌ها را نیز دربرمی‌گیرند که غالباً عرف عام به رده‌بندی ارزشی آن‌ها می‌پردازد. به همین سبب تقسیم صورت‌های زبانی به زبان‌ها، گویش‌ها و لهجه‌های محلی به نحوی تحقیرآمیز به مثابه همتای تقسیم‌های اجتماعی در نظر گرفته شده که آن‌ها نیز برنگرشی تحقیرآمیز استوارند: زبان با جامعه‌ای «متمدن» انطباق دارد، گویش‌ها و لهجه‌های محلی با جوامع «غیرمتمدن» منطبق‌اند؛ جامعه‌های «متمدن» در قالب خلق‌ها و ملت‌ها گرد آمده‌اند و جوامع «غیرمتمدن» در قالب قبیله‌ها^۱... و برای نشان دادن تمام بدی‌هایی که برای نحوهٔ گفتار خاصی قابل هستند، مجموعه‌ای از کلمات وصفی مانند گویش، زبان زرگری، زبان یاجوج و ماجوج و لهجهٔ محلی را به کار می‌برند.

کلیشه‌های دیگری هم هستند که به «گفتار فصیح» مربوط می‌شوند. در همه کشورها گفته می‌شود که منطقه‌ای وجود دارد که جایگاه زبان ناب ملی است (در مورد فرانسه از منطقهٔ آنژو سخن به میان می‌آید)، و این‌که بعضی از لهجه‌ها بد آهنگ و بعضی دیگر خوش‌آهنگ هستند و... و در پس این کلیشه‌ها، مفهوم کاربرد درست نمایان است، این‌که برای کاربرد زبان شیوه‌هایی وجود دارند که درست به حساب می‌آیند و شیوه‌های دیگر باید محکوم شمرده شوند. بدین ترتیب در گفتار تمام گویندگان نوعی هنجار خود انگیخته یافت می‌شود که بر حسب آن باید فلان شکل مجاز و بهمان شکل ممنوع باشد: این‌طور نمی‌گوییم، آن‌طور می‌گوییم، و مانند آن‌ها.

اگر کاربردها از نظر جغرافیایی، تاریخی و اجتماعی تغییر می‌یابند، هنجار

1. Louis-Jean Calvet, *Linguistique et colonialisme*, Paris, Payot, 1974.

خود انگيخته نیز به همان ترتیب دگرگون می‌شود: برخوردهای زبانی در بورژوازی و طبقه کارگر، در لندن و اسکاتلند، امروز و یک قرن پیش، یکسان نیستند.

آنچه در این جا برای زبان‌شناسی اجتماعی اهمیت دارد، رفتار اجتماعی‌ای است که ممکن است چنین هنجاری در پی داشته باشد. این هنجار در واقع ممکن است دو نوع تأثیر داشته باشد: نوع اول به نحوه ارزیابی گویندگان از گفتار خودشان مربوط می‌شود و نوع دوم به واکنش‌های گویندگان به گفتار دیگران. در یک مورد افراد عادت و عمل زبانی خود را برتر می‌شمرند یا برعکس می‌کوشند آن را تغییر دهند و از الگوی معتبر پیروی کنند؛ در مورد دیگر درباره آدم‌ها بر اساس نحوه گفتارشان به داوری می‌پردازند.

۲. امنیت / ناامنی

این مبحث را با مثالی ساده آغاز می‌کنیم، مثال رابطه‌ای که ممکن است گویندگان با بعضی از تلفظ‌های زبان‌شان داشته باشند.

بیتر ترادگیل پژوهش مفصلی را در شهر ناریج در انگلستان انجام داده که ما فقط به یک نکته از آن اشاره می‌کنیم: تلفظ کلمه‌هایی مانند music و student و tune که برای آن‌ها دوگونه تلفظ در ناریج وجود دارد: /ju/ /u/ به عنوان مثال tune هم به صورت /tju:n/ تلفظ می‌شود و هم به صورت /tu:n/ و اولی معتبرتر از دومی به حساب می‌آید. در این پژوهش پس از ثبت این نکته که آیا پاسخ‌دهندگان گونه ۱ یا ۲ را تلفظ می‌کنند، از آنان خواسته می‌شود که بگویند این واژه را چگونه تلفظ می‌کنند، یعنی در واقع بگویند که به نظر خودشان کدام یک از آن دوگونه را تلفظ می‌کنند. نتیجه این مقایسه به طور خلاصه در جدول زیر آمده است:

	پاسخ دهندگانی که می‌گویند	پاسخ دهندگانی که می‌گویند
	تلفظ شان /tu:n/ است	تلفظ شان /tju:n/ است
تلفظ گران به /tju:n/	٪۶۰	٪۴۰
تلفظ گران به /tɒu:n/	٪۱۶	٪۸۴
		٪۱۰۰ =
		٪۱۰۰ =

بنابراین ٪۴۰ از افرادی که تلفظ «معتبر» را به کار می‌برده‌اند به کاستن از ارزش تلفظ خودشان گرایش داشته‌اند، اما ٪۱۶ از کسانی که تلفظ «نامعتبر» را به کار می‌برده‌اند، به افزودن بر ارزش تلفظ شان گرایش داشته‌اند. ترادگیل از ترکیب این داده‌ها با متغیر جنسیت نتایج شگفت‌انگیزی به دست می‌آورد:

جمع‌کل	مردان	زنان
کسانی که بر ارزش تلفظ خود می‌افزایند	٪۱۳	٪۰
کسانی که از ارزش تلفظ خود می‌کاهند	٪۷	٪۷
کسانی که ارزیابی درست دارند	٪۸۰	٪۹۴
		٪۶۴

او در تفسیر این جدول می‌نویسد: «می‌توانیم بگوییم که زنان در بسیاری از موارد می‌گویند که گونه‌هایی را به کار می‌برند که از آن چه واقعاً به کار برده‌اند معتبرترند؛ شاید بدان سبب که می‌خواهند گونه‌های معتبرتر را به کار برند، یا می‌اندیشند که باید این کار را انجام دهند و می‌پندارند که واقعاً نیز همین کار را کرده‌اند. به عبارت دیگر گویندگان از صورتی که به کار می‌برند شناخت درستی ندارند و تصور می‌کنند همان صورتی را به کار می‌برند که خواستارش هستند و در نظرشان معانی ضمنی معتبر و شایسته‌ای دارد.»^۱

1. Peter Trudgill, *Sociolinguistics*, Harmondsworth, Middlesex, Penguin Books, 1974, P. 97.

البته این داده‌ها را باید تفسیر کرد. متغیر جنسیت در این‌جا برخوردهای متفاوت مردان و زنان را به زبان به مثابه رفتار اجتماعی نشان می‌دهد. مگر زبان همواره یکی از رفتارهای اجتماعی نبوده است؟ اما معنای این تفاوت چیست؟ در کتاب معنای سخن گفتن، اثر جامعه‌شناس معاصر فرانسوی پیر بوردیو، بند روشنگری وجود دارد: «بدین ترتیب در می‌یابیم که همان‌گونه که زبان‌شناسان اجتماعی غالباً مشاهده کرده‌اند، زنان زبان موجه (یا تلفظ موجه) را سریع‌تر می‌پذیرند: زیرا آنان در برابر عادات مسلط محکوم به اطاعت هستند و بر اثر تقسیم کار میان جنس‌ها که نقش‌های خاصی را در عرصه مصرف به آن‌ها اختصاص می‌دهد، و بر اثر منطق ازدواج که برای زن یگانه راه یا راه اصلی ارتقای اجتماعی است، و زنان در مسیرش از پایین به بالا می‌روند، برای پذیرش الزامات جدید بازار کالاهای نمادین آمادگی بیشتری دارند. و این پذیرش در درجه اول در مدرسه صورت می‌گیرد.»^۱ در فصل ۴ به دیدگاه‌های پیر بوردیو باز می‌گردیم. او به مسئله برخوردهای زبانی به شیوه مورد نظر ما در این‌جا توجه بسیار کمی دارد، اما می‌بینیم که رفتار زبانی در این‌جا به رفتار اجتماعی گسترده‌تری پیوند داده شده است. شاید همچنین بتوان گفت که برعکس، مردان نیازی احساس نمی‌کنند که نحوه گفتارشان را به پرسش بگیرند زیرا آن را موجه می‌دانند. این دو تفسیر مکمل ما را به زوج امنیت/ ناامنی زبانی می‌رسانند. هنگامی از امنیت زبانی سخن می‌گوییم که گویندگان، به علل اجتماعی متفاوت، احساس نمی‌کنند که نحوه گفتارشان به پرسش گرفته شده است، چرا که هنگام خودشان را هنجار عام می‌دانند. در مقابل، هنگامی ناامنی زبانی وجود دارد که گویندگان نحوه گفتارشان را کم ارزش می‌شمارند و الگوی دیگری در سر دارند که معتبرتر است اما آن را به کار نمی‌برند.

1. Pierre Bourdieu, *Ce que parler veut dire*, Paris, Fayard, 1982, P. 35.

در فصل بعد از پژوهش لباو درباره نیویورک به تفصیل ذکر خواهیم کرد که از جمله نشان داده است که گویندگان بعضی از تلفظ‌ها را نشانه اعتبار می‌دانستند، اما آن‌ها را به کار نمی‌بردند. بدین ترتیب در جامعه عاملی وجود دارد که می‌توانیم آن را نگاه‌هایی به زبان، تصویرهایی از زبان و در یک کلام هنجارهایی بنامیم که ممکن است میان همگان مشترک باشند؛ یا بر اساس بعضی از متغیرهای اجتماعی (مانند جنسیت در مثال پیش‌گفته از ناریج) تفاوت یابند و احساسات، برخوردها و رفتارهایی را برانگیزند که آن‌ها نیز تفاوت یافته‌اند. مثال خوبی از این امر را لباو در مورد خرده بورژوازی نیویورک ارائه می‌دهد و خاطر نشان می‌کند که «نوسان‌های سبکی، حساسیت افراطی نسبت به طرز بیان‌های محکوم شده‌ای که خودشان به کار می‌برند، نادرست دانستن سخن‌های خودشان، تمام این پدیده‌ها نشانه ناامنی زبانی عمیق در میان خرده‌بورژوازی هستند». سپس می‌افزاید: «به طور کلی اهالی نیویورک از «لهجه» شهر خودشان خیلی بدشان می‌آید. بیشتر آنان می‌کوشند نحوه گفتارشان را عوض کنند و برای‌شان تعارف دل‌چسبی است که از کسی بشنوند در این کار موفق شده‌اند. و با این همه، به محض آن که پای‌شان را از جمع بیرون می‌گذارند، تقریباً همگی شناخته می‌شوند. به علاوه همه متقاعد شده‌اند که خارجی‌ها نیز به هر دلیل از نحوه گفتار نیویورکی‌ها بدشان می‌آید. و سرانجام یقین دارند که زبانی «درست» وجود دارد و می‌کوشند با دقت در گفتار خود به آن برسند.»^۱

1. William Labov, *Sociolinguistique*, Paris, Ed. de Minuit, 1976, P. 200-201.

۳. برخورد‌های مثبت و منفی

در بخش بعدی (تصحیح افراطی) تأثیرات احتمالی این برخوردها را بر رفتارهای زبانی ملاحظه خواهیم کرد. اما در برابر گوناگونی زبانی، شاهد برخوردهای نفی‌کننده یا تأییدآمیزی هستیم که در نحوه گفتار گویندگان تأثیری ندارند، اما بی‌تردید بر شیوه نگرش آنان به سخن دیگران اثر می‌گذارند.

لوپس مورالس^۱ درباره نحوه برداشت رایج از تلفظ نرم کامی شده /ɾ/ در زبان اسپانیایی در جزیره پورتوریکو پژوهشی انجام داده است (موضوع پژوهش در این جا اهمیت چندانی ندارد و ممکن است به هر پدیده زبانی دیگری مربوط شود). به طور کلی ۶۶/۶٪ از پاسخ‌گویان در برابر این تلفظ برخوردی منفی داشته و ۳۳/۴٪ آن را پذیرفته‌اند. اما این برخورد با توجه به خاستگاه جغرافیایی افراد پاسخ‌گو تفاوت می‌یابد:

1. Humberto Lopez Morales, *Sociolinguistica*, Madrid, Gredos, P. 236-240.

برخورد منفی	برخورد مثبت	خاستگاه
۷۰/۴	۲۹/۶	پایتخت
۶۲	۳۷/۹	شرق
۶۱/۶	۳۸/۴	شمال
۵۸/۳	۴۲/۱	مرکز
۵۳/۶	۴۶/۳	غرب
۴۳/۱	۵۶/۸	جنوب

پاسخ‌گویان دربارهٔ علت‌های ردّ این تلفظ پنج نوع جواب ارائه می‌دهند:

- این تلفظ اسپانیایی نیست، بلکه نوعی تلفظ منطقه‌ای است (۵۹/۹٪ از پاسخ‌ها)؛

- این تلفظ خاص مناطق روستایی و تلفظی دهاتی است (۷۲/۴٪ از پاسخ‌ها)؛
- این تلفظ نشان دهندهٔ سطح اجتماعی-فرهنگی نازل و عامیانه است (۳۵/۶٪ از پاسخ‌ها)؛

- این تلفظ زادهٔ یک نارسایی کالبدشناختی و به علت وجود نوعی غشاء زیرزبانی است (۲۵/۶٪ از پاسخ‌ها)؛

- این تلفظ زشت است (۷/۹٪ از پاسخ‌ها)؛

چنان که می‌بینیم، هر نوع پاسخی داده شده و این مشتق است نمونه‌ای از خروار، و سرشت‌نمای برخوردهای زبانی در جامعه است.

اولین پاسخ («این نوعی تلفظ منطقه‌ای است») بر واقعیتی استوار است (تلفظ نرم‌کامی شدهٔ /r/ خاص پورتوریکو است) اما به طور ضمنی معتقد است که در جای دیگری، در بیرون از آن منطقه، یک شیوهٔ تلفظ درست و متفاوت با تلفظ محلی وجود دارد، یعنی نوعی شیوهٔ معتبر حرف زدن به اسپانیایی یافت می‌شود

که /r/ها را نرم‌کامی نمی‌کند) و نحوه گفتار محلی در این جا بی ارزش شمرده شده است.

دومین پاسخ («این تلفظی دهاتی است») نشان دهنده تحقیر اجتماعی نسبت به روستاییان است، اما بی‌درنگ باید خاطر نشان کرد که ممکن است پدیده‌ای دقیقاً برعکس نیز روبه‌رو شویم. در موقعیت‌هایی که شهرگستری خطری برای افراد به حساب می‌آید، شاهد بالا رفتن ارزش شیوه گفتار دهقانان هستیم که گویی به زبان «حقیقی» نزدیک‌تر است. این واکنش را در چندین کشور آفریقایی مشاهده کرده‌ام: در باماکو (مالی) می‌گویند که زبان بامبارای پایتخت ناب نیست و بامبارای «راستین» درسگو (شهر کوچکی در ۲۰۰ کیلومتری باماکو) رواج دارد؛ در سنگال گفته می‌شود که زبان ولوف دهقانان ناب‌تر از ولوف شهر است که از زبان فرانسوی بسیار تأثیر پذیرفته است، و مانند آن‌ها.

سومین پاسخ («تلفظ عامیانه») نیز به همین ترتیب است و بر همین نوع تحقیر استوار است، تحقیری که دیگر تفاوت جغرافیایی (شهر/روستا) را در برنمی‌گیرد، بلکه تفاوت اجتماعی را شامل می‌شود.

چهارمین پاسخ («نارسایی کالبدشناختی») البته موهوم، اما با نژادپرستی بالقوه همراه است.

و سرانجام آخرین پاسخ («تلفظ زشت») صرفاً احساساتی است، ولی این برخورد هم در برابر شکل‌های محلی گفتارها و هم در برابر زبان‌های بیگانه رواج بسیار دارد.

کسانی که به این تلفظ برخورد مثبتی داشتند، دیدگاه خود را به دو شیوه توجیه می‌کردند:

– این تلفظ خاص پورتوریکو است (۲/۸۲٪ از پاسخ‌ها)؛

– همه تلفظ‌ها پذیرفتنی هستند.

بدین ترتیب پاسخ‌گویان در ارزیابی خود از این تلفظ بر پایه چند تفاوت عمده از هم جدا می‌شوند: نخستین جدایی میان مدافعان تلفظ محلی و دیگران صورت می‌گیرد: در این‌جا موضوع پیش‌گفته امنیت و ناامنی زبانی را باز می‌یابیم. گویندگان انگلیسی نیز به ردّ تلفظ آمریکایی زبان انگلیسی گرایش دارند، یعنی تلفظ خودشان را درست می‌پندارند. جدایی دیگر میان کسانی صورت می‌گیرد که زبان اسپانیایی دهقانان و کارگران را نامناسب می‌دانند و کسانی که آن را می‌پذیرند. در این‌جا با رفتار اجتماعی ویژه دیگری روبه‌رو می‌شویم. در تمام این موارد به مفهومی زائد بر می‌خوریم که آن را - همراه با پیر بوردیو - در فصل بعد بسط می‌دهیم: مفهوم صورت موجه یا مشروع زبان. در واقع رفتارهایی که به توصیف‌شان پرداختیم، در عین حال زبانی و اجتماعی هستند: در پس آن‌ها تناسب‌قوایی موجود است که در قالب احکامی دربارهٔ زبان بیان می‌گردد، اما در واقع به گویندگان آن زبان مربوط می‌شود. و تمام صورت‌های محکوم و رد شده، با استناد به صورتی که مشروع به حساب می‌آید، در ردیف صورت‌های نامشروع رده‌بندی شده‌اند (به بهانهٔ معیارهای اعتبار، طبقات اجتماعی، غیرعادی بودن موروثی و...). نحوهٔ شکل‌گیری این مشروعیت، همان‌گونه که خواهیم دید، در مرکز توجه بوردیو قرار دارد.

۴. تصحیح افراطی

این تصور که برای سخن گفتن به زبان مادری نحوه معتبری وجود دارد، کسی را که فکر می‌کند این شیوه گفتار را بلد نیست و می‌داند که برای یادگیری آن بکوشد. مثال خوبی از این امر در نمایش نامه پوگماليون اثر جورج برنارد شا دیده می‌شود (بر اساس همین نمایش نامه فیلمی به نام بانوی زیبای من ساخته شده است). در این نمایش نامه دختر گل فروش جوانی به نام الیزا دولیتل برای یادگیری نحوه معتبر گفتار انگلیسی نزد یک استاد آواشناسی به نام هنری هیگینز می‌رود. اما انگیزه‌های او زبانی نیستند، بلکه اجتماعی هستند: «می‌خواهم به جای آن که کنار خیابان گل بفروشم، بانویی در مغازه گل فروشی باشم.» می‌دانیم که این ماجرا به خوبی و خوشی پایان می‌گیرد، اما برنارد شا در این جا احساسات زبانی انگلیسی‌ها را در برابر لهجه بسیار بی‌اعتبار کاکنی [لهجه طبقات فقیر و تحصیل نکرده بومی لندن] به خوبی تمام نشان داده است؛ این لهجه به ویژه با فقدان دمش در آغاز کلمه (به عنوان مثال airy و hairy یک‌سان تلفظ می‌شوند) و با تغییراتی

در واژه‌های مرکب مشخص می‌شود (به عنوان مثال late به جای آن که /leit/ تلفظ گردد، مانند /lait/light/ تلفظ می‌شود).

این گرایش به سمت هنجار معتبر ممکن است به بازسازی گزافه‌آمیز صورت‌های معتبر یا تصحیح افراطی بینجامد. چنین گرایشی غالباً در صورت نوشتاری جلوه‌گر شده است: به عنوان مثال بر پایه‌ی الگوی لاتین noctem، شاهد پیدایش صورتِ nuict بوده‌ایم که گویی c محو شده را بازسازی کرده است، در حالی که درست همین /k/ است که کامی شده تا /i/ و واژه‌ی nuit را تولید کند. اما این گرایش به ویژه در تمایل بعضی از گویندگان به تقلید از صورت معتبر و «افراط در آن» نمایان می‌شود. چنین عملی ممکن است با راهکارهای متفاوتی انطباق داشته باشد: وانمود ساختن به تسلط بر زبان مشروع و معتبر، یا از یاد بردن زبان مادری. ویلیام لباو به عنوان مثال گویندگان مهاجر نسل اول زبان یدیش را ذکر می‌کند که در زبان انگلیسی میان واژه کوتاه پسین گرد و غیرگرد فرقی نمی‌گذاشتند (یعنی Cup و coffee را با واژه یک‌سان تلفظ می‌کردند): در این جا نوعی تداخل آوایی با زبان مادری‌شان روی می‌داد. اما فرزندان آنان برای اجتناب از این تلفظ به هر کاری دست می‌زنند، «در نسل دوم واکنشی بر ضد این گرایش روی می‌دهد که بر اثر تصحیح افراطی به اغراق در تمایز می‌انجامد، به نحوی که (oh) بلند، کشیده و بسیار گرد می‌شود»^۱.

این تصحیح افراطی البته نشان‌دهنده‌ی نوعی ناامنی زبانی است: فرد چون نحوه گفتار خود را کم اعتبار می‌داند، می‌کوشد به نحوی اغراق‌آمیز از صورت‌های معتبر تقلید کند. و این رفتار ممکن است رفتارهای دیگری را در پی داشته باشد که به آن‌گره می‌خورند: کسانی که بر صورت «مشروع» زبان تسلط دارند ممکن است تصحیح افراطی را تمسخرآمیز بدانند و در نتیجه کسانی را که از تلفظ معتبر

1. William Labov, *Sociolinguistique*, Paris, Ed. de Minuit, 1976, P. 251.

تقلید می‌کنند با نظر تحقیر بنگرند. این به هم پیوستگی ممکن است تا بی‌نهایت ادامه یابد و ریشه اجتماعی عمیق برخوردهای زبانی را نشان دهد. پیر بوردیو با نگاهی جامعه‌شناسانه به این مسئله می‌نویسد: «تصحیح افراطی خرده بورژوازی که الگوها و ابزارهای اصلاحش را در میان پروپا قرص‌ترین داوران کاربرد مشروع زبان (فرهنگستانی‌ها، دستوردانان، استادان) می‌یابد، در پیوند ذهنی و عینی با «بی‌فرهنگی» عامیانه و «تشخص» بورژوازی تعریف می‌شود» و کمی بعد خاطر نشان می‌کند که در عوض «پرهیزآگاهانه یا ناآگاهانه از مشهودترین نشانه‌های تنش و درگیری زبانی خرده‌بورژواها (به عنوان مثال، در زبان فرانسوی، ماضی مطلق که «یادآور آموزگار پیر است»)، ممکن است بورژواها یا روشنفکران را به تصحیح تفریطی مهار شده‌ای بکشاند که کاهلی مسلم و بی‌خبری مطلق از قواعد خشک و دقیق را به نمایش آسایش و راحتی در مخاطره‌آمیزترین عرصه‌ها پیوند می‌دهد»^۱.

در هر حال تصحیح افراطی و تصحیح تفریطی راهکارهایی هستند که در سخن جلوه‌گر می‌شوند، اما نقشی دیگر، نقشی اجتماعی دارند. موضوعات و درگیری‌های مربوط به یادگیری این یا آن صورت زبانی و تسلط بر این یا آن تلفظ فقط در ظاهر زبانی هستند: توانش نهفته در پس این یادگیری و تسلط، توانشی اجتماعی است، همان‌گونه که امتیازهای ناشی از آن نیز اجتماعی هستند. پیامدهای این تحلیل که بی‌درنگ به چشم می‌آیند عبارت‌اند از: امکان ناپذیری جداسازی نظری موضوع زبانی از موضوع اجتماعی، و به طور عام‌تر، دشواری در جدا کردن عامل اجتماعی از عامل زبانی در نظریه و نیز در تشریح مسائل.

1. Pierre Bourdieu, *Ce que Parler veu dire*, Paris, Fayard, 1982, P. 55.

۵. برخوردها و تغییر زبانی

برخوردها و احساساتی که به آنها اشاره شد (امنیت، ناامنی، تصحیح افراطی، تصحیح تفریطی)، همان‌گونه که دیدیم، ممکن است کار افراد (مانند الیزا دولیتل در بوگماليون) یا گروه‌های اجتماعی (مانند خرده بورژوازی نیویورک) باشند. در مورد دوم اگر از تحلیل همزمانی به تحلیل در زمانی گذر کنیم، مسئله نقش این برخوردها در تغییر زبانی مطرح می‌شود. زبان‌ها چگونه تغییر می‌کنند؟ چرا تحول می‌یابند؟ این پرسش‌ها عمری به قدمت زبان‌شناسی دارند و بعضی از پاسخ‌ها نقش برجسته‌ای در تحول این علم داشته‌اند، به ویژه از رهگذر قوانین آوایی که به عنوان مثال بازسازی یک زبان را، در واقع هیچ ردپایی از آن وجود نداشته (زبان هند و اروپایی)، امکان‌پذیر ساخته‌اند. اما بیشتر این پاسخ‌ها در چهارچوب زبان‌شناسی درونی باقی مانده‌اند که به چیزی توجه نداشته است مگر به ساختار، یا بنا به عبارت پایانی کتاب فردینان دوسوسور، درس‌های زبان‌شناسی همگانی، به «زبان به خودی خود و برای خود». ما بر عکس در این

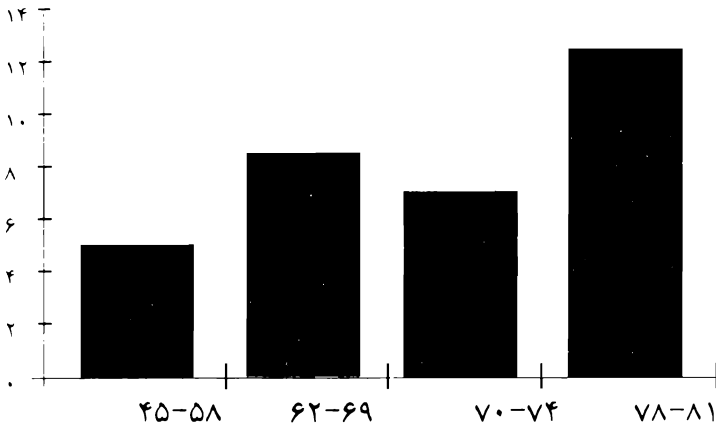
بخش نشان می‌دهیم که برخوردارهای زبانی (که البته هیچ ربطی به زبان‌شناسی درونی ندارند) از عوامل مهم تحول هستند. در آغاز به مثالی در مورد اتصال دو صدا در زبان فرانسوی اشاره می‌کنیم که دامنه‌اش محدود است اما از جهت نظری اهمیت دارد. با ماجرایی آن سیاست مداری آشنا هستیم که سخن خود را با *Je suis e-mu* آغاز می‌کند و می‌بیند که جمعیت شادمانه در واکنش به او فریاد می‌کشد: *Vive Zemu* [او با اتصال *s* به *e*، عبارتی را بیان می‌کند که تلفظ آن ابهام‌انگیز است و دو معنا می‌دهد: (۱) من هیجان زده‌ام؛ (۲) من زمو هستم. حاضران شوخ‌طبع نیز در پاسخ وی فریاد برمی‌کشند: زنده باد زمو!]. البته برای اجتناب از چنین بدبیاری‌هایی کافی است با پرهیز از اتصال دو صدا، این عبارت را به صورت «*Je /syi Emy*» تلفظ کرد و یا اتصال را بدون پیوند دادن حرف صامت اتصال به مصوت بعدی انجام داد، که در این صورت با یک انسداد چاکنایی همراه خواهد بود: «*Je /syiz? Emy*».

پیرانکروه این پدیده را اتصال بی‌یا با پیوستگی نامیده و به بررسی آن پرداخته است. او در تحلیل مجموعه‌ای از سخنان رهبران سیاسی فرانسه، در آغاز خاطر نشان می‌کند که در مدتی کوتاه، در فاصله ۱۹۷۸ و ۱۹۸۱، میزان ناپیوستگی رو به افزایش داشته است. به عنوان مثال رمونبار در ۱۹۷۸، ۸٪ از اتصال‌های ممکن، و در ۱۹۸۱، ۱۵/۵٪ از آن‌ها را بی‌پیوستگی بیان کرده است؛ این میزان در مورد دیگر رهبران سیاسی به ترتیب عبارت‌اند از: ۱۱/۶ و ۱۷/۶ برای ژاک شیراک؛ ۱۰/۹٪ و ۱۳/۱٪ برای والرئ ژیسکار دستن؛ ۱۱/۴ و ۲۵/۷٪ برای ژرژ مارش؛ ۶/۹٪ و ۱۵/۶٪ برای فرانسوا میتران. از آن‌جا که نمونه‌گیری این پژوهش محدودیت زمانی داشته، انکروه به کمک اسناد بایگانی شده مجموعه‌های دیگری را نیز برای بررسی فراهم آورده است. به عنوان مثال با تحلیل سخنان فرانسوا میتران در طول چهار دوره مختلف، و سخنان والرئ

ژیسکار دستن در طول سه دوره، به نتایج زیر می‌رسد:

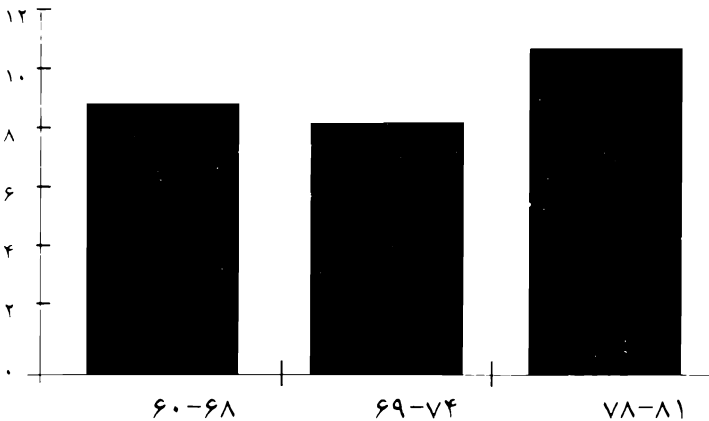
میتران

درصد اتصالاتی ممکنه که بی‌پیوستگی بیان شده‌اند

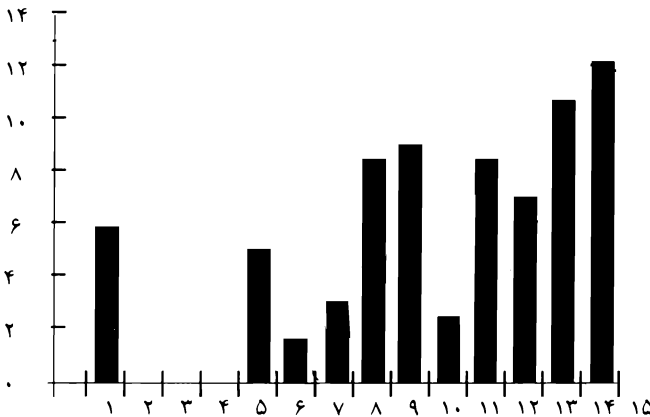


ژیسکار دستن

درصد اتصالاتی ممکنه که بی‌پیوستگی بیان شده‌اند



این تحول در درون سخنان یک شخص واحد، به نحو گسترده‌تری با تحول سخنان مجموعه رهبران دولت از ۱۹۲۸ (پتن، بلوم، دوگل، پومپیدو، ژسکار دستن، میتران) تأیید شده است. جدول زیر میزان اتصال‌های ناپیوسته را در مقاطع زمانی از ۱۹۲۸ به بعد نشان می‌دهد: به عنوان مثال عدد ۱ به پتن (۱۹۲۸-۱۹۳۸)، عدد ۲ به بلوم (۱۹۳۶-۱۹۳۸)، عدد ۳ به پتن (۱۹۴۰-۱۹۴۲) مربوط می‌شود، و به همین ترتیب تا عده ۱۵ که به میتران (۱۹۷۸-۱۹۸۱) برمی‌گردد:



انگروه خاطر نشان می‌کند که این ارقام «گویی تحول آشکاری را به خوبی بازتاب می‌دهند: تحول از حالتی که پیوستگی، در کاربرد درست، در سبک عالی زبان مسلم و روشن بوده، به موقعیت کنونی که پیوستگی، با وجودی که در بیشتر موارد رعایت می‌شود، پدیده‌ای تغییرپذیر است».^۱

اما این پدیده فقط در سخنان رهبران دولت پدیدار نمی‌شود: «به ویژه نباید از اثبات واقعیت زبانی اتصال بی‌پیوستگی در گفتار عمومی سیاست‌مداران به این نتیجه

1. Pierre Encreve, *La liaison avec et sans enchaînement*, Paris, Ed. du Seuil, 1988, P. 71.

رسید که این صفت فقط خاص آنان است. بی تردید این طور نیست (...). این پدیده به نسبت‌های مشابه در بیشتر گویندگان تمام گروه‌های متخصص سخن عمومی یافت می‌شود: خبرنگاران رادیو و تلویزیون، روشنفکران (و به ویژه اعضای آموزش عالی)، واعظان، وکیلان و مانند آن‌ها.^۱

در این گروه اجتماعی عمل مورد بحث را می‌توان به سادگی بسیار توجیه کرد: اتصال صورت می‌پذیرد (زیرا هنجار محافل ممتاز نیز مانند هنجار آموزشی آن را ضروری می‌سازد؛ ترس از التقای مصوت‌ها نیز علت دیگر آن است)، اما اتصال بی‌پیوستگی و برای جدا کردن دقیق کلمه‌ها. انکروه چنین نتیجه می‌گیرد: «جداسازی دقیق کلمه‌ها، همراه با تلفظ حرف صامت اتصال، به ناگزیر به اتصال بی‌پیوستگی می‌انجامد.»

خوانندگان چه بسا با خود بگویند این نیز هیاهوی بسیار برای هیچ است. پدیده پیش‌گفته البته محدود است، و گویندگان عملاً به آن آگاهی ندارند. در این جا از مجموعه جمله‌های مورد بررسی انکروه مثالی می‌آوریم که در آن گوینده (یکی از نخست‌وزیران سابق) حرف خود را تکرار و اصلاح می‌کند:

Quand monsieur Mitterrand e'tait ministre, et Dieu sait qu'il a beaucoup e'te', euh beaucoup e'te'...

او در آغاز /bokupete/ و سپس /bokup ? ete/ تلفظ می‌کند. در این جا چه می‌گذرد؟ به لحاظ فنی می‌توان گفت که در مورد اول هجابندی در سمت راست صورت گرفته است (p پایانی beaucoup به اولین هجای e'te' وصل شده) و در مورد دوم هجابندی در سمت چپ بوده است (p, baucoup) خود را حفظ می‌کند (...). در این جا گوینده به علت ابهام ناشی از هجابندی در سمت راست («il a beaucoup pe'te'») آگاهانه پیوستگی و ناپیوستگی را به تناوب به کار برده

1. Ibid, P. 269.

است. ولی این‌گونه آگاهی از چنین پدیده‌ای بسیار نادر است.

هر چند این پدیده به تحولی بسیار ظریف در نحوه بیان متخصصان سخن عمومی محدود می‌شود، با این همه، پرسش زبانی-اجتماعی مهمی را مطرح می‌کند: آیا زبان رسانه‌ها و سیاست ممکن است در گویندگانی تأثیر بگذارد که در برابر آن فقط گیرنده و شنونده‌اند؟ به عبارت دیگر: «شنوندگان چه رابطه زبانی‌ای با صورتی از زبان برقرار می‌کنند که آن را گوش می‌دهند، اما به کار نمی‌برند؟»^۱ در واقع راه‌یابی رادیو و تلویزیون به تمام خانه‌ها باعث شده که امروزه همه‌جا «زبان مشروع» به گوش برسد و می‌توان پرسید که آیا در همین چارچوب محدود خانواده، این زبان بر پایه الگوی پیش‌گفته تصحیح افراطی مورد تقلید قرار نمی‌گیرد؟

انگروه کتاب خود را با نتیجه‌گیری دور از انتظاری به پایان می‌رساند: اتصال بی‌پیوستگی که پیامد آن افزایش هجاهای بسته (با صامت پایانی) است به این عمل می‌انجامد که «همان‌گونه تلفظ کنیم که می‌نویسیم، زیرا منتفی می‌نماید که اصلاً بتوانیم آن‌گونه که تلفظ می‌کنیم به درستی بنویسیم. کاملاً منطقی است که چنین‌گرایی در آغاز در گفتار متخصصان سخن عمومی جلوه‌گر شود که در عین حال متخصصان متن نوشتاری نیز هستند».^۲ خوانندگانی که گوشی حساس به آواها دارند، در سال‌های آینده شاهد پیشرفت احتمالی اتصال بی‌پیوستگی در زبان فرانسوی خواهند بود. ما حالا در این‌جا به سراغ مسئله عام رابطه برخورد‌های زبانی و تغییر زبانی می‌رویم که پرتوی تازه بر پدیده خاص اتصال با بی‌پیوستگی می‌افکند.

ویلیام لباو نحوه رخداد این تحول را به اجمال بیان کرده است: «می‌توان گفت که فرایند تغییر زبانی در سه مرحله روی می‌دهد. در آغاز این تغییر به یک

1. *Ibid*, P. 279.

2. *Ibid*, P. 284.

دگرگونی، از میان هزاران دگرگونی دیگر، در سخن چندین نفر محدود می‌شود. سپس این دگرگونی گسترش می‌یابد و چنان با استقبال گویندگان روبه‌رو می‌شود که از آن پس رویاروی صورت قدیمی می‌ایستد. سرانجام، تثبیت می‌شود و با حذف صورت‌های رقیب خود به قاعده بدل می‌گردد.^۱ این خلاصه البته بسیار مجمل است. در جای دیگری از کتاب همین نویسنده توصیف دقیق‌تری از این پدیده آمده است:

«۱. یک ویژگی زبانی که گروه الف آن را به کار برده، در مقابل یک گویش معیار دیگر مشخص می‌شود.

«۲. گروه ب، گروه الف را مرجع و الگو قرار می‌دهد، و در واکنش به فشارهای بیرونی، به نشانه‌ی نوعی هویت اجتماعی، آن ویژگی را می‌پذیرد و در کاربردش اغراق می‌کند.

«۳. تصحیح افراطی زاده فشار فزاینده، همراه با نیروهای تقارن فعال در ساختار گروه ب، نوعی تعمیم آن ویژگی را در میان دیگر واحدهای زبانی آن گروه موجب می‌شوند.

«۴. همزمان با فرایند تعمیم آن صفت، هنجار جدیدی مستقر می‌شود.

«۵. این هنجار جدید را گروه مجاور و گروه‌های بعدی، که گروه ب را مرجع قرار می‌دهند، می‌پذیرند.»^۲

در این جا می‌بینیم که اتصال بی‌پیوستگی که درباره‌ی آن توضیح مفصلی ارائه کردیم، در نقطه‌ی ۱ این طرح باقی می‌ماند. اما نمونه‌ی پیشرفته‌تر آن را در تلفظ فرانسوی گروه‌های جوانان مراکشی تبار زاده‌ی فرانسه در حومه‌های پاریس، لیون و مارسای، و در نحوه‌ی رواج این تلفظ می‌یابیم، با این تفاوت که در این مورد، تصحیح

1. William Labov, *Sociolinguistique*, Paris, Ed. de Minuit, 1976, P. 190.

2. *Ibid*, P. 90.

تفریطی، و نه تصحیح افراطی، در کار است و این حرکت به همان اندازه که حاکی از تظاهر تلفظ مراکشی است، دوری از قواعد آوایی فرانسوی معیار را نیز نشان می‌دهد.

بدین ترتیب می‌بینیم که رهیافت زبان‌شناسی اجتماعی ممکن است توضیح و درک تغییر زبانی را غنی سازد و حتی به آن‌ها جان تازه‌ای بدهد (بررسی ساختار درونی زبان، در نهایت توضیح ناقصی از این تغییر ارائه می‌دهد). اما برای آن‌که این توضیحات کامل و قانع‌کننده باشند، توصیف ما باید بعضی از عامل‌های زبانی و عامل‌های اجتماعی را در نظر گیرد که در فصل بعد به آن‌ها می‌پردازیم.

فصل چهارم

متغیرهای زبانی و متغیرهای اجتماعی

زبان‌ها هر روز تغییر می‌کنند و تحول می‌یابند، اما به این تغییر در زمانی، تغییر دیگری افزوده می‌شود که همزمانی است: همواره می‌توان در هر زبانی همزیستی صورت‌های متفاوت را برای مدلولی واحد نشان داد. این متغیرها ممکن است جغرافیایی باشند: زبان واحدی ممکن است در مناطق گوناگون قلمرو زبانی به شیوه‌های متفاوتی تلفظ شود یا واژگان متفاوتی داشته باشد. به عنوان مثال چیز بسیار ساده‌ای مانند *serpillie´re* (پارچه یا کهنه زمین‌شوی) ممکن است در مناطق مختلف واژه‌های دیگری نیز داشته باشد: *panosse* (در ساواوا و بخش فرانسوی زبان سوییس)، *wassingue* (در شمال)، *torchon* (در شرق)، *since* (در جنوب غربی). در اطلس زبانی فرانسه^۱ هزاران مثال از این تنوع و گوناگونی منطقه‌ای آمده است. اما این متغیرها ممکن است معنای اجتماعی نیز داشته باشند و آن در صورتی است که در منطقه واحدی یک تفاوت زبانی کمابیش با تفاوتی اجتماعی انطباق داشته باشد. در این حال مسئله مورد بحث

1. J. Gillie´ron et E. Edmont, *Atlas linguistique de la France*, Paris, Ed. Champion, 1902-1920.

عبارت است از توضیح همزمان این متغیرهای زبانی و متغیرهای اجتماعی منطبق با آنها؛ و در ادامه این فصل خواهیم دید که زبان‌شناسی اجتماعی در توجه به هر دو سوی این مجموعه (از یک سو عامل زبانی، و از سوی دیگر عامل اجتماعی) با دشواری روبه‌رو بوده است.

(در این جا متغیر را به معنای مجموعه‌ای متشکل از شیوه‌های متفاوتِ تظاهر یک چیز واحد (واج، نشانه...) و گونه را به معنای هر یک از این شیوه‌های تظاهر همان چیز به کار می‌بریم.)

نمونه‌ای از متغیرهای زبانی:

۱. متغیرهای آوایی

می‌دانیم که آواشناسی با واج‌شناسی تفاوت دارد: آواشناسی به توصیف تلفظ واقعی آوای زبان در گویندگان مختلف می‌پردازد و واج‌شناسی از این تلفظ‌ها ساختاری انتزاعی را بیرون می‌کشد که ترکیب و تشکیل آوای زبان را ممکن می‌سازد. می‌توان این تمایز را به تقسیم دو گانه سوسور میان گفتار و زبان برگرداند: آواشناسی به گفتار و واج‌شناسی به زبان مربوط می‌شود. و همین جدایی میان عامل انتزاعی و انضمامی این پیش‌بینی را ممکن می‌سازد که در کنار واج انتزاعی و تغییر ناپذیر، تظاهرهای آوایی آن بتوانند متغیرهایی را تشکیل دهند. در این حال باید دریابیم که آیا این تظاهرها و کاربردهای متفاوت با متغیرهای اجتماعی تبیین‌پذیرند یا بر عکس به یاری آن‌ها می‌توان به ساختار گروه‌های اجتماعی پی برد.

ویلیام لباو نخستین کسی است که به نحوی قانع‌کننده دربارهٔ این مسائل کار کرده و نحوهٔ تلفظ دو نیم واکه را در اهالی جزیرهٔ مارتاز وینیارد در سواحل اقیانوس اطلس در ایالت ماساچوست بررسی کرده است: تلفظ واکهٔ مرکب /ay/ در کلمه‌هایی مانند wine, pride, white, right یا wife و واکهٔ مرکب /aw/ در کلمه‌هایی مانند house, out, doubt.

پژوهش لباو نشان می‌دهد که در میان اهالی این جزیره، اولین عنصر این واکهٔ مرکب، /a/، به «مرکزگرایی»، یعنی تلفظی نزدیک‌تر به /e/، تمایل دارد. سپس موضوع تبیین این ویژگی مطرح می‌شود: «چرا جزیرهٔ مارتاز وینیارد به تاریخ زبان انگلیسی پشت کرده است؟ به نظر من برای ارائهٔ پاسخی خاص به این پرسش می‌توان در پرتو نیروهای اجتماعی‌ای که بر حیات این جزیره بیشترین تأثیر را می‌گذارند، نحوهٔ شکل‌گیری این تغییر آوایی را به تفصیل بررسی کرد.»^۱ لباو آن‌گاه به جست و جوی همبستگی میان این ویژگی زبانی («مرکزگرایی» دو واکهٔ مرکب) و ویژگی‌های جامعه‌شناختی: تقسیم مرکزگرایی بر اساس توزیع جغرافیایی (جزیرهٔ علیا، جزیرهٔ سفلا)، تقسیم بر اساس گروه‌های اجتماعی (ماهی‌گیران، زارعان، و غیره)، و بر اساس قومیت‌های آغازین (انگلیسی، پرتغالی، سرخ‌پوست) برمی‌آید. اما توضیح خود را در جای دیگری می‌یابد.

او در آغاز دشواری‌های جزیره‌نشین‌ها را درماندن در آن‌جا خاطر نشان می‌کند. در زمانی که این پژوهش صورت می‌گرفت، در تمام طول سال در جزیره ۵۵۶۳ نفر ساکن بودند، و در ماه‌های ژوئن و ژوئیه نیز ۴۲۰۰۰ نفر از گردش‌گران تابستانی به آنان اضافه می‌شدند، اما این هجوم گردش‌گران برای تأمین کار برای ساکنان جزیره کافی نیست و میزان بیکاری در آن‌جا دو برابر بقیهٔ کشور است. در

1. William Labov, *Les motivations sociales d'un changement phonétique*, in *Sociolinguistique*, Paris, Ed. de Minuit, 1976, P. 73.

برابر این دشواری‌ها عده‌ای می‌خواهند آن‌جا را ترک کنند و به اروپا بروند و دیگران برعکس خواستار حمایت از جزیره‌شان هستند. لباو به یاری بررسی موقعیت اجتماعی جزیره طرح نهایی خود را عرضه می‌کند: نخست برخوردهای گویندگان را بر سه دسته مثبت (کسانی که می‌خواهند در جزیره باقی بمانند)، خنثی (کسانی که هیچ نظری بیان نمی‌کنند)، و منفی (کسانی که خواستار ترک آن‌جا هستند) تقسیم می‌کند؛ سپس با توجه به این برخوردهای سه‌گانه نشان می‌دهد که برخورد مثبت افراد هر چه بیشتر باشد، گرایش بیشتری به مرکزی ساختن واکه‌های مرکب مورد بحث دارند. به عبارت دیگر در مورد واکه‌های مرکب با نوعی تقسیم اجتماعی روبه‌رو هستیم: کسانی که خواستار ماندن در جزیره هستند، تلفظ «جزیره‌ای» را انتخاب می‌کنند، و آنانی که می‌خواهند عزیمت کنند، تلفظ «قاره‌ای» را بر می‌گزینند.

این پژوهش، به رغم نتایج محدودش، به ویژه از حیث روش‌شناسی اهمیت دارد. از روش لباو موارد زیر را باید حفظ کرد:

– اندیشه جست و جوی یک یا چند متغیر رایج، که به ویژه در ساختار زبانی پدیدار می‌شوند، متغیرهایی که تقسیم آن‌ها باید بر اساس قشربندی دقیقی صورت گیرد: «به عبارت دیگر پژوهش‌های مقدماتی باید در این مورد نوعی تقسیم نامتقارن را در میان طبقات سنی گوناگون، یا در میان دیگر گروه‌هایی که طبقه‌بندی بیشتری یافته‌اند، نشان دهد»^۱

– تدوین روش‌شناسی‌ای برای ارزیابی این متغیرها در متن‌های سخنان گویندگان؛

– جست و جوی پیوستگی میان این تقسیم ویژگی‌های زبانی و تقسیم ویژگی‌های جامعه‌شناختی.

در عرصه نظری نیز باید خاطر نشان کرد که شیوه مبتنی بر کار در مورد متغیرهای آوایی، اصول اساسی زبان‌شناسی ساختاری را به پرسش نمی‌گیرد، اما در مقابل، نتایج و امکان پیش‌بینی قانون‌مندی‌گونگونی زبانی بر پایه تعریف و تعیین اجتماعی‌گویندگان، در حکم به پرسش گرفتن این زبان‌شناسی است. این امر که لباو در آن دوران به چنین نکته‌ای پی نبرده از اهمیت این انقلاب کوچک هیچ کم نمی‌کند.

او سپس در پژوهشی دیگر به تحلیل «قشربندی /r/ در مغازه‌های بزرگ نیویورک» می‌پردازد، و به طور همزمان روش‌شناسی خود و نظریه‌اش را درباره مناسبات میان قشربندی‌های زبانی و قشربندی‌های اجتماعی دقیق‌تر می‌کند.^۱ لباو در این پژوهش تلفظ یا عدم تلفظ /r/ پس از واکه را در کلمه‌هایی مانند car، fourth, four, card بررسی می‌کند و فرضیه عام زیر را مبنا قرار می‌دهد: «اگر دو خرده‌گروه از گویندگان نیویورکی به ترتیب خاصی در سلسله مراتب قشربندی اجتماعی جای گیرند، این ترتیب به همین صورت در تفاوت‌شان در مورد کاربرد /r/ ظاهر می‌شود.»^۲ لباو در وهله اول برای اثبات این فرضیه به مشاهده رفتار زبانی کارکنان سه مغازه بزرگ در نیویورک می‌پردازد.

این بخش آغازین تحقیق بر پایه روشی بسیار آسان صورت می‌گیرد: از کارکنان پرسیده می‌شود که فلان قفسه در کجا قرار دارد، یا آن‌جا طبقه چندم است؛ هدف از این پرسش آن است که پاسخی به دست آید که صورت آوایی مورد بررسی در آن ظاهر گردد: fourth floor («طبقه چهارم»); بدین ترتیب معلوم می‌شود که آیا /r/ در fourth و floor تلفظ شده یا نشده است. سه مغازه‌ای که پژوهش در آن‌ها صورت گرفته است، از لحاظ موقعیت جغرافیایی، قیمت

1. La stratification sociale de /r/ dans les grands magasins new-yorkais, in *Sociolinguistique*, P. 94-126. 2. *Ibid*, P. 96.

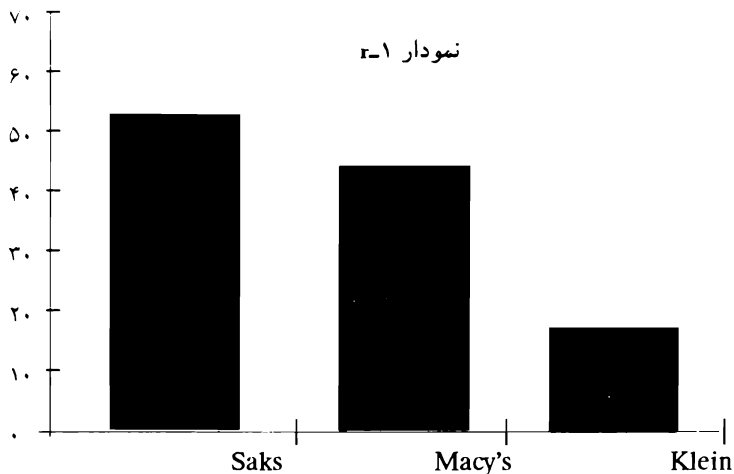
کالاها، و روزهایی که به تبلیغات می‌پردازند، تفاوت‌های آشکاری داشته و به همین سبب در سه دسته طبقه‌بندی شده‌اند:

– «سطح بالا»: Saks Fifth Avenue

– «سطح متوسط»: Macy's

– «سطح پایین»: S. Klein

در مورد درصدهای متفاوت تظاهر r ، اگر این واج تلفظ شده باشد، با نشان $r-1$ ، اگر تلفظ نشده، یا با طولانی کردن مصوت پیشین همراه باشد، با نشان $r-0$ ، و اگر نتایج تردیدپذیر باشند، با نشان d مشخص شده است. تلفیق این دو مجموعه از داده‌ها (تلفظ r ، نوع مغازه) در نمودار ستونی زیر آمده است:



این نمودار نشان می‌دهد که «در مجموع، ۶۲٪ از کارکنان Saks، ۵۱٪ از کارکنان Macy's و ۲۰٪ از کارکنان Klein، (r1) را به تمامی یا تا حدی به کار برده‌اند (... همان‌گونه که در فرضیه پیش‌گفته پیش‌بینی شده بود، تفاوت در کاربرد (r1)، این سه گروه را در نظمی مشابه با نظم زاده عوامل برون‌زبانی ردیف می‌کند»^۱.

لِباو در یک پژوهش دیگر،^۲ آزمون‌هایی را برای اندازه‌گیری ارزش‌گذاری اجتماعی گونه‌های معین به کار می‌برد. این پژوهش مبتنی است بر تحلیل واکنش‌های ذهنی افراد نسبت به زبان؛ در جریان آن از ۲۰۰ شاهد خواسته می‌شود که به «جمله‌های دوگانه کاذب»، یعنی جمله‌هایی که گوینده واحدی آن‌ها را به نحو متفاوتی (به عنوان مثال با r یا بی r) تلفظ کرده است. گوش بدهند. البته به آنان گفته نمی‌شود که جمله‌ها را فرد واحدی بیان می‌کند. سپس از

1. *Ibid*, P. 104.

2. Les dimensions subjectives d'un changement linguistique en cours, in *Sociolinguistique*, P. 212-230.

شاهدان خواسته می‌شود که درست مثل کارفرماهایی که داوطلبان کار را ارزیابی می‌کنند، گویندگان را بر اساس جدول صلاحیت‌های حرفه‌ای دسته‌بندی کنند. نتایج این پژوهش را می‌توان در یک جمله خلاصه کرد: ۱۰۰٪ از پاسخ‌گویانی که بین ۲۰ تا ۳۹ سال داشته‌اند، نسبت به تلفظ I-1 واکنش مثبت نشان می‌دهند و آن را نشانه اعتبار می‌دانند. اما جالب‌ترین نکته آن است که این ارزش‌گذاری مثبت مستقل از نحوه تلفظ واقعی خود پاسخ‌گویان است: آنان کاربرد I-1 را نشانه اعتبار می‌دانند، حتی اگر خودشان آن را تلفظ نکنند. لب‌او با توجه به همین نکته نتیجه می‌گیرد که: «نادرست است که جامعه زبانی را مجموعه‌ای از گویندگانی بدانیم که صورت‌های یکسانی را به کار می‌برند. بهتر است آن را به مثابه گروهی تعریف کنیم که در مورد زبان هنجارهای مشترکی دارند»^۱.

توضیح ما درباره مثال‌های متغیرهای آوایی به درازا کشید، اما این مسئله به دیگر عرصه‌های زبان، به واژگان و نحو نیز مربوط می‌شود. در واقع بخش اعظم مطالعات زبان‌شناسی تغییرگرا از آن جهت بر آوای زبان متمرکز شده که در این عرصه تغییرات آشکارترند و توصیف و ارزیابی کمی آن‌ها آسان‌تر است، ولی در هر حال واژگان یا نحو نیز همان پدیده‌ها را به ما نشان می‌دهند.

متغیرهای واژگانی یا نحوی غالباً به تغییر در زبان بستگی دارند. به عنوان مثال در زبان فرانسوی می‌توان از دو مورد یاد کرد: نشانه نفی و ماضی مطلق. مسلم است که گویندگان فرانسوی در موقعیت‌های رسمی و جدی، یعنی وقتی مراقب نحوه گفتار خود هستند، به کار برد نفی ناپیوسته *ne...pas* گرایش دارند، و هنگامی هم که عادی و به دور از مراقبت حرف می‌زنند، بیشتر نشانه نفی *pas* را به تنهایی به کار می‌برند (هر چند ممکن است این کار آگاهانه نباشد). این دو صورت را می‌توان نشان‌دهنده دو سبک دانست که می‌توانیم آن‌ها را به اختصار

1. *Ibid.*, P. 228.

به «رسمی» و «آزاد» تعریف کنیم. به همین ترتیب کاربرد ماضی مطلق (La) نشان دهنده سبکی پر تکلف و حتی صرفاً نوشتاری است، و ما بیشتر ماضی نقلی را به طور خود انگیخته به کار می‌بریم. اما این‌گونه‌های همزمانی در واقع به تاریخ سپرده می‌شوند: احتمال دارد که ne در علامت نفی زبان فرانسوی حذف شود، همان‌گونه که ماضی مطلق عملاً در زبان شفاهی کنار گذاشته شده است.

۲. «زبان محلی سیاهان آمریکایی»

در این جا بهتر است به ویلیام لباو بازگردیم. بیشتر دیدیم که در دو پژوهش او درباره نیویورک، در مقایسه با بررسی مربوط به جزیره مارتاز وینیارد، تحول آشکاری دیده می‌شود، اما به ویژه در کار او در مورد محله هارلم است که پیشرفت نمایانی به چشم می‌خورد. تحقیق او درباره گفتار جوانان سیاه محله هارلم مسئله‌ای کاملاً عملی را مبنا قرار می‌دهد: بررسی علل ناکامی تحصیلی و به ویژه دشواری‌های این جوانان در یادگیری خواندن متون. در فصل ۱ (برنستاین و نقص‌های زبانی) گفته شد که برنستاین در بررسی این مسئله از رمزگان محدود و رمزگان گسترده یاد کرده و نتیجه گرفته است که فرزندان محیط‌های مرفه بر هر دو رمزگان تسلط دارند، اما فرزندان محیط‌های محروم فقط اولی را بلد هستند. به عبارت دیگر او این مسئله را به مثابه کمبودهای زبانی بررسی کرده که با کمبودهای اجتماعی و به ویژه خانوادگی تبیین‌پذیر هستند.

لباو در پژوهش خود در مورد فرزندان «زاغه‌نشین‌های شهری» کار می‌کند و

مشخص می‌سازد که «جمعیت مورد نظر ما از اعضای تمام عیار فرهنگ کوچک تشکیل می‌شود که نظام آموزشی آنان را طرد کرده است»^{*} و بدین ترتیب به ارزیابی چیزی می‌رسد که آن را «زبان محلی سیاهان آمریکایی» می‌نامد، زبانی که قوانین خاص خود را دارد و از چنان شکل‌های متعدد «غیر معیاری» بهره‌مند است که نمی‌توان آن‌ها را به مثابه هنجارگریزی یا شکل‌های جدا شده از زبان اصلی توصیف کرد. سپس به این نتیجه می‌رسد که دشواری‌های جوانان سیاه‌پوست در یادگیری انگلیسی حاصل ستیزه‌های دو مجموعه هستند: «زبان محلی» آنان و انگلیسی معیار. در واقع او به دو زبان معتقد نیست، بلکه از «یک خرده نظام مجزا در درون دستور زبان عام انگلیسی»^۱ یا «یک نظام مجزای کاملاً پیوسته به انگلیسی معیار» نام می‌برد که «با این همه با برخی تفاوت‌های پایدار و منظم از لهجه‌های سفیدپوستان که آن را احاطه کرده‌اند جدا می‌شود»^۲

لِباو در مورد علل ناکامی تحصیلی که هدف پژوهش او است نتیجه می‌گیرد که: «مسئول اصلی ناکامی در یادگیری خواندن انگلیسی، ستیزه فرهنگی است. محیط و ارزش‌های آموزشی بی‌تردید بر پسرهایی که فرهنگ کوچک در آن‌ها سخت ریشه دوانده است هیچ تأثیری ندارند. در مقابل، شاگردانی که خواندن را یاد می‌گیرند غالباً پسرهایی‌اند که در فرهنگ کوچک جای نمی‌گیرند، زیرا یا این فرهنگ را طرد می‌کنند یا طرد شده‌اند»^۳

البته در این متن لِباو جنبه‌های ایده‌نولوژیکی بسیاری وجود دارند که درخور انتقادند. به عنوان مثال او، بی‌تردید برای ایستادن در نقطه مقابل برنستاین و به ویژه بعضی از نویسندگان آمریکایی که از نظریات برنستاین استفاده تقریباً

*. William Labov, *Le Parler Ordinaire*, t. 1, Paris, Ed. de Minuit, 1978, p. 114.

1. *Ibid.*, t. 1, P. 107.

2. *Ibid.*, t. 1, P. 155.

3. *Ibid.*, t. a. P. 173.

نژادپرستانه کرده‌اند، می‌کوشد نشان دهد که به رغم پیشداوری‌های موجود، گفتار جوانان سیاه‌پوست کم‌تر از گفتار اعضای طبقهٔ مرفه ساختارمند یا منطقی نیست. به همین سبب هنگامی که لباو در پی مقایسهٔ سخن نوجوان پانزده ساله‌ای به نام لاری ه که عضو گروه کهرباهای سیاه است، با سخن یک سیاه‌پوست دانشگاه رفته به نام چارلز م. نتیجه می‌گیرد که دومی بسیار کم‌تر از اولی حرفی برای گفتن دارد اما حرف خود را در پس نوعی «پرگویی» گیرا می‌پوشاند، نشان می‌دهد که قربانی همزمان یک پدیدهٔ ساختگی و ایده‌ئولوژی خود است. در واقع کاملاً امکان دارد که گویندهٔ x...، که صورت زبانی فاخر و نابی دارد، کم‌هوش‌تر از گویندهٔ y... باشد که به صورت زبانی کم‌ارزشی سخن می‌گوید و نیز کم‌تر از او حرفی برای گفتن داشته باشد. اما این به هیچ‌وجه به معنای آن نیست که صورت زبانی y... برای بیان اندیشه‌ها مناسب‌تر از صورت زبانی x... است. لباو در این جا صورت و محتوای سخن را با هم در می‌آمیزد و به همان دامی می‌افتد که خودش، با در پیش گرفتن دیدگاهی به کلی متضاد با دیدگاهی که خواستار نقد آن بوده، گسترده است. او در نگارش مطلب زیر نیز به کلی قربانی ایده‌ئولوژی خود است: «اعضای طبقهٔ کارگر از جنبه‌های بسیاری به صورت گوینده‌هایی مؤثرتر از اعضای طبقهٔ متوسط پدیدار می‌گردند که اهل بیهوده‌گویی و پیچیده‌گویی هستند و در انبوهی از جزئیات بی‌اهمیت غرقه می‌شوند.»^۱

در مقابل، پیامدهای نظری کار او برای ما اهمیت بسیار دارند. در واقع در پژوهش‌های مختلف او، که پیش از این شرح دادیم، شاهد دگرگونی‌های روش‌شناختی مهمی هستیم:

– در حالی که در پژوهش‌های پیشین به مشاهدهٔ مستقیم تولیدهای زبانی می‌پرداخته، به عنوان مثال به مغازه‌های بزرگ می‌رفته تا گفتار کارکنان‌شان را

ضبط کند، در این‌جا مشاهده‌گران برخاسته از محیط مورد بررسی را به کار می‌گیرد و همین امر او را قادر می‌سازد تا مشکلی را دور بزند که پیشتر آن را «تناقض فرد مشاهده‌گر» نامیده بوده است.

– در حالی که در پژوهش‌های پیشین روی نمونه‌گیری‌های جمعیتی فراهم شده بر اساس معیارهای جامعه‌شناختی کار می‌کرده، در این‌جا به بررسی زبان گروه‌های جوانان هارلم (مانند گروه کهرباهای سیاه، مارهای کبرا، مرغ‌های طوفان) به مثابه یک کل می‌پردازد.

– در حالی که در پژوهش‌های پیشین فقط روی متغیرهای زبانی - اجتماعی (مانند این یا آن تلفظ یک واژه مرکب، فقدان یا حضور /r/ پس از مصوت‌ها) کار می‌کرده، از این پس دستور زبان گروهی را موضوع تحقیق قرار می‌دهد که به زبان محلی خاص خود سخن می‌گوید.

– در حالی که در پژوهش‌های پیشین به نظر می‌رسیده که در چارچوب زبان‌شناسی ساختاری (و به طور خاص‌تر، واج‌شناسی مکتب پراگ) قرار گرفته، اکنون گویی از خلال توصیفات طرح‌وار خود در چارچوب دستور زایشی جای می‌گیرد.

– و سرانجام در حالی که در پژوهش‌های پیشین همواره در جست و جوی مقایسه معنادار میان متغیرهای زبانی - اجتماعی و عامل‌های اجتماعی بوده، اکنون روی گروه‌هایی کار می‌کند که می‌توان آن‌ها را یک دست دانست: یک گروه سنی واحد، یک موقعیت اجتماعی واحد...

اما با این همه جای چند پرسش باقی است. این که در واقع مبنای کار او گروهی تصادفی و نامعلوم (مانند جمعیت بررسی شده در جزیره مارتاز وینیارد) باشد، یا گروهی معین و پیش ساخته (مانند گروه مارهای کبرا در هارلم)، از لحاظ نظری تغییر چندانی در پیوندی که میان زبان و جامعه برقرار می‌سازد ایجاد

نمی‌کند. در مورد اول او از راه زبان وارد می‌شود، و ساختار جامعه را بر اساس گونه‌های زبانی تعیین می‌کند، و در مورد دوم از راه گروه وارد می‌شود و ساختار یک زبان (یک «زبان محلی») را بر اساس این گروه تعیین می‌کند، اما در هر دو مورد یک نارسایی نظری باقی می‌ماند: لباو این یا آن مدخل را بر خلاف گفته پیر انکروه از آن رو بر نمی‌گزیند که در دیدگاه‌هایش تحول نظری عمیقی روی داده است،^۱ بلکه گزینش او بدان سبب صورت می‌گیرد که زمینه تحقیقش و اوضاع عینی و واقعی گویندگان وی را بدان سمت می‌کشاند، در یک کلام به سبب آن که این گزینش با پژوهش او جور درمی‌آید و کارش را آسان می‌کند. وانگهی در این مورد به هیچ‌وجه حق نداریم بر او خُرده بگیریم. فقط باید خاطر نشان کنیم که در این گزینش‌ها مسأله رابطه میان متغیرهای زبانی و متغیرهای اجتماعی هنوز به طور عام حل نشده‌اند: راه‌حل‌های پیشنهادی لباو به زمینه‌ها و موقعیت‌های خاص مربوط می‌شوند و چه بسا بتوان آن‌ها را موردی نامید.

۳. متغیرهای زبانی و متغیرهای اجتماعی

وجود متغیرهای زبان بستگی به این دارد که با دو صورت متفاوت زبانی «چیزی واحد» را بیان کنیم، یعنی هنگامی که دو دال، بر یک مدلول دلالت کنند و تفاوت‌های آن‌ها، نقشی دیگر، نقشی سبکی یا اجتماعی داشته باشند. به عنوان مثال گفتن کلمه‌های توالت، مستراح، آبریزگاه، دبلیو-سی، یا دست‌شویی بی‌تردید نشان‌دهنده نوعی متغیر زبانی است، اما مسئله این است که این صورت‌های مختلف با چه نقش یا کارکردی همراهی دارند. و شروع دشواری‌ها از همین‌جا است...

در واقع می‌توان گفت که کاربرد این کلمه‌های متفاوت بر اساس مقیاس طبقات سنی تقسیم می‌شود. احتمالاً جوانان بیشتر توالت، پدر و مادرها دست‌شویی و پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها مستراح می‌گویند، همچنین می‌توان تصور کرد که این کلمه‌ها بر اساس جنسیت گویندگان نیز تقسیم می‌شوند؛ مردان بیشتر مستراح و آبریزگاه را به کار می‌برند و زنان دست‌شویی و توالت را. به علاوه

می‌توان تصور کرد که آن‌ها بر اساس رده و سطح اجتماعی نیز تقسیم می‌شوند: طبقات مرفه بیشتر دلبلیو-سی و توالت، و طبقات محروم مستراح و دست‌شویی می‌گویند. بدین ترتیب با کاربردی معین و مقید روبه‌رو هستیم و گفتن این یا آن واژه نشان می‌دهد که گوینده در این یا آن رده اجتماعی (زن، جوان، طبقه مرفه و غیره) قرار دارد. توصیف زبانی- اجتماعی دقیقاً مبتنی است بر جست و جوی این نوع پیوستگی میان گونه‌های زبانی و رده‌های اجتماعی از راه گزینش‌های منظم تلفیقی و تفسیر تلفیق‌های مهم و معنادار. اما همچنین در محیط اجتماعی معینی که آدم‌ها معمولاً کلمه‌های دلبلیو-سی و توالت را به کار می‌برند و از دیگران نیز کاربرد همان‌ها را انتظار دارند، ممکن است گوینده‌ای صرفاً با هدف تو ذوق زدن، زیر پا گذاشتن هنجارها، طغیان‌گری و... کلمه مستراح را به کار برد. در یک مورد، کاربرد این یا آن صورت زبانی ناآگاهانه و انتخاب نشده است، اما درباره رده اجتماعی گوینده اطلاعاتی به ما می‌دهد؛ در مورد دیگر، این کاربرد آگاهانه و ارادی است و درباره رفتار گوینده‌ای که زبان را با هدف معینی به کار می‌گیرد، اطلاعاتی در اختیار ما می‌گذارد.

بنابراین از یک سو مجموعه‌ای از متغیرهای زبانی را داریم، یعنی تمام آن‌هایی که در پرتو تحلیل زبان‌شناختی روشن می‌شوند، و از سوی دیگر مجموعه‌ای از متغیرهای اجتماعی را، یعنی تمام آن‌هایی که به یاری نظریه‌ای جامعه‌شناختی مشخص می‌گردند. البته هر یک از این مجموعه‌ها حاصل یک نظریه است، در مورد اول نظریه‌ای زبان‌شناختی، و در مورد دوم نظریه‌ای جامعه‌شناختی مطرح است و تعدد نظریه‌ها مسئله را پیچیده می‌کند. اما فرض کنیم که این مانع برطرف شده است و برای یک موقعیت معین ما هم توصیف تمام متغیرهای زبانی را داریم و هم فهرست تمام متغیرهای اجتماعی را. آن‌گاه باید این مسئله را روشن کنیم که میان این دو مجموعه چه مناسباتی وجود دارد.

ساده‌ترین نمونه بی‌تردید موردی است که در آن به یاری عنصری از مجموعهٔ اول (مانند کاربرد این یا آن گونهٔ آوایی) می‌توانیم جایگاه‌گویندهٔ آن را در مجموعهٔ دوم مشخص سازیم. به عنوان مثال در جزیرهٔ مارتاز وینیار، با توجه به فرایند مرکزگرایی واکه‌های مرکب می‌توانستیم پی ببریم که گوینده برخوردی مثبت به جزیره دارد. اما در این حال باید پرسید که آیا چنین استلزامی متقابل است؟ آیا تمام گویندگانی که برخورداردی مثبت به جزیره دارند، واکه‌های مرکب را میانی می‌کنند؟ آیا در صورتی که با تحلیل این موضوع به پاسخی مثبت برسیم، می‌توان نتیجه گرفت که میان مجموعهٔ متغیرهای زبانی و مجموعهٔ اجتماعی رابطهٔ دو سویه وجود دارد؟ در تحلیل نهایی، پس از گذراندن فهرست‌های متغیرهای زبانی از صافی فهرست متغیرهای اجتماعی و برعکس، شاید بتوانیم به این نتیجه برسیم که در آن‌جا دو مجموعه داریم که با رشته‌ای از پیوندهای دو سویه میان یکایک عوامل‌شان به هم پیوسته‌اند.

در این جا از جنبهٔ نسبتاً مکانیستی این نگرش صرف‌نظر می‌کنیم، زیرا مسئله اصلی چیز دیگری است و به این برمی‌گردد که دریابیم در این رهیافت چه کاری انجام می‌دهیم. آیا تحلیلی از زبان را مبنا قرار می‌دهیم که دربارهٔ جامعه چیزی به ما می‌گوید؟ آیا تحلیلی از جامعه را مبنا قرار می‌دهیم که درک زبان را برای ما ممکن می‌سازد؟ آیا می‌توان این دو عامل را در تحلیلی واحد در نظر گرفت؟ به عبارت دیگر آیا می‌توان همان برنامه‌ای را تحقق بخشید که پیر بوردیو به ترتیب زیر بیان کرده است؟ «جامعه‌شناسی ساختاری زبان که با الهام از آموزش‌های سوسور، اما بر ضد دیدگاه انتزاعی او، شکل گرفته است باید نکتهٔ زیر را موضوع خود قرار دهد: رابطه‌ای که نظام‌های ساختارمند تفاوت‌های زبانی معتبر به لحاظ جامعه‌شناختی و نظام‌های ساختارمند تفاوت‌های اجتماعی را به هم پیوند می‌دهد.»^۱

1. Pierre Bourdieu, *Ce que parler veut dire*, Fayard, 1990, P. 41.

۴. بازارهای زبانی

پاسخ‌گویی به این پرسش‌ها را در واقع پیر بردیوی جامعه‌شناس آغاز کرده است. او در آغاز این نکته را مطرح می‌سازد که زبان‌شناسی پس از سوسور بر پایهٔ سرکوب و پس زدن خصلت اجتماعی زبان بنا شده است و «زبان‌شناسان گزینشی جز این ندارند که یا در زبان به جست و جوی نومیدانهٔ چیزی برآیند که در مناسبات اجتماعی جای دارد. همان مناسباتی که زبان در دل آن‌ها کار می‌کند، یا بی‌آن که بدانند به جامعه‌شناسی بپردازند».^۱ اما سخن فقط پیام نیست، بلکه محصول نیز هست. نوشتهٔ پشت جلد کتاب بردیو که به قلم خود او است از آن جهت اهمیت دارد که برخی از استعاره‌های اقتصادی را پشت سر هم ردیف کرده است: «سخن فقط پیامی نیست که باید دریافته و خوانده شود، بلکه محصولی نیز هست که آن را برای ارزیابی به دیگران عرضه می‌کنیم و ارزشش با توجه به

1. *Ibid.*, P. 15.

رابطه‌اش با دیگر محصولات کم‌یاب‌تر یا رایج‌تر تعیین می‌شود. دامنه تأثیر بازار زبانی (...) تا عادی‌ترین مبادلات زندگی روزمره را نیز دربرمی‌گیرد (...). زبان به مثابه ابزار ارتباط، نشانه بیرونی ثروت نیز هست...»^۱ (تأکیدها از لویی کالوه است). به نظر بوردیو زبان‌شناسی گرایش بدان دارد که موضوعی پیش ساخته - یعنی زبان [عام و انتزاعی] - را به عرصه نظریه درآورد، بی آن که به تاریخ اجتماعی سازنده همین زبان آگاهی و اعتنایی داشته باشد. اما این موضوع پیش ساخته در واقع با تعریفی رسمی، با تعریف زبان دولت که آفریده واحدی سیاسی است، انطباق دارد: «زبان رسمی از دولت جدایی ناپذیر است و این پیوند ناگسستنی هم در تکوین این زبان دیده می‌شود و هم در کاربردهای اجتماعی‌اش».^۲ در واقع برای آن که از میان زبان‌های مختلف، یک زبان به عنوان زبان رسمی و مشروع تحمیل شود باید بازار زبانی به هم پیوسته و واحدی وجود داشته باشد که در آن ارزش دیگر زبان‌ها و گرایش‌های مختلف (اجتماعی یا منطقه‌ای)، در قیاس با زبان مسلط سنجیده می‌شود.

همه این امور بوردیو را به پررنگ کردن هر چه بیشتر استعاره‌های اقتصادی می‌کشاند: «مبادله زبانی مبادله‌ای اقتصادی نیز هست که نوعی تناسب قوای نمادین را میان تولیدکننده دارای سرمایه زبانی و مصرف‌کننده (یا بازار) برقرار می‌سازد و می‌تواند نوعی سود مادی یا نمادین را فراهم آورد».^۳ این گفته در نظر بوردیو بدین معنا است که سخن‌ها، علاوه بر انتقال معنا، نشانه‌های ثروت و قدرت نیز هستند؛ آن‌ها بیان شده‌اند تا با استقبال و اطاعت روبه‌رو گردند؛ و ساختار اجتماعی نیز در سخن حضور دارد.

به همین سبب ممکن است راهکارهای متفاوتی طرح شوند، و هر چه

1. *Ibid.*, P. 27.

2. *Ibid.*, P. 59-60.

3. *Ibid.*, P. 59-60.

گوبنده‌ای «سرمایه زبانی» بیشتری داشته باشد (سرمایه‌ای که اساساً نمادین است، به این معنا که جمع می‌تواند قدرت آن را به رسمیت بشناسد)، در بازار آزادتر فعالیت می‌کند و به عنوان مثال شگردی را به کار می‌برد که بورديو آن را «راهکارهای تمکین» می‌نامد (کاربرد عبارتی مانند «بین خودمان بماند»، «همان‌طور که شما می‌گویید»)، راهکارهایی که به اعمال نفوذ و سلطه‌جویی مربوط می‌شوند.

البته اولین بار نیست که شبکه مفاهیم اقتصادی در تحلیل زبان‌شناختی به کار برده می‌شود. به ویژه فروکورووسی - لندی در اثری با عنوان برانگیزاننده زبان به مثابه زبان و به مثابه بازار، این اندیشه را مبنا قرار می‌دهد که سوسور فاقد نظریه‌ای درباره کار زبانی است، و بر آن می‌شود تا با الهام از مارکس این نظریه را برای او فراهم آورد. عزیمت‌گاه وی آن است که ارزش سوسور را باید در پرتو تمایز مارکسیستی میان ارزش مصرف و ارزش مبادله مورد بازبینی قرار داد؛ اما نظریه خود او به دور باطل می‌ماند: نشانه‌ها محصولات کار زبانی هستند؛ زبان ابزار مبادله عام است، همان‌گونه که پول در نظر مارکس معادل عام بوده است؛ زبان سرمایه ثابت کار زبانی است که سرمایه متغیرش نیروی کارگوبندگان است و پیام‌ها در حکم واحدهای ارزش مصرف و ارزش مبادله هستند. او در پی این نکات می‌نویسد که «جامعه زبانی به مثابه بازاری گسترده جلوه‌گر می‌شود که در آن واژگان، تعبیرات و پیام‌ها همانند کالاها در گردش هستند»^۱ این عبارت یادآور عبارت‌هایی است که بعدها بورديو به کار می‌برد.

اما تمام بنای نظری روسی - لندی در اساس قیاسی است و تحلیل مارکسیستی اقتصاد را در مورد زبان و ارتباطات به کار می‌بندد، حال آن که

1. Ferruccio Rossi-landi, *Il linguaggio come lavoro e come mercato*, Milan, 1968, P. 83.

بورديو، شايد با اين امتياز كه زبان‌شناس نيست، نظرگاهي ديگر را مبنا قرار مي‌دهد: ژرف‌اندوشي دربارهٔ تأثيرات اجتماعي سخن‌ها؛ و همين امر نگرش او را بسيارگيراتر مي‌سازد.

اما با وجودي كه بورديو در مقام جامعه‌شناس به ميدان مي‌آيد، تعريف خود را از جامعه، كه به صورت موضوعي پيش ساخته جلوه مي‌كند، به زبان‌شناسان ارائه نمي‌دهد. (او آن‌ها را سرزنش مي‌كند چرا زبان را همانند موضوعي پيش ساخته در نظر مي‌گيرند.) در واقع گويي همه‌چيز گواه آن است كه بازارزباني بورديو در نظر او با مرزهاي دولت مشخص و محدود مي‌گردد كه در درون آن‌ها اعمال زباني با اعمال مشروع مقايسه مي‌شوند، يا به عبارت ديگر بازار زباني را وجود يك زبان مشروع، يعني زبان مسلط، مشخص و محدود مي‌كند. اما از يك سو دامنهٔ مشروعيت هر زباني به مرزهاي دولتي محدود نمي‌شود (در اين مورد مي‌توان از وضعيت زبان فرانسوي در فرانسه، سويس، بلژيك... ياد كرد)، و به ويژه از سوي ديگر جامعه فقط با استناد به زبان مشروع قشربندي نشده، بلكه [در بسياري از موارد] چند زبانه نيز هست و اگر بازار زباني وجود داشته باشد، به ناگزير بايد جمعي باشد؛ اين نكته مسئلهٔ تعريف قلمرو يا جامعهٔ زباني را طرح مي‌كند كه در بخش ۶ اين فصل به آن باز مي‌گرديم.

۵. گوناگونی‌های در گروهی (اجتماعی)، در مکانی (جغرافیایی) و

در زمانی (تاریخی): مثال زبان حرفه‌ای

در آغاز این فصل متغیرهای جغرافیایی (کاربرد کلمه‌های متفاوتی برای یک چیز واحد در مناطق مختلف، به عنوان مثال: *sirpillie´re* و *panosse’since*) و متغیرهای اجتماعی را از هم متمایز ساختیم. ولی این تمایز شکننده است، زیرا برخوردها و احساس‌های زبانی (رجوع کنید به فصل پیشین) باعث می‌شوند که ویژگی‌های منطقه‌ای را بتوان ویژگی‌های اجتماعی در نظر گرفت. این امور در چارچوب بازار زبانی بوردیو به طور ناقص جای می‌گیرند. به عنوان مثال فعالیتی ساده و روزمره را در نظر می‌گیریم: زیر و رو کردن سالاد با قاشق و چنگال خاصی که برای زدن سس به سالاد ساخته شده است. در فرانسه برای این کار چند فعل مختلف به کار می‌رود که هر یک به منطقه خاصی تعلق دارد (*remuer, brasser*) (مختلف به کار می‌رود که هر یک به منطقه خاصی تعلق دارد، *tourner, fatiguer, touiller, me´langer*)، برای زیر و رو کردن سالاد در پاریس

فعل‌های *remuer* یا *retourner*، در جنوب شرقی فرانسه فعل‌های *fatiguer* یا *tourner*، در شمال فعل *me' langer* و در سن‌تونی *brasser* را به کار می‌برند.^۱ و اگر گویندهٔ فرانسوی زبانی که از ماریسی آمده است برای زیر و رو کردن سالاد فعل *fatiguer* را به کار برد، گفتهٔ او ممکن است نشان‌خاستگاه جغرافیایی‌اش به حساب آید. اما جملهٔ پیشین می‌تواند دو معنا داشته باشد: گوینده می‌تواند ناخواسته و ناآگاهانه زادگاه خود را نشان دهد و نیز می‌تواند آگاهانه و عامدانه در برابر گویش پارسی مسلط، گویش منطقه‌ای خود را (از سر وفاداری به زبان منطقهٔ زادگاه خود، یا از روی مقابله‌جویی با زبان مسلط) حفظ کند. به علاوه او بدین ترتیب با مشخص ساختن خود به عنوان فردی از اهالی ماریسی، خوشتن را احتمالاً در معرض داوری و انتقاد کسانی قرار می‌دهد که ممکن است اهالی ماریسی را با نظر تحقیر نگاه کنند، و نیز بدین ترتیب به هم‌زبانان خود نزدیک می‌شود. این حرکت دوگانه - از یک سو ایجاد همبستگی، و از سوی دیگر قرار گرفتن در معرض داوری دیگران - بی‌تردید هم با پدیده‌های آوایی همراه است و هم با پدیده‌های نحوی یا واژگانی. همچنین ممکن است که کاربرد صورت‌های قدیمی نیز همین نقش را بازی کند. می‌توان برای تحریک، بازی، یا به علت شناختن صورت‌های دیگر، صورت‌های زبانی قدیمی را به کار برد؛ به علاوه همین صورت‌ها برای تأکید بر موضعی سیاسی نیز به کار برده می‌شوند، به عنوان مثال استفاده از حروفِ چینی سنتی در برابر حروف ساده شده در چین توده‌ای [یا کاربرد واژگان مهجور پارسی سره به جای کلمه‌های رایج و جا افتادهٔ عربی در زبان فارسی].

بنابراین در این جا با سه عامل روبه‌رو هستیم: یک عامل اجتماعی، یک عامل جغرافیایی و یک عامل تاریخی، و زبان نیز در این سه محور گوناگونی‌هایی

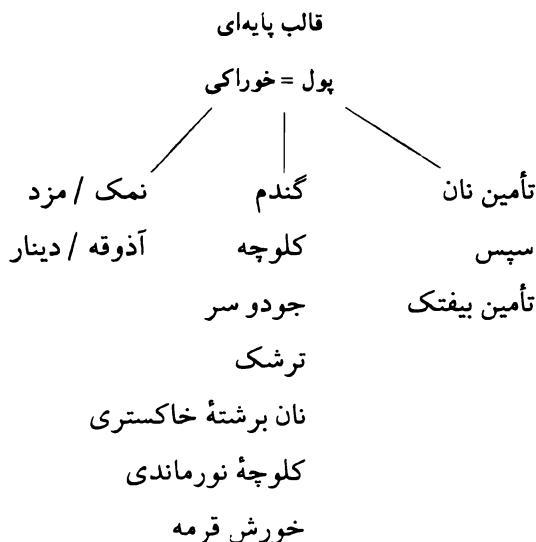
1. Henriette Walter, *Le francais dans tous les sens*, Paris, Laffont, 1988, P. 167.

می‌یابد: گوناگونی‌های در گروهی (مرتبط با گروه‌های اجتماعی)، گوناگونی‌های در مکانی (مرتبط با محل‌های جغرافیایی) و گوناگونی‌های در زمانی (مرتبط با گروه‌های سنی). در این جا برای مثال، مواردی از عادات و اعمال زبانی را برمی‌گزینیم که در اسم عام زبان حرفه‌ای (آرگو) جای می‌گیرند. بورديو در یادداشتی کوتاه خاطر نشان می‌کند که به نظر او «یگانه اثبات یک ضد مشروعیت حقیقی در عرصه زبان، همانا زبان حرفه‌ای است؛ اما در این جا زبان رهبران مورد نظر است».^۱ ولی بورديو در این جا به طرز عجیبی گرفتار همان مانعی می‌شود که زبان‌شناسان را به سبب آن سرزنش می‌کند: او به سادگی تمام می‌پندارد که زبان حرفه‌ای به مثابه صورتی در عین حال پیوسته به زبان رسمی و جداگانه از آن وجود دارد، و بدین ترتیب موضوعی پیش ساخته را در نظریه‌اش وارد می‌سازد. ولی هیچ دلیل زبان‌شناختی وجود ندارد که زبان حرفه‌ای را صورتی جداگانه از زبان بدانیم: تمام پیکره‌های زبان‌های حرفه‌ای نشان می‌دهند که هر چند این صورت‌ها به لحاظ واژگانی تفاوت اساسی با زبان معیار دارند، اما این تفاوت‌های واژگانی دقیقاً بر همان اصول تولیدی زبان معیار استوارند. پیرو در کارهایش درباره ساختارهای ریشه‌شناختی واژگان فرانسوی، وجود قالب‌های معناشناختی تولیدی‌ای را نشان داده که به یاری آن‌ها می‌توان بر اساس استعاره‌ای آغازین مجموعه گسترده‌ای از نشانه‌های زبانی را ساخت.^۲ به عنوان مثال استعاره پرباری وجود دارد که پول را به نان، و به طور عام‌تر به خوراکی‌ای که با آن می‌توان خرید، پیوند می‌دهد، و به یاری این قالب می‌توانیم مجموعه‌ای از صورت‌های زبانی را دریابیم. در فرانسه مدت‌ها پیش از آن که در پرتو پیشرفت‌های اجتماعی برای

1. *Ibid.*, P. 67.

2. P. Guiraud, *Les structures étymologiques du lexique français*, Paris, Payot, 1986.

عبارت «تأمین زندگی»، اصطلاح *gagner son bifteck* [ترجمه تحت‌اللفظی: تأمین بیفتک] رایج شود، می‌گفته‌ایم: *gagner son pain* [تأمین کردن نان]: در هر دو مورد، پول به دست آمده صرف تهیه خوراکی می‌شود. به همین ترتیب واژه *salaire* [مزد] (برگرفته از واژه لاتینی *salarium*) از *sal* (نمک) گرفته شده، زیرا به سربازان رومی نمک پرداخت می‌شد؛ بر عکس واژه *denr'e* [آذوقه] از *denier* [دینار] گرفته شده (مقدار خوراکی که می‌توان با یک دینار خرید). همین اصل تولیدی در واژگان زبان عامیانه یافت می‌شود که در آن برای پول واژگان زیر به کار می‌رود: *ble* (گندم)، *galette* (کلوچه)، *oseille* (ترشک)، *pognon* (کلوچه‌ای در جنوب شرقی فرانسه)، *avoine* (جو دو سر)، *grisbi* (نان برشته خاکستری)، *douille* (کلوچه‌ای در نورماندی)، *fric* (خورش قرمه) و...



بنابراین می‌بینیم که قالب پایه‌ای پول = خوراکی به واژگان زبان عامیانه محدود نشده است، و به زبان فرانسوی نیز محدود نیست؛ در زبان عامیانه ایتالیایی به

پول grano (غلات)، و در زبان عامیانه انگلیسی bread (نان)، و dough (خمیر) گفته می‌شود).^۱ زبان عامیانه فرانسوی در واقع مجموعه‌ای از اعمال زبانی در چارچوب زبان فرانسوی است که با ویژگی‌های زیر مشخص می‌شود:

– چند خصوصیت نحوی، به عنوان مثال کاربرد صیغه لازم برای فعل‌های معمولاً متعددی: ca craint برای گفتن این که چیزی مسخره یا بی‌اهمیت است؛
– چند خصوصیت آوایی، به عنوان مثال تلفظی که امروزه جوانان مراکشی تبار زاده فرانس به کار می‌برند؛

– مجموعه واژگانی که یا حاصل قوانین پیش‌گفته است، یا حاصل کاربرد قواعد گشتاری، مانند شیوه رایج در verlan یا زبان عامیانه قاعده‌مندی که در آن هجاهای واژگان جا به جا می‌شوند [ropou á pourri, zarbi á bizarre].

البته باید در نظر داشت که تمام گویندگان، حتی هنگامی که خود را یک زبانه می‌پندارند (و «زبان‌های خارجی» را بلد نیستند)، همیشه کمابیش چند زبانه‌اند و مجموعه‌ای از توانش‌های زبانی دارند که صورت‌های محلی و صورت‌های میانجی را در برمی‌گیرد،^۲ اما در هر حال در چارچوب مجموعه قواعد واحدی قرار دارد. هر یک از این صورت‌ها با نقش اجتماعی خاصی هماهنگ است و گوناگونی‌های موجود در آن به طور همزمان جنبه‌های سه‌گانه زیر را دارا هستند: جنبه در مکانی (به عنوان مثال کاربرد یک صورت محلی ممکن است پاسخ‌گوی نقشی گروه‌گرایانه و خواست همدستی منطقه‌ای باشد)؛ جنبه در گروهی (نخستین پژوهش‌های لباو در این مورد روشن‌گرند)؛ جنبه در زمانی (زبان مصطلح افراد تازه بالغ تا حدی پاسخ‌گوی خواست همدستی در درون گروه سنی

۱. در زبان فارسی نیز به عنوان مثال کلمه نان در اصطلاحات و عبارات بسیاری معنای پولی و مالی دارد: نان‌آور، نان بریدن، نان به هم قرض دادن، نان‌خور کسی بودن، ناندانی کسی خراب شدن، نان در سفره کسی گذاشتن و... م.

2. Louis-Jean Calvet, *La guerre des langues*, Paris, Payot, 1987, P. 79-82.

است).

اما این گوناگونی‌ها صرفاً زبانی نیستند و در عین حال اعتباری اجتماعی دارند و بخشی از یک «فرهنگ» به حساب می‌آیند. به همین سبب گروه‌های جوانانی که از آغاز سال‌های دهه ۹۰ قرن حاضر در حومه‌های پاریس، لیون و مارسی منبع خبری صفحات حوادث روزنامه‌ها بودند، در عین حال با گروه سنی، موقعیت اجتماعی (محیط‌های محروم، ناکامی تحصیلی)، منشأ قومی (به طور عمده «مهاجران مراکشی» و «سیاهان») و به ویژه با جست و جوی فرهنگی «بین‌بافتی» (این واژه وام‌گرفته از مکتب شیکاگو است) مشخص می‌شوند، فرهنگی که البته در نحوه گفتار آن‌ها، و نیز در نحوه پوشش، در تولیدات موسیقایی (رَب، راگموفین) و نگاره‌ای (نقوش خطی دیواری و دیوار نوشته‌ها) و مانند آن‌ها جلوه‌گر می‌شود.

بنابراین می‌بینیم که اعتبار این گوناگونی‌های زبانی، که از نظر زمان، مکان یا قشرهای اجتماعی متفاوت‌اند، در کجا قرار دارد: این گوناگونی‌ها نشان‌دهنده گروه‌های اجتماعی هستند و این امر همان مسئله‌ای را مطرح می‌کند که به قلمرو یا جامعه زبانی معروف شده است.

۶. قلمرو زبانی یا قلمرو اجتماعی؟

مفهوم جامعه یا قلمرو زبانی تقریباً به همان اندازه زبان‌شناسی قدمت دارد، اما زبان‌شناسان مختلف، تعریف‌های گوناگونی برای آن ارائه داده‌اند. به نظر لئونارد بلومفیلد «جامعه زبانی عبارت است از گروهی از افراد که از طریق گفتار با یکدیگر ارتباط متقابل دارند»^۱ اما او در چند صفحه بعد می‌نویسد که «اعضای یک جامعه زبانی ممکن است چنان همانند یکدیگر سخن بگویند که هر یک بتواند حرف دیگری را درک کند و نیز ممکن است چنان متفاوت باشند که اشخاص مناطق همجوار نتوانند منظور یکدیگر را دریابند»^۲ بلومفیلد بدین ترتیب می‌گوید که اعضای یک جامعه زبانی واحد ممکن است گفتار یکدیگر را درک نکنند، نکته‌ای که ممکن است تناقض‌آمیز جلوه کند. آندره مارتینه در تعریف جامعه زبانی می‌نویسد: «همین که ارتباط برقرار می‌شود، زبان وجود

1. Leonard Bloomfield, *Le Langage*, Paris, Payot, 1970, P. 44.

2. *Ibid.*, P. 54.

دارد (...) و تا هنگامی که ارتباط واقعاً ادامه دارد، با زبانی واحد سر و کار داریم.^۱ در هر دو تعریف می‌بینیم که زبان مقدم بر جامعه است. بیشتر دیدیم که ویلیام لباو جامعه زبانی را «مجموعه‌ای از گویندگانی که همگی صورت‌های یکسانی را به کار می‌برند» نمی‌داند، بلکه آن را به «گروهی که هنجارهای زبانی یکسانی دارند»، یا «گروهی از گویندگانی که مجموعه برخورد‌های اجتماعی مشترکی به زبان دارند» تعریف می‌کند.^۲ چارلز فرگوسن نیز در بحث دو زبان‌گویی، جامعه زبانی را به‌طور ضمنی چنین تعریف می‌کند: «در بسیاری از جامعه‌های زبانی، دو یا چندگونه از زبانی واحد را عده‌ای از گویندگان در اوضاع متفاوت به کار می‌برند».^۳

در تمام این موارد شیوه برخورد یکسان است: همگی از زبان حرکت می‌کنند (بدون این که آن را همیشه تعریف کنند) تا به تعریف گروه بپردازند. اما در این مجموعه از تعریف‌ها چند نکته مهم ناروشن باقی می‌ماند:

(۱) اول این که آیا باید معتقد بود که جامعه زبانی از مردمانی تشکیل شده که زبان مادری واحدی دارند؟ این موضوع در نوشته بلومفیلد یا مارتینه خیلی روشن نیست، اما لباو به «متولدان نیویورک» استناد می‌ورزد که می‌توان فرض کرد زبان اول‌شان انگلیسی است (تمام کارهای او نیز به همین زبان مربوط می‌شود)؛ فرگوسن هم جامعه زبانی را جایی می‌داند که در آن زبان معیار و یکی از گونه‌های همزیستی دارند. اگر به پرسش بالا پاسخ مثبت بدهیم، یکی از پیامدهای چنین تعریفی آن است که صرف‌نظر از چند موردی که به لحاظ آماری فرعی هستند (دو زبان‌های پیش‌رس)، یک فرد فقط می‌تواند به یک جامعه زبانی

1. André Martinet, *Eléments de linguistique générale*, Paris, Armand Colin, 1964.

P. 148. 2. *Sociolinguistique*, P. 338.

3. C. A. Ferguson, *Diglossia*, *Word*, vol. 15, 1959, cite ici dans P. Giglioli, *Language and Social Context*, P. 232.

تعلق داشته باشد. اما در این صورت چند مسئله مطرح می‌شود. به عنوان مثال هنگامی که لباو در مورد جامعه زبانی نیویورک کار می‌کند، حوزه پژوهش خود را به بخشی از ساکنان این شهر که در خود نیویورک به دنیا آمده‌اند و انگلیسی زبان اول‌شان است محدود می‌کند، یعنی در حدود یک سوم از اهالی این جامعه زبانی را کنار می‌گذارد (۳۰٪ از ساکنان نیویورک خارجی‌ها هستند): به این ترتیب معیار زبانی، گروه اجتماعی را محدود می‌کند.

۲) امکان دیگری نیز وجود دارد: جامعه زبانی ممکن است از افرادی تشکیل شده باشد که به کمک یک زبان حرف یکدیگر را می‌فهمند. در این صورت اگر فردی به چند زبان مسلط باشد، می‌تواند به جامعه‌های زبانی متفاوت تعلق داشته باشد، و خارجی‌های نیویورک اگر انگلیسی حرف بزنند، به جامعه زبانی نیویورکی متعلق خواهند بود، و در عین حال، با توجه به زبان مادری‌شان، عضو جامعه زبانی چینی، اسپانیایی یا کریولی خواهند بود، و اگر زبان دیگری را هم بلد باشند و اغلب به کار ببرند، به جامعه زبانی سومی نیز تعلق خواهند داشت.

۳) اما از آن‌جا که فردی می‌تواند عضو چندین جامعه زبانی باشد، این مسئله مطرح می‌شود که چه عاملی این تعلق را تعیین می‌کند (البته غیر از جامعه زبانی‌ای که با زبان مادری معین می‌شود). آیا جامعه زبانی می‌تواند از افرادی تشکیل شده باشد که اندیشه یا خواست تعلق به آن را دارند؟ در این صورت تعلق به جامعه زبانی اقامتی و اختیاری خواهد بود که فرد را به رفتارهای سازگار با جامعه زبانی برگزیده، و وارد شدن در شبکه‌ها و راهکارهای آن هدایت می‌کند. اما در واقع مسائل تا این حد روشن یا آسان نیستند. مورد شهروندی سنگالی را مثال می‌زنیم که زاده منطقه ساحلی در مرز موریتانی است و در داکار زندگی می‌کند. وقتی که می‌دانیم زبان مادری او پُل، زبان میانجی‌اش ولوف و زبان رسمی کشورش فرانسوی است، وی به کدام جامعه زبانی تعلق دارد؟ بر حسب این که

کدام یک از راه حل‌های ۱، ۲، یا ۳ را بپذیریم به پاسخی متفاوت می‌رسیم، اما در هر حال تردیدی نیست که در واقعیت امر او سه زبانه است و در لحظات مختلف زندگی روزانه، با توجه به موقعیت‌های ارتباطی متفاوت، در یکی از این جامعه‌های زبانی جای می‌گیرد: در خانواده عضو جامعه زبانی پُل، در خیابان عضو جامعه زبانی ولوف، و در اداره عضو جامعه زبانی فرانسوی است. ولی پذیرش این تقسیم در حکم آن است که تحلیل را بر فرد متمرکز سازیم و نه بر جامعه؛ چنین کاری و نیز جای دادن فرد در گروه‌های مختلف بر اساس زبان (یا زبان‌هایی) که بلد است یا به کار می‌برد، برای رهیافت زبان‌شناسی اجتماعی تناقض‌آمیز است. زبان‌شناسی اجتماعی از آن روزندانی چنین تعریف‌هایی شده که این اندیشه را مبنا قرار داده که زبان جامعه را بازتاب می‌دهد. اما وقتی جامعه چند زبانه است، چگونه زبان به طور کلی یا یک زبان می‌تواند آن را بازتاب دهد؟ یگانه راه خروج از این تناقض‌ها، بیرون رفتن از زبان و غریمت از واقعیت اجتماعی است. زیرا وقتی گروه را با زبان تعریف می‌کنیم دچار دور باطلی می‌شویم که به ناگزیر چندگانگی مناسبات زبانی، و تعدد و در هم آمیزی رمزگان‌ها، یعنی خود پیکره ارتباط اجتماعی را پوشیده می‌دارد: جامعه زبانی نیویورکی که لب‌او از آن سخن می‌گوید بی‌تردید پدیده‌ای ساختگی است. در واقع امکان دارد فردی در عین حال متعلق به چند جامعه زبانی باشد: جامعه گویندگان یک زبان میانجی (در مورد فرد سنگالی پیش گفته، زبان میانجی زبان ولوف است، در جای دیگر ممکن است زبانی مانند سواحلی، مالزیایی، یا بامبارا باشد)، جامعه گویندگان یک «زبان قومی» (در این جا زبان پُل، در جای دیگر زبان کیکیو، دوگون، جاوه‌ای و مانند آن‌ها) و سرانجام جامعه ساکنان کشوری که زبان رسمی اش فرانسوی، انگلیسی یا پرتغالی است... به همین ترتیب ممکن است که یک نفر پارسی همزمان به جامعه گویندگان زبان فرانسوی و به جامعه گویندگان

زبان آلمانی و جامعه‌گوندگان زبان ترکی تعلق داشته باشد... در چنین موقعیت‌هایی در مورد فردی که زبان مادری‌اش پُل است، در بازار به زبان ولوف حرف می‌زند و به زبان فرانسوی درس خوانده است و کار می‌کند، طرح این پرسش بیهوده است که آیا به جامعه‌زبانی فرانسوی، پُل یا ولوفی متعلق است: او به واقعیت اجتماعی سنگال تعلق دارد که از جمله با موقعیت زبانی‌اش مشخص می‌شود، همان‌گونه که فرد ترک زبان برلینی به جامعه‌برلین تعلق دارد و فرد عرب‌زبان پاریسی به جامعه‌پاریس.

این مسئله‌ای اساسی است، زیرا زبان‌شناسان هنگامی که می‌خواهند جامعه‌زبانی را تعریف کنند، فقط بخش دوم این زنجیره یعنی صفت را در نظر می‌گیرند، گویی در جامعه‌زبانی فقط زبان وجود دارد و جامعه را از یاد می‌برند. به همین سبب در متن‌های ذکر شده در بالا، مسئله‌مارتینه در هر حال تعریف جامعه‌زبانی نیست، بلکه تعریف زبان است: او می‌پرسد از چه هنگامی می‌توان گفت که دو صورت زبانی دیگر به یک زبان واحد تعلق ندارند، و در پاسخ می‌گوید: وقتی گویندگان آن دو صورت، حرف یکدیگر را نمی‌فهمند. اما وی در این جایی تردید زندانی تعریفی است که از زبان به مثابه وسیله ارتباط ارائه کرده است، تعریفی بسیار محدود کننده که به یکی گرفتن رمزگان و ارتباط می‌انجامد: البته رمزگان برای ارتباط ضروری است، ولی هیچ رمزگان زبانی بیرون از کاربرد اجتماعی‌اش وجود ندارد.

بنابراین یگانه راه رسیدن به عمق مفهوم زبان به مثابه واقعیت اجتماعی این نیست که بپرسیم جامعه در زبان، یا زبان در جامعه چه تأثیراتی دارد. چنین پرسشی یک بار دیگر در حکم طرح مسئله‌زبان‌شناختی - اجتماعی پس از مسئله‌زبان‌شناختی، و به مثابه مسئله‌ای متفاوت، بعدی و آتی است. برعکس باید گفت که موضوع بررسی زبان‌شناسی فقط زبان یا زبان‌ها نیست، بلکه قلمرو اجتماعی در

جنبه زبانی آن است. بدین ترتیب طبقه‌بندی منطقی رهیافت‌های متفاوتی که گونه‌های مختلف زبان‌شناسی اجتماعی یکی پس از دیگری طرح کرده‌اند امکان‌پذیر می‌شود.

در واقع در گروه اجتماعی، وجود گویندگان، رمزگان‌ها و انواع گوناگون آن‌ها، مناسبات گویندگان با این رمزگان‌ها و موقعیت‌های ارتباطی مسلم است. در نتیجه زبان‌شناس وظیفه دارد که هر یک از این عوامل و نیز مناسبات متقابل‌شان را شرح دهد:

۱) تشریح رمزگان‌های موجود (این همان کاری است که در مجموع زبان‌شناسان مختلف انجام می‌دهند)، اما با توجه به بُعد در زمانی و تاریخ این رمزگان‌ها و افرادی که آن‌ها را به کار می‌برند (کاری که همه زبان‌شناسان انجام نمی‌دهند)؛

۲) ساختاربندی جامعه بر مبنای این رمزگان‌ها، یعنی تشریح خرده‌گروه‌ها بر اساس زبان‌هایی که به آن‌ها سخن می‌گویند، مکان‌هایی که در آن‌ها با این زبان‌ها حرف می‌زنند، کسانی که با آن‌ها به این زبان‌ها حرف می‌زنند، علت سخن گفتن‌شان به این زبان‌ها، و نیز تشریح شبکه‌های ارتباطی، رفتارها و برخوردهای زبانی و...

۳) تشریح تنوعات و گوناگونی‌ها در کاربرد رمزگان‌ها بر مبنای متغیرهای اجتماعی متفاوت (جنسیت، طبقه اجتماعی، سن و مانند آن‌ها)؛

۴) تشریح تأثیرات این همزیستی برخورد رمزگان‌ها: قرض‌گیری‌ها، تداخل‌ها

...

۵) تشریح تأثیرات موقعیت اجتماعی بر رمزگان‌ها که به مسئله مناسبات میان صورت و نقش (کارکرد) زبان برمی‌گردد.

و هر یک از این پرسش‌واره‌ها در عین حال زبان‌شناختی و جامعه‌شناختی است.

فصل پنجم

زبان شناسی اجتماعی یا جامعه شناسی زبان؟

در فصل‌های پیشین دیدیم که پرسش دربارهٔ پیوندهای زبان و جامعه را هم زبان‌شناسانی مانند آتوان میه و هم زبان‌شناسانی مانند پیر بوردیو مطرح کرده‌اند و همواره شاهد رفت و آمدی میان دو شیوهٔ متقارن بوده‌ایم: بررسی جامعه به یاری زبان، بررسی زبان به یاری جامعه. در عین حال خواهیم دید که زبان‌شناسی اجتماعی دو نوع رهیافت را متمایز می‌سازد: رهیافت زبان‌شناسی اجتماعی خرد و رهیافت زبان‌شناسی اجتماعی کلان. در این فصل می‌کشیم نشان دهیم که این تمایزهای متفاوت پذیرفتنی نیستند و این رهیافت‌های غالباً متضاد در واقع مکمل هستند.

۱. رهیافت خرد

تفاوت میان زبان‌شناسی اجتماعی خرد و زبان‌شناسی اجتماعی کلان را، که بسیار رایج است، در واقع نمی‌توان تا این حد دوگانه طرح کرد. به عنوان مثال تحلیل ارتباط در خانواده «کلان» تر از تحلیل گویش فردی یک گوینده و «خرد» تر از تحلیل یک محله یا شهر است، و این نیز «خرد» تر از تحلیل موقعیت زبانی یک منطقه یا کشور است. در این جا مسئله اندازه قلمرو زبانی و اجتماعی مورد بررسی مطرح می‌شود، اما در هر حال اگر چه به عنوان مثال میان تحلیل یک گفت و گو و تحلیل یک شهر درجه‌بندی فزاینده‌ای وجود دارد که از توجه به جزئیات به توجه به مجموعه‌ها پیش می‌رود، این دو رهیافت به هم پیوسته‌اند. از دیدگاه معینی، این درجه‌بندی همگون با درجه‌بندی‌ای است که از «زبان‌شناسی اجتماعی» به «جامعه‌شناسی زبان»، آن گونه که در همین فصل آن‌ها را تعریف خواهیم کرد، پیش می‌رود؛ تمایز میان زبان‌شناسی اجتماعی و جامعه‌شناسی زبان نیز به همین ترتیب است: خواهیم دید که رهیافت اولی از دومی جدایی

ناپذیر است.

در این جا دو نمونه از تحلیل خرد را به اختصار ذکر می‌کنیم.
مورد اول به رابطهٔ متقابل بسیار مختصری میان یک دانشجوی سیاه‌پوست دانشگاه برکلی و استاد او در پایان درس برمی‌گردد. دانشجو به استاد که همراه با شاگردان سیاه و سفید در حال ترک کلاس است نزدیک می‌شود و به او می‌گوید:
«Could I talk to you for a minute? I'm gonna apply for a fellowship and I was wondering if I could get a recommendation?»

(می‌توانم یک دقیقه با شما حرف بزنم؟ من می‌خواهم بورس تقاضا کنم. ممکن است توصیه‌نامه‌ای از شما بگیرم؟)

استاد پاسخ می‌دهد:

«Ok. Come along to the office and tell me want you want to do.»

(باشد. با من به دفترم بیایید، و بگویید چه می‌خواهید بکنید.)

سپس دانشجو به میان جمع دانشجویان برمی‌گردد و به آنان می‌گوید:

(دارم به کاری دست و پا می‌کنم.)^۱ «Ahma git me gig.»

این گفت و گویی بسیار کوتاه بین یک استاد و یک دانشجو در حضور دانشجویان دیگر است و محتوای آن را می‌توان در چند عبارت بسیار مختصر خلاصه کرد:

۱/ دانشجو به استاد: من نیاز به یک توصیه‌نامه دارم.

۲/ استاد به دانشجو: باشد، همراه من بیایید.

۳/ دانشجو به دوستان خود: کارم درست شد.

اما جملهٔ سوم، در مقایسه با دو جملهٔ اول، تفاوت‌های زبان‌شناختی جالبی

1. John Gumperz, *Discourse Strategies*, Cambridge University Press, 1982. P. 30.

دارد. در این جمله چندین گشتار آوایی (I am going to) به ahma بدل شده است و get (به git) دیده می‌شود که ویژه شیوه گفتار سیاهان آمریکایی است و واژه gig نیز به کار رفته که در زبان حرفه‌ای موسیقی دانان به معنای «برنامه»، «کار موقت»، «انعام» است، اما در گفتار سیاهان معنای عام‌تر «شغل» و «کار» را یافته است. جان‌گامپرز می‌نویسد: «این گوینده باید به مثابه گوینده زبان انگلیسی سیاه توصیف شود که مجموعه گسترده‌ای را از گویش‌های سیاهان تا انگلیسی معیار در برمی‌گیرد.»^۱ و این گذار از سخن رسمی (خطاب به استاد) به سخن غیررسمی (خطاب به دانشجویان دیگر) نیز چیز زیادی به ما نمی‌گوید. در مقابل، گامپرز پس از پخش نوار ضبط شده این گفت و گو در میز گردی از دانشجویان، به ارزیابی‌های زیر می‌رسد:

– گروه اول که عمدتاً از افرادی تشکیل شده که تماس کمی با سیاهان داشته‌اند، اعلام می‌کند که صورت‌هایی مانند ahma یا gig را نمی‌فهمد و بنابراین نمی‌تواند نظری بدهد؛

– گروه دوم در گذار گوینده به زبان انگلیسی سیاه شکلی از نفی استاد سفید پوست و کل ساختار دانشگاهی را می‌بیند؛

– گروه سوم می‌گوید که این راهکار گوینده است برای این که نشان دهد روی سخن او فقط با سیاهان حاضر در آن جا است؛

– و سرانجام گروه چهارم، که از سیاهان و یک نفر سفیدپوست تشکیل شده که معاشرت بسیاری با سیاهان داشته است، می‌گوید که آن دانشجو می‌خواهد پیش دوستانش رفتار خود را توجیه کند: «من همان جوری بازی می‌کنم که باید در دنیای زیر سلطه سفیدها بازی کنیم.» اعضای این گروه می‌افزایند که صورت‌های به کار رفته در این جا را معمولاً سیاهان تحصیل کرده‌ای که زبانی در حد وسط

انگلیسی معیار و انگلیسی سیاه دارند به کار نمی‌برند. به علاوه آهنگ به کار رفته در این عبارت (لحن یک نواخت) آنان را به این فکر می‌اندازد که با نوعی تقلید تأکیدی از شیوه بیان خاص سیاهان روبه‌رو هستند.

گامپرز خاطر نشان می‌کند که نکته مسلم آن است که تمام این تفسیرها بر نوعی برداشت از نشانه‌های زبانی استوارند و دانشجوی سیاه‌پوست برای انتقال پیام خود مجموعه‌ای از سنت‌های فرهنگی خاص سیاهان را به کار برده و به عبارتی گفته است: «اگر بتوانید آن چه را من می‌خواهم بگویم رمزگشایی کنید، نشان آن است که در سنت‌های من سهیم هستید و در این صورت می‌توانید بفهمید که چرا چنین رفتاری دارم.»^۱ بدین ترتیب در ارتباط متقابلی تا این حد کوتاه شاهد جلوه‌های پس زمینه گسترده‌ای هستیم که همزمان از عوامل زیر تشکیل شده است: تفاوت‌های زبان سیاه‌پوستان و سفیدپوستان، بازی با این تفاوت‌ها، نحوه نگرش سیاهان نسبت به کسانی از میان خودشان که می‌کوشند از الطاف سفیدها بهره‌مند شوند؛ و خلاصه می‌توان گفت که این پس زمینه به‌طور عام‌تر حاصل موقعیت اجتماعی ایالات متحده است.

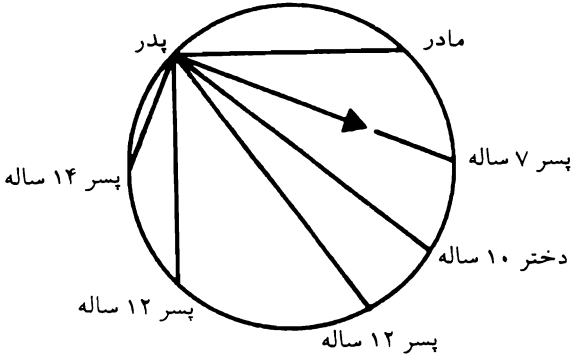
اکنون خانواده‌ای سنگالی را مثال می‌زنیم که اهل سن‌لویی است، ولی در پایتخت (داکار) زندگی می‌کند.^۲ پدر خانواده که پزشک است، کاربرد زبان فرانسوی را در خانه اجباری کرده است؛ مادر خانواده، دو پسر (۱۴ و ۱۲ ساله)، یک پسر عمو (۱۲ ساله) که با آنها زندگی می‌کند، و یک دختر (۱۴ ساله) به زبان فرانسوی حرف می‌زنند. اما آخرین پسر خانواده که ۷ ساله است فقط به زبان ولوف حرف می‌زند. بنابراین ارتباط خانوادگی، در حضور پدر، مطابق الگوی زیر

1. *Ibid.*, P. 36.

2. Louis-Jean Calvet et Martine Dreyfus, Lafamille dans l'espace urbain: trois modèles de plurilinguisme, in *Plurilinguismes*, n° 3, Paris, 1992.

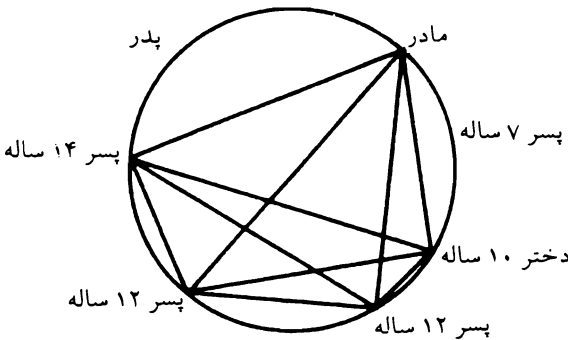
صورت می‌گیرد: پدر با همه به فرانسوی حرف می‌زند و همه به او به فرانسوی پاسخ می‌دهند به جز پسر آخری که فرانسوی را می‌فهمد، اما به ولوف جواب می‌دهد.

ارتباط متقابل به زبان فرانسوی



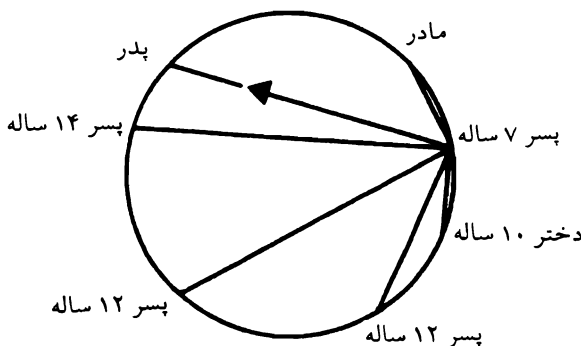
وقتی پدر حضور ندارد، مادر ترکیبی از فرانسوی و ولوف را با تمام فرزندان، به استثنای کوچک‌ترین پسر، به کار می‌برد.

ارتباط متقابل به فرانسوی / ولوف



در مقابل، همه با پسر کوچک به زبان ولوف حرف می‌زنند مگر پدر که به زبان فرانسوی سخن می‌گوید و پسر جوانش را به ولوف می‌دهد:

ارتباط متقابل به زبان ولوف

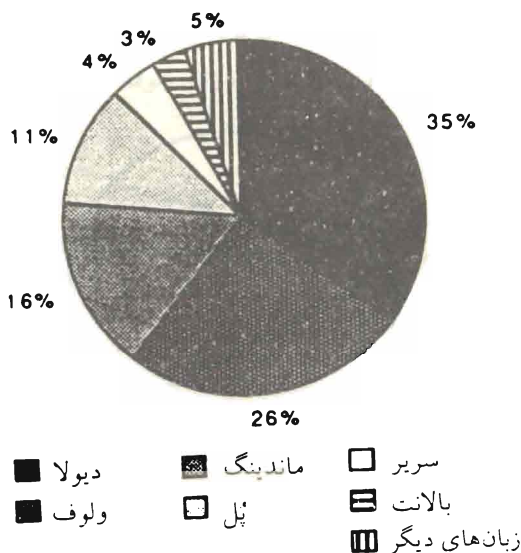


شکل‌گیری این نوع شبکه‌های ارتباطاتی در یک خانواده در کشوری مانند سنگال پدیده نادرى نیست. در موارد دیگر چه بسا پدر خانواده زبان خود را (زبان پل، سریر، ماندینگ و...) تحمیل کند یا زبان ولوف یا فرانسوی را ممنوع سازد... اما تحلیل چنین پیکره زبانی‌ای ممکن نیست مگر از رهگذر گنجاندن آن در چارچوب کشوری نواستعاری که زبان رسمی آن فرانسوی، زبان مسلط و میانجی‌اش ولوف است و در آن به ده-بیست زبان صحبت می‌شود: هر آن چه در بین اعضای خانواده پیش گفته روی می‌دهد، سخت تابع این موقعیت عام‌تر است.

۲. رهیافت کلان

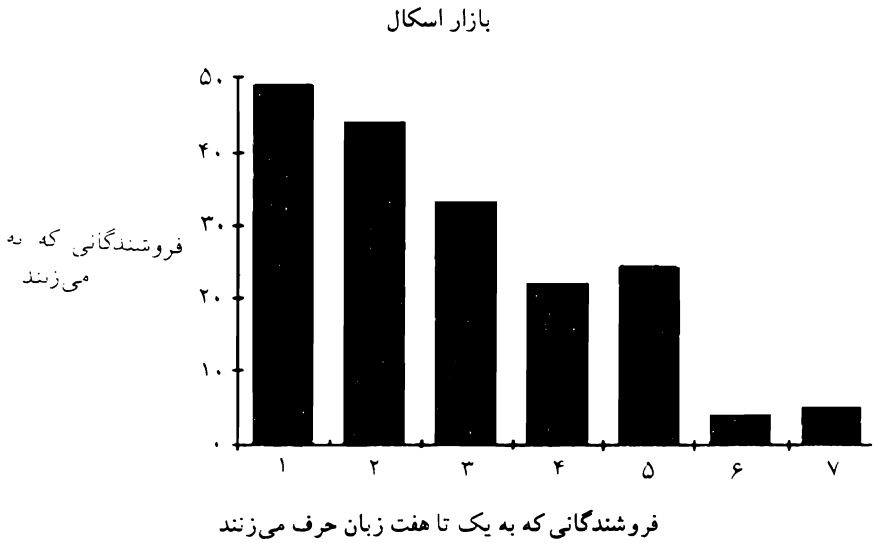
اکنون پژوهشی زبان‌شناختی - اجتماعی را به عنوان مثال ذکر می‌کنیم که جامعه‌ای بسیار گسترده‌تر را در برمی‌گیرد: «بازار اسکال» در زیگنشور. زیگنشور شهری در منطقه کازامانس در سنگال است که در آن چندین قوم و چندین زبان در همزیستی به سر می‌برند. به همین سبب در بازار کوچکی که موضوع بررسی ما است، فروشندگان بیش از ده زبان مادری متفاوت داشتند. جدول زیر که بر پایه مصاحبه‌هایی با تمام فروشندگان تدوین شده است (این مصاحبه‌ها را خود ما انجام داده‌ایم) تقسیم آماری مهم‌ترین این زبان‌ها را نشان می‌دهد.

درصد فروشندگان و زبان اول آنان



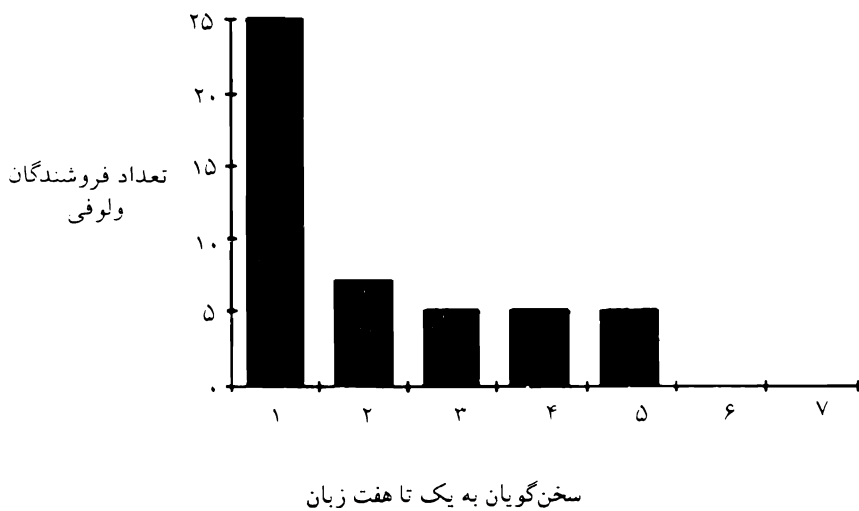
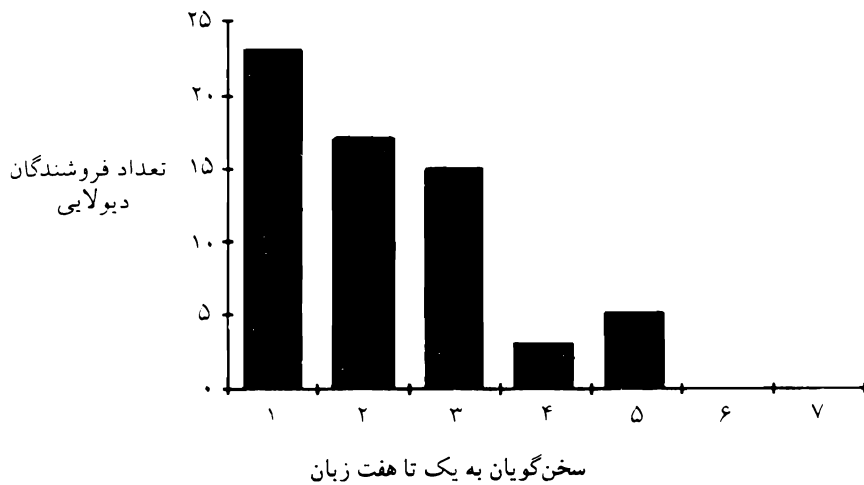
در این جدول می‌بینیم که دیولا (۳۵٪) تسلطی گسترده دارد، سپس ولوف است (۲۶٪)، بعد ماندینگ و پل. اما این زبان‌ها جایگاه یک‌سانی ندارند: دیولا که زبان بومی است، در آن شهر زبان مسلط به حساب می‌آید؛ پل و ماندینگ زبان‌های منطقه (زبان‌های کازامانس) هستند، اما ولوف زبانی از شمال کشور است که فروشندگان ولوفی آن را به بازار آورده‌اند؛ این فروشندگان برای فرار از خشکی به آن‌جا آمده‌اند و خدمت اقتصادی آنان برتر از قدرت رقبای محلی‌شان است؛ ولوف در نقش زبان میانجی به آرامی رواج می‌یابد. شاید تصور شود که این نکته‌ها هیچ اهمیتی ندارند: از دیدگاهی همزمانی، بازار زبانی اسکال با این چندگانگی شکل گرفته است. اما در توضیحات زیر خواهیم دید که نحوه شکل‌گیری این جامعه زبانی تأثیرات مهمی بر رفتارهای زبانی افراد دارد. اگر میزان چند زبانی این فروشندگان و تعداد زبان‌هایی را که بنا به اعلام

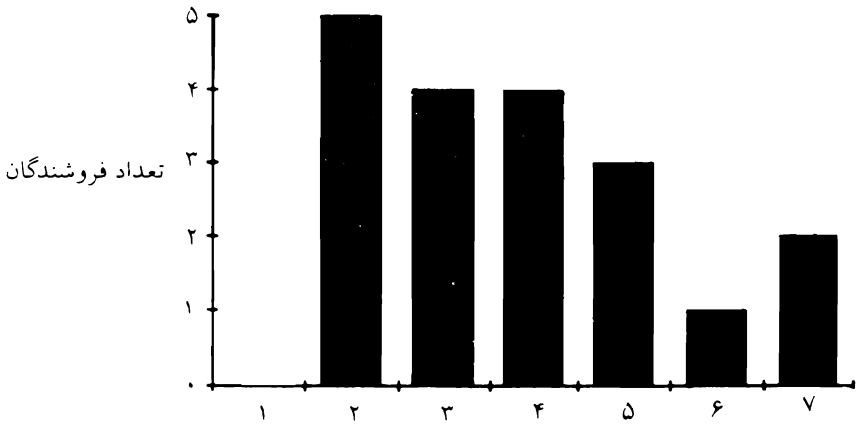
خودشان به آن‌ها حرف می‌زنند (از جمله زبان اول‌شان) در نظر بگیریم، به ارقام زیر می‌رسیم:



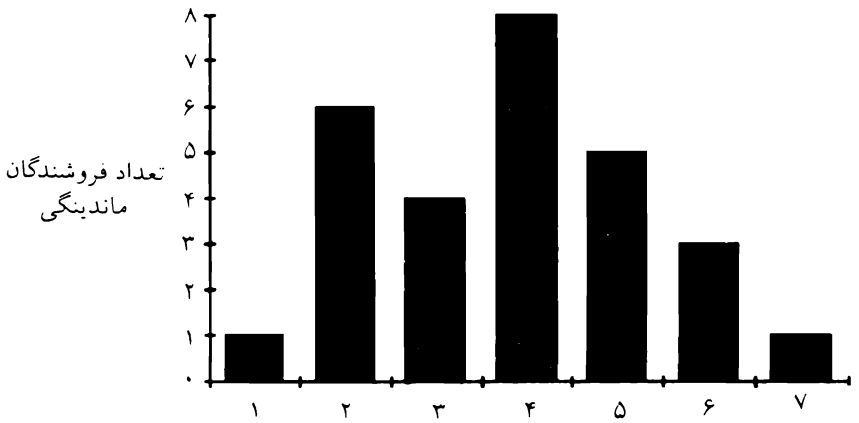
این ارقام مجموع جمعیت فروشنندگان را در برمی‌گیرند: در این جدول شاهد فرایند کاهشی تدریجی هستیم که از فروشنندگان تک‌زبانه به فروشنندگانی که به گفته خود هفت‌زبانه‌اند به پیش می‌رود. ولی اگر به تلفیق این داده‌ها (چندزبانگی فروشنندگان) با زبان اول‌شان بپردازیم، به نتایج بسیار متفاوتی می‌رسیم. حاصل این تلفیق در مورد چهار زبان اصلی رایج در بازار در نمودار زیر آمده است:

زیگن‌شور





سخن‌گویان به یک تا هفت زبان



سخن‌گویان به یک تا هفت زبان

در این جا می‌بینیم که میزان چند زبانگی فروشندگان با توجه به زبان اول آنان یک‌سان نیست: بیش از ۵۰٪ از ولوفی‌ها تک‌زبان‌اند (فقط به زبان خودشان حرف می‌زنند)، هیچ فردی از قوم پُل تک‌زبان نیست، بیش از ۳۰٪ از ماندینگی‌ها چهارزبان‌اند و حدود ۳۶٪ از دیولایی‌ها می‌توانند در شهرشان برای کار در بازار به زبان خودشان بسنده کنند. آیا این نوع سازمان‌دهی زبانی بازار اسکال فقط اعتباری زبانی دارد یا به طور عام‌تر از اعتباری اجتماعی برخوردار است؟ این سازمان‌دهی را در واقع فقط هنگامی می‌توان درک کرد که توضیحاتی درباره جایگاه زبان‌ها و گویندگان‌شان بدهیم. ولوف در این‌جا زبانی است که گسترش روزافزون می‌یابد و دیولابه دشواری می‌تواند در برابر آن مقاومت کند؛ قوم ولوف که پرجمعیت‌ترین قوم سنگال است، قدرت سیاسی و اقتصادی را در اختیار دارد. و اما زبان قوم پُل را در واقع به جز خودشان هیچ‌کس دیگری اصلاً به کار نمی‌برد و آنان همه‌جا مجبورند زبانی میانجی را یاد بگیرند.

بدین ترتیب همان‌گونه که رهیافت زبان‌شناسی اجتماعی خرد در گفت و گوی کوتاهی میان یک دانشجوی سیاه‌آمریکایی و استاد سفیدپوستش جنبه‌هایی از موقعیت اجتماعی ایالات متحده را برای ما بیان می‌کند، رهیافت زبان‌شناختی اجتماعی کلان در یکی از بازارهای سنگال نیز از مناسبات میان قوم‌های موجود، و در نتیجه از کشور در مجموع آن، برای ما سخن می‌گوید. به عبارت دیگر در این‌جا با مجموعه‌ای از شبکه‌های ارتباطی و تداخل‌هایی میان این شبکه‌ها روبه‌رو هستیم که صحت تمایز میان تحلیل خرد و کلان را رد می‌کنند.

۳. شبکه‌های اجتماعی و زبان‌ها

مفهوم شبکه‌های اجتماعی (social networks) در پی کارهای مکتب شیکاگو، نخست در آرای بعضی از جامعه‌شناسان پدیدار شده است. به عنوان مثال جان بارنز که به بررسی کشیش‌نشین کوچکی در نروژ پرداخته، در آن‌جا که محل زندگی ماهی‌گیران و دهقانان است سه عرصه اجتماعی مختلف را مشاهده کرده است:

– نظامی مبتنی بر وضعیت منطقه‌ای (خانه‌ها، محله، کلیسا)،

– نظامی مبتنی بر صنعت ماهی‌گیری (کشتی‌ها، تجهیزات آن‌ها، تعاونی‌ها،

کارخانه‌های روغن ماهی)؛

– نظامی مبتنی بر مناسبات با خویشاوندان، دوستان و آشنایان.

بارنز این عرصه‌ها را به صورت مجموعه‌ای از نقطه‌ها ترسیم کرده است که با

خط‌هایی به هم وصل شده‌اند؛ هر نقطه نشان دهنده یک شخص یا گروه است و

خط‌ها، ارتباطات متقابل میان اشخاص یا گروه‌ها را نشان می‌دهند.^۱

سپس جامعه‌شناسان دیگری مانند الیزابت بوت^۲ و فیلیپ مایر^۳ مفهوم شبکه اجتماعی را به کار بردند و بعدها زبان‌شناسان آن را به کار گرفتند. ارتباطات متقابل یا مناسبات اجتماعی‌ای که بارنز از آن‌ها سخن می‌گوید، در واقع با یک یا چند زبان نشان داده می‌شوند، و نقطه‌هایی که با چندین خط به هم وصل شده‌اند، نشانه تمامی یک کشیش‌نشین - مانند موضوع بررسی خود بارنز - یا مانند مثالی که بیشتر ذکر شد، نشانه خانواده‌ای ساده هستند، و هر یک از خط‌ها سخن به کار رفته در ارتباطات متقابل را نشان می‌دهد. اما این سخن‌ها ضرورتاً شکل واحدی ندارند و در همان حال که می‌توانند در پخش نوآوری‌های زبانی نقش ایفا کنند، ممکن است با گویش‌ها یا زبان‌های متفاوتی انطباق داشته باشند.

به عنوان مثال لسللی میلروی، بانوی زبان‌شناس انگلیسی که به بررسی شبکه‌های ارتباطی در شهر بلفاست پرداخته است،^۴ خاطر نشان می‌کند که اعضای طبقه کارگر شبکه ارتباطی بسیار گسترده‌تری از اعضای طبقات متوسط یا بالاتر دارند: آنان در محل کار، در ساعات فراغت و در روابط همسایگی با هم معاشرت دارند و همین معاشرت‌ها گویش اجتماعی‌شان را تقویت می‌کند.

بنابراین انسجام و پیوستگی شبکه ارتباطی انسجام گویش اجتماعی را تأمین می‌کند، حال آن‌که در جامعه زبانی تفاوت‌های میان گویش‌های اجتماعی تابع فاصله اجتماعی بین گویندگان آن‌ها است. این رهیافت که همزمان از

1. John Barnes, *Class and Committees in a Norwegian Island Parish*, in *Human Relations*, n° 7, 1954.

2. Elizabeth Bott, *Family and social network*, Londres, Tavistock, 1957.

3. Philipp Mayer, *Labour migrancy and the social network*, in *problems of transition*, University of Natal press, 1964.

4. Lesley Milroy, *Language and Social Network*, Londres, Blackwell, 1980.

انسان‌شناسی و قوم‌نگاری ارتباطات الهام می‌گیرد، به مسئله تغییر عادت‌های زبانی می‌انجامد. در این‌جا مثال محدودی از آن را ذکر می‌کنیم.

میلروی به کمک دانشجویی به نام لی‌وی به بررسی جامعه چینی‌های نیوکاسل پرداخته است؛ در این جامعه بین ۵ تا ۷ هزار نفر همزمان به زبان انگلیسی و یکی از گویش‌های زبان چینی سخن می‌گویند؛ میلروی خاطر نشان می‌کند که:

– خانواده اولین درجه سازمان‌دهی اجتماعی است (جامعه چینی‌های نیوکاسل عمدتاً بر پایه کار خانوادگی، به ویژه در بخش تغذیه و در رستوران‌ها، شکل گرفته است)؛

– گویندگان این جامعه را می‌توان به سه گروه تقسیم کرد (که انطباق دقیقی با تقسیم سه‌گانه پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها، پدرها و مادرها، و فرزندان ندارد): ۱. گروه نخستین نسل مهاجران؛ ۲. گروه مهاجرانی که به کمک گروه اول به نیوکاسل آمده‌اند (میلروی آنان را «مهاجران حمایت شده» می‌نامد، که غالباً پدر و مادر یا دوستان اولین مهاجران هستند)؛ ۳. گروه چینی‌هایی که در همان محل به دنیا آمده‌اند و ملیت انگلیسی دارند.^۱

این گروه‌ها وارد شبکه‌های مناسبات بسیار متفاوتی می‌شوند. دو گروه اول اساساً با اعضای خانواده و با دیگر چینی‌های همکار خود رابطه برقرار می‌کنند، اما در گروه دوم کسانی که فعالیت اقتصادی محدودی دارند بیشتر با خانواده معاشرت می‌کنند، حال آن‌که گروه سوم در بیرون از محیط چینی و فعالیت‌های مربوط به تغذیه و رستوران داری مناسباتش را گسترش می‌دهد: اکثر اعضای این

1. Lesley Milroy, Li Wei, A social network perspective on code-switching and language choice: the example of the Tyneside Chinese Community, in *Plurilinguismes*, n° 3, Paris, 1992, P. 88-108.

گروه تحصیل کرده‌اند و مشاغل دیگری را دنبال می‌کنند. میلروی این موقعیت را در جدول زیر خلاصه کرده است:

مناسبات خانوادگی	مناسبات قومی
گروه ۱ (نخستین نسل مهاجران)	قوی
گروه ۲ (مهاجران «حمایت شده»)	ضعیف
گروه ۳ (چینی تبارهای زاده انگلیس)	ضعیف

این سازمان‌دهی شبکه‌های متفاوت چه پیامدهای زبانی‌ای دارد؟ تحلیل بیست و سه ساعت نوار ضبط شده از گفت و گوهای میان اعضای ده خانواده مختلف‌شان می‌دهد که گویندگان مختلف‌گزینه‌های زبانی بسیار گوناگونی دارند:

- این گویندگان زبان چینی را فقط برای سخن گفتن با پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها یا با چینی‌های هم نسل آن‌ها به کار می‌برند؛
- گفت و گو میان زن و شوهر نیز صرفاً به چینی است؛
- در گفت و گو با چینی‌های «زاده انگلیس»، زبان چینی و انگلیسی را در هم می‌آمیزند (به استثنای چند گوینده‌ای که انگلیسی را اصلاً یاد نگرفته‌اند)؛
- بعضی از چینی‌های زاده انگلیس (که سن همگی شان کم‌تر از هجده است) در گفت و گو با هم‌تایان خود فقط انگلیسی را به کار می‌برند.

این گویندگان، صرف‌نظر از استثناهای نادر، دو زبانه هستند، اما می‌بینیم که شبکه‌های اجتماعی‌ای که در آن‌ها درگیر هستند دچار دگرگونی می‌شوند، این دگرگونی از تک‌زبانگی چینی، با گذر از دو‌زبانگی‌ای که در آن انگلیسی تسلط

دارد، به تک‌زبانگی انگلیسی می‌رسد. از هم‌اکنون وقتی با بعضی از کودکان به زبان چینی سخن گفته می‌شود، گویی از پاسخ دادن به این زبان اکراه دارند. میلروی مثال مادری را ذکر می‌کند که به زبان کانتونی به دخترش برنج تعارف می‌کند. دختر جواب نمی‌دهد، سپس به زبان انگلیسی می‌گوید که برنج می‌خواهد و سرانجام پیشنهاد مادرش را به زبان کانتونی می‌پذیرد. راهکارهای ارتباطی‌ای که در این جا پدیدار می‌شوند در عین حال وابسته به موقعیت (همزمانی) کنش‌گران موجود و به تحول این موقعیت (در زمانی) است: احتمال دارد که بعدها آن دختر حتی اگر زبان کانتونی را هم بفهمد، با بچه‌هایش فقط به انگلیسی حرف بزند.

البته این تحلیل کامل نیست: باید این متغیرها را با عواملی مانند جنسیت، سن و شغل نیز ارزیابی کرد (لسلی میلروی هم می‌کوشد همین کار را انجام دهد). اما در همین مثال، پیوندهای میان شبکه‌های اجتماعی، تناوب‌های رمزگانی، گزینش‌های زبانی و آینده‌دو‌زبانگی انگلیسی/چینی در این جامعه به روشنی دیده می‌شود.

۴. زبان‌شناسی اجتماعی و جامعه‌شناسی زبان

زبان‌شناس آمریکایی رالف فیزولد دو اثر منتشر کرده که مکمل یکدیگر محسوب می‌شوند و عنوان‌های بامعنایی دارند: زبان‌شناسی اجتماعی جامعه و زبان‌شناسی اجتماعی زبان.^۱ در پیشگفتار کتاب اول درباره این تقسیم‌بندی توضیح داده است: «یکی از اجزای این تقسیم‌بندی جامعه را مبنا قرار می‌دهد و زبان را به مثابه موضوعی اجتماعی و به مثابه پیکره زبانی در نظر می‌گیرد (...). جزء بزرگ دیگر زبان را مبنا قرار می‌دهد و نیروهای اجتماعی را به مثابه نیروهایی در نظر می‌گیرد که بر زبان تأثیر می‌گذارند و به درک ماهیت آن یاری می‌رسانند (...).

نحوه دیگر نگرش به این تقسیم‌بندی آن است که کتاب حاضر [زبان‌شناسی اجتماعی جامعه] را به مثابه اثری در نظر گیریم که به شکل خاصی از جامعه‌شناسی اختصاص یافته است و دومی را اثری بدانیم که از دیدگاهی خاص به زبان‌شناسی

1. Ralph Fasold, *The Sociolinguistics of Society*, Oxford, Blackwell, 1984; *The Sociolinguistics of Language*, Oxford, Blackwell, 1990.

پرداخته است.»^۱

خوزه پدرو رونا نیز در ۱۹۷۰ در این مورد تمایز زیر را قایل شده است. از یک سو نوعی زبان‌شناسی اجتماعی دقیقاً زبانی که قشر بندی درونی مجموعه ساخته شده از زبان و لهجه و گویش‌هایش را بررسی می‌کند، و از سوی دیگر نوعی زبان‌شناسی اجتماعی غیرزبانی که به بررسی تأثیرات جامعه بر مجموعه پیشین می‌پردازد.^۲

بدین ترتیب با دو رهیافت متفاوت روبه‌رو هستیم که با نام‌های گوناگون همیشه به تمایز پایه‌ای واحدی برمی‌گردند: از یک سو زبان، و از سوی دیگر جامعه؛ هیچ شیوه پژوهشی هم نمی‌تواند این دو مجموعه را از دیدگاهی واحد در نظر گیرد. جاشوا فیشمن نیز پس از معرفی مفصل «زبان‌شناسی اجتماعی»، گویی همین نظر را مطرح می‌سازد: «جامعه‌شناسی زبان برای کسی که جماعت‌های کوچک را بررسی می‌کند، همان اندازه مهم و جالب است که برای کسی که به بررسی جامعه‌های گسترده ملی و بین‌المللی می‌پردازد. جامعه‌شناسی زبان باید گذار از یک موقعیت تماس مستقیم به موقعیتی دیگر را توضیح دهد و باورهای مختلف و رفتارهای گوناگون گروه‌ها یا طبقات جامعه را در مورد زبان روشن کند. در مواردی باید بر گوناگونی انواع بسیار مشابه تأکید گذاشت؛ در موارد دیگر گوناگونی زبان‌های آشکارا متفاوت بررسی می‌شود.»^۳

بنابراین می‌بینیم که دیدگاه مسلط گرایش به آن دارد که زبان و جامعه را به مثابه دو واقعیت متمایز در نظر می‌گیرد، زبان را البته واقعیتی اجتماعی به حساب

1. *The Sociolinguistics of Society*, P. x.

2. Joše pedro Rona, A Structural view of sociolinguistics, 1970, cité par Humberto Lopez Morales, *Sociolinguistica*, Madrid, Gredos, 1989, P. 23-24.

3. Joshua Fishman, *Sociolinguistique*, Nathan-Labor, Paris-Bruxelles, 1971, P. 69.

آورد، ولی استقلالش را نگه دارد، یعنی استقلال زبان‌شناسی را حفظ کند. اومبرتو لوپس مورالس در این مورد نظر بسیار روشنی دارد و در بررسی‌های اختصاص یافته به زبان‌شناسی اجتماعی دو دسته بزرگ را متمایز می‌سازد: دسته اول - که به نظر او رواج بیشتری دارد به توصیف جنبه‌های زبانی جامعه می‌پردازد، و دسته دوم پدیده‌های زبانی را در پیوند با متغیرهای اجتماعی بررسی می‌کند. لوپس مورالس سپس می‌افزاید: «این تفاوت‌های چشم‌گیر از گزینش موضوع بررسی ناشی می‌شوند: زبان یا جامعه (... پذیرش زبان‌شناسی (اجتماعی) به مثابه رشته‌ای زبان‌شناختی هرگونه مباحثه را درباره موضوع آن بیهوده می‌سازد؛ این موضوع ممکن نیست چیزی جز زبان باشد. در تمام چنین پژوهش‌هایی زبان متغیر وابسته است. اما زبان در پژوهش‌هایی از یک نوع دیگر نیز نقش دارد. روشن است که در این جا دستور یا واژگان زبان، که مصالح تحلیل زبان‌شناسی هستند، دیگر مورد توجه نیستند، آن‌ها فقط عناصر منسجمی هستند که جزئی از ساختارهای اجتماعی گسترده‌تر به حساب می‌آیند.»^۱

در نظر او بی‌تردید پدیده‌هایی مرتبط با زبان وجود دارند که به بررسی جوامع مربوط می‌شوند، مانند تعداد زبان‌ها، کارکردهای آن‌ها و تعداد گویندگان‌شان. اما این موارد به توصیف جنبه زبانی جامعه برمی‌گردند که می‌توان آن را از جنبه‌های دیگری مثل دین، حقوق و هنرهای مردمی نیز توصیف کرد.

در تمام این مباحثات نوعی تشدید ستیزه آغازین، یعنی ستیزه میان میه و سوسور دیده می‌شود. در واقع هر چند آثار میه به هیچ‌وجه پاسخ‌گوی ادعاهای نظری او نیست، هر چند توانسته است ببیند که رهیافت اجتماعی نسبت به واقعیات زبانی فقط با برخورد انتقادی به زبان‌شناسی ساختاری نو پا امکان‌پذیر است، اما مسئله اصلی در همین ستیزه است: از یک سو دفاع از زبان‌شناسی‌ای

1. Humberto Lopez Morales, *Sociolingüística*, Madrid, Gredos, 1989, P. 25-26.

که در آغاز «زبان به خودی خود و برای خود» را بررسی می‌کند، و از سوی دیگر دفاع از زبان‌شناسی‌ای که تا بررسی واپسین پیامدهای تعریف زبان به مثابه واقعیت اجتماعی به پیش می‌رود.

مثال‌های تحلیل شده در فصل‌های پیشین نشان می‌دهند که مسائل متفاوت مورد بررسی این کتاب سخت درهم تنیده‌اند، احساسات زبانی گویندگان شهر ناریج دریافتنی نیستند مگر با توجه به جنسیت گویندگان، تلفظ ساکنان جزیره مارتاز و نیارد تشریح‌پذیر نیست مگر از رهگذر برخورد گویندگان در برابر جزیره، موقعیت زبانی بازار داکار نشان دهنده پدیده میانجی است، چند زبانگی فروشنندگان زیگنشور تابع جایگاهی اجتماعی است که از تعلق آنان به قوم ولوف یا پل حاصل می‌شود، رفتار زبانی چینی‌های نیوکاسل با شبکه‌های اجتماعی در برگیرنده آنان پیوندی تنگاتنگ دارد، و مانند آن‌ها. و بحثی که در فصل پیش درباره جامعه زبانی داشتیم نشان می‌دهد که اگر در چارچوب زبان یا جامعه باقی بمانیم، راه به جایی نمی‌بریم. به همین سبب تمایز میان زبان‌شناسی اجتماعی و جامعه‌شناسی زبان، رهیافت خرد و رهیافت کلان هیچ اعتبار نظری ندارد. البته چنین تمایزهایی ارزش روش‌شناختی دارند: می‌توان بر حسب مورد درباره گروه‌های بزرگ یا چندگوینده کار کرد، شیوه‌های تحقق یک متغیر یا تناوب رمزگانی را بررسی کرد، به تحلیل احساسات زبانی و صورت زبان‌های رایج پرداخت، آمار پدیدار شدن زبان‌ها در بازار زبانی را محاسبه یا نحو زبان را توصیف کرد، ولی تمام این رهیافت‌ها علم‌های جداگانه نیستند، زیرا موضوع واحدی دارند و همان‌گونه که در پایان فصل پیشین نوشته‌ایم، موضوع بررسی زبان‌شناسی فقط زبان یا زبان‌ها نیست، بلکه قلمرو اجتماعی در جنبه زبانی آن است. از این دیدگاه تمایز میان زبان‌شناسی اجتماعی و زبان‌شناسی، و به طریق اولی تمایز میان زبان‌شناسی اجتماعی و جامعه‌شناسی زبان موردی ندارد.

این دیدگاه بی‌تردید حاصل سلیقه (ترجیحی که ممکن است برای این یا آن تعریف از زبان‌شناسی و زبان‌شناسی اجتماعی قایل شویم) یا ایده‌ئولوژی نیست، بلکه نتیجه اشتغال خاطر به کلی متفاوتی است. آن چه در واقع در این جا مطرح است، قدرت توضیحی علم است. هر نظریه‌ای به همان نسبت که تعداد بیشتری از امور واقع را به بهترین وجه توضیح دهد، پرتوان‌تر است. برای آن که به آغاز این کتاب، یعنی به برداشت میه از زبان به مثابه واقعیت اجتماعی بازگردیم، روشن است که وظیفه‌ای که این برداشت برای علم زبان‌شناسی قایل شده بود (وظیفه‌ای که میه از پس انجام آن برنیامده است) توانایی توضیح تمام واقعیات زبان‌ها (اعم از واقعیات در زمانی یا هم زمانی) در پیوند مداوم با جامعه‌ای است که این زبان‌ها وسیله بیان آن هستند. دقت کنید که از توضیح سخن می‌گوییم و نه فقط توصیف. چرا که توصیف زبان‌ها و موقعیت‌های زبانی چیزی نسبتاً ساده است (هر چند بی‌تردید به نظریه‌ای نیاز دارد)، اما در هر حال در سطح واقعیات باقی می‌ماند و از نظر علمی ضعیف است. برای درک چند و چون این موقعیت‌ها و چند و چون تغییر زبانی، برخوردها و راهکارها، باید به سراغ ریشه - اجتماعی - پدیده‌ها رفت، و همین امر است که تقابل میان زبان‌شناسی و زبان‌شناسی اجتماعی را منسوخ می‌سازد.

فصل ششم

سیاست‌های زبانی

اهمیت هر علمی نه فقط با توجه به قدرت توضیحی، بلکه همچنین با توجه به سودمندی و کارآیی اجتماعی آن، به عبارت دیگر با توجه به کاربردهای ممکن آن سنجیده می‌شود. در فصل‌های پیشین گفتیم که زبان‌شناسی اجتماعی کاربردهای متعددی دارد. اما این کاربردها در عرصه‌ای بیشترین گسترش را یافته‌اند که به اقدام و مداخله در مورد زبان‌ها و مناسبات میان زبان‌ها در چارچوب دولت‌ها مربوط می‌شود.

در آغاز به دو تعریف می‌پردازیم. سیاست زبانی یعنی مجموعه‌ای از گزینش‌های آگاهانه درباره روابط میان زبان(ها) و زندگی اجتماعی؛ برنامه‌ریزی زبانی عبارت است از عملی ساختن مشخص سیاست زبانی، و به عبارتی گذار به عمل. هر گروهی می‌تواند سیاست زبانی تدوین کند: به عنوان مثال از «سیاست زبانی خانوادگی» سخن به میان می‌آید؛ همچنین می‌توان تصور کرد که جامعه‌ای (از کولی‌ها، یدیشی زبان‌ها و ناشنوایان) در کنگره‌ای گرد هم آیند تا درباره سیاست زبانی تصمیم‌گیری کنند. در عرصه‌ای به اهمیت عرصه مناسبات میان زبان و زندگی اجتماعی، فقط دولت قدرت و وسایل پرداختن به برنامه‌ریزی و

عملی کردن گزینش‌های سیاسی‌اش را دارد. به همین سبب بی‌آن‌که امکان‌پذیری سیاست‌های زبانی فرا مرزی (به عنوان مثال کشورهای فرانسوی زبان)، یا امکان سیاست زبانی مربوط به واحدهای کوچک‌تر از دولت (به عنوان مثال زبان‌های منطقه‌ای) را نفی کنیم، اساساً به معرفی نمونه‌های سیاست‌های زبانی ملی می‌پردازیم.

۱. دوشیوه اداره چند زبانتگی:

شیوه «درونی یا طبیعی» و شیوه «بیرونی یا ساختگی»

وقتی تعداد زبان‌های موجود در کره زمین را در نظر گیریم، ممکن است احساس کنیم که همه اوضاع فراهم آمده تا آدم‌ها حرف یکدیگر را نفهمند. با این همه، به رغم تعدد زبان‌ها که عده‌ای آن را نفرین بابل^۱ می‌دانند، ارتباط زبانی همه جا در کار است. در واقع دو نوع شیوه اداره چند زبانتگی وجود دارد: یکی حاصل عمل‌ها و عادت‌های اجتماعی است و دیگری نتیجه مداخله در این عمل‌ها و عادت‌ها. اولی که آن را اداره «درونی یا طبیعی» می‌نامیم، به نحوه حل مسائل ارتباطی‌ای مربوط می‌شود که انسان‌ها روزانه با آن‌ها روبه‌رو می‌شوند. در

۱. بابل Babel «در تورات، شهری در ناحیه‌ی بابل (بین‌النهرین)، که اخلاف نوح (که به یک زبان تکلم می‌کردند) بر آن شدند که در آن برجی بسازند (برج بابل) تا بدان وسیله به آسمان برسند. برای همین بلندپروازی، [در پی نفرین خداوند] چنان شدند که سخن یکدیگر را نمی‌فهمیدند (...). بعضی همین را توجیه تعدد زبان‌های جهان می‌دانند» (دایرة‌المعارف فارسی).

فصل‌های پیشین چندین نمونه از آن‌ها را دیده‌ایم. از جمله آن‌چه را «زبان‌های تقریبی» (بی‌جین‌ها) یا زبان‌های میانجی نامیده‌ایم، حاصل نمونه‌وار شیوه‌آدارة درونی چندزبانگی هستند. در این دو مورد در واقع ارتباط به یاری «آفرینش» یک زبان تأمین شده است و این آفرینش کم‌ترین ربطی به تصمیم‌گیری رسمی، و به هیچ قانون یا فرمانی ندارد و صرفاً حاصل عمل و عادت است.

به علاوه، این عمل و عادت فقط مسائل چندزبانگی را حل نمی‌کند. به عنوان مثال هر روزه در تمام زبان‌های دنیا برای نامیدن چیزهای (عین‌ها یا مفهوم‌های) مختلفی که تاکنون کسی از آن‌ها نام نمی‌برده است، واژگان جدیدی پدیدار می‌شوند. این واژه‌سازی خودانگیخته به ویژه در دوران استعماری در زبان‌های آفریقایی فعال بوده است. در واقع جامعه‌های مستعمره با تکنولوژی‌ها (خودرو، قطار، هواپیما...)، ساختارها (نظام اداری، بیمارستان...)، یا شغل‌های (افسر، پزشک، حاکم...) وارد شده از غرب روبه‌رو شده بودند که بایستی نامی برای آن‌ها پیدا کنند. بدین ترتیب می‌توان بررسی کرد که چگونه جمعیتی از توانش زبانی خود بهره می‌گیرد تا برای نامیدن مفاهیم جدید، واژگان تازه‌ای ابداع کند.

اما برخورد دیگری به مسائل چندزبانگی یا واژه‌سازی نیز وجود دارد: برخورد حکومت‌ها یا شیوه‌آدارة بیرونی (ساختگی). زبان‌شناسان، موقعیت‌ها و زبان‌ها را در آزمایشگاه‌ها تحلیل و توصیف می‌کنند، فرضیه‌هایی درباره‌آینده موقعیت‌ها، و پیشنهادهایی برای حل مسائل زبانی ارائه می‌دهند؛ سپس سیاست‌مداران این فرضیه‌ها و پیشنهادها را بررسی می‌کنند، گزینش‌هایی انجام می‌دهند و آن‌ها را به کار می‌بندند. در پایین به چند نمونه از این شیوه‌آدارة چندزبانگی اشاره خواهیم کرد، اما در آغاز باید خاطر نشان سازیم که این دورهیافت بسیار متفاوت‌اند و اگر گزینش‌های بیرونی راهی بر خلاف شیوه‌آدارة درونی یا احساسات زبانی گویندگان در پیش گیرند، مناسبات‌شان ممکن است ستیزه‌آمیز

گردد. به همین سبب به دشواری می‌توان زبانی ملی را به مردمی تحمیل کرد که آن را نمی‌خواهند یا می‌اندیشند که آن زبان تحمیلی در واقع زبان نیست بلکه لهجه است. همچنین اگر در جایی یک زبان میانجی رواجی گسترده داشته باشد، چندان منطقی نیست که بکوشیم زبانی را که در اقلیت است به جای زبان ملی تحمیل کنیم. بنابراین سیاست زبانی در عین حال مسائل نظارت دمکراتیک (نگذاریم که «تصمیم‌گیرندگان» هر کاری را به میل خود انجام دهند) و ارتباط متقابل میان تحلیل حکومت و تحلیل غالباً شهودی و شمی مردم از موقعیت‌ها را طرح می‌کند.

۲. تأثیر بر زبان

زبان‌ها، همان‌گونه که دیدیم، تغییر می‌یابند؛ آن‌ها تحت تأثیر ساختارهای درونی‌شان، تماس با دیگر زبان‌ها و برخوردهای زبانی دگرگون می‌شوند. اما همچنین می‌توان آن‌ها را از بیرون تغییر داد و صورت‌شان را دگرگون کرد. تأثیر بر زبان ممکن است هدف‌های متفاوتی داشته باشد که مهم‌ترین آن‌ها مدرن‌سازی زبان (در شیوه نگارش، واژگان)، «پالایش» زبان یا پاس‌داری از آن است.

۱. اصلاح خط در چین

می‌دانیم که زبان چینی به کمک حروف الفبا آوانویسی نمی‌شود [خط سنتی چینی یک نظام نوشتاری واژه‌نگار است] و برای نوشتن آن مجموعه‌ای از نشانه‌ها به کار می‌رود. این نشانه‌ها که بر خلاف حروف الفبا، بر پایه الگوی «تولید دوگانه» (ایجاد تعداد نامحدودی از واژگان به کمک تعداد محدودی از واج‌ها) منظم نشده‌اند، به ناگزیر بسیار زیاد هستند. آمار تخمینی این نشانه‌ها به قرار زیر است:

– ۶۷۶۳ نشانه پایه‌ای که حدود ۴۰۰۰ تا از آنها برای خواندن یا نگارش متن‌های ساده و روزمره بسیار رایج و ضروری‌اند («دیپلمه‌های» چینی باید این نشانه‌ها را یاد گرفته باشند)؛

– ۱۶۰۰۰ نشانه دیگر که افزون بر نشانه‌های پیشین چاپ تمام کتاب‌های قدیمی و جدید را ممکن می‌سازند (بدین ترتیب به حدود ۲۳۰۰۰ نشانه می‌رسیم)؛

– ۳۴۰۰۰ نشانه که کم‌تر به کار می‌روند و به نشانه‌های پیشین اضافه می‌شوند.^۱

هر یک از این نشانه‌ها از تعدادی خط ساخته شده که باید با نظم و ترتیبی تغییر ناپذیر ترسیم شوند: فلان خط پیش از بهمان خط، از چپ به راست یا از بالا به پایین و... در این‌جا مثال ساده‌ای را ذکر می‌کنیم، نشانه‌ای که واژه «گل» را آوانویسی می‌کند:



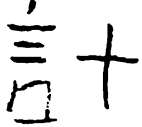



The image shows the Chinese character '花' (flower) written in black ink. The character is composed of several strokes. The top part consists of two short horizontal strokes, followed by a longer horizontal stroke. Below this is a vertical stroke that curves slightly to the right at the bottom. To the right of the vertical stroke is a short horizontal stroke. The character is written in a simple, clear style.

هفت خطی که این نشانه را می‌سازند باید به ترتیب زیر ترسیم شوند:

The image shows the seven strokes used to form the Chinese character '花' in order. The strokes are numbered 1 through 7. Stroke 1 is a short horizontal line. Stroke 2 is a short horizontal line. Stroke 3 is a short horizontal line. Stroke 4 is a longer horizontal line. Stroke 5 is a vertical line that curves slightly to the right at the bottom. Stroke 6 is a short horizontal line. Stroke 7 is a short horizontal line. The strokes are arranged in a sequence that shows how they are combined to form the character.

1. Zhou Youguang, Modernization of the Chinese Language, in *International Journal of the Sociology of Language*, n° 59, 1986.

نکته‌ای که بی‌درنگ به چشم می‌آید به مسائل یادگیری و یادسپاری ناشی از چنین نظامی برمی‌گردد، و نظام کمونیستی با هدف آسان‌سازی دست‌یابی مردم به نگارش، در سال ۱۹۵۵ به اصلاح شیوهٔ املا پرداخت: ۵۱۵ نشانه و ۵۴ حرف ساده شدند و از متوسط ۱۶ خط به متوسط ۸ خط کاهش یافتند. در این جا سه نمونه از این ساده‌سازی را می‌آوریم:

	نشانهٔ سنتی	نشانهٔ ساده شده
(اسب)		
محاسبه		
(ارابه، وسیلهٔ نقلیه)		

این ساده‌سازی که تعداد خط‌ها را تقلیل می‌دهد، یادگیری و یادسپاری نشانه‌ها را بی‌تردید آسان می‌سازد. اما در عین حال با نوعی کاهش معنایی همراه است. به عنوان مثال نشانهٔ سنتی برای «محاسبه» از سمت چپ با نشانهٔ «گفتار» و از سمت راست با نشانهٔ «ده» ساخته شده که به معنای کلی «گفتن شماره‌ها از یک تا ده» است، معنایی که دیگر در نشانهٔ ساده شده آشکار نیست.

۲. مداخله در مورد واژگان زبان

برنامه‌ریزی زبانی هنگامی ممکن است ساختن واژگان را دربرگیرد که زبان فاقد بعضی از کلمات باشد یا بخواهیم واژگانی را جایگزین واژگان دیگر کنیم.

در مورد اول با واژه‌سازی روبه‌رو هستیم. هنگامی که زبانی تغییر پایگاه می‌دهد و به عنوان مثال به زبان آموزش بدل می‌شود، باید برایش واژگان لازم برای این نقش ساخته شود: اصطلاحات دستوری، واژگان ریاضی، شیمی و... این مثال شاخص در موقعیت‌های پس از استعماری به وفور دیده می‌شود و این واژه‌سازی بیرونی در صورتی ممکن است با واژه‌سازی درونی در ستیز قرار گیرد که در برابر واژگان جدید پیشنهادی برنامه‌ریزان، واژگانی وجود داشته باشد که گویندگان در عمل و عادت خودشان آن‌ها را ساخته‌اند.^۱

مثال مناسب مورد دوم، ترکیه است. در ۱۹۲۳ مصطفی کمال که به یاری جنبشی غیردینی و ملی‌گرایانه به ریاست جمهوری رسیده بود، همگام با رشته‌ای از اصلاحات اقتصادی، «انقلاب زبانی» (دیل دوریمی) را نیز آغاز کرد. هدف این انقلاب مدرن‌سازی زبان ترکی و حذف تمام تأثیرات اسلامی و عثمانی از آن بود؛ مهم‌ترین تصمیماتی که گرفته شدند، عبارت بودند از:

– جایگزینی الفبای عربی (که دوازده مصوت زبان ترکی را به خوبی نشان نمی‌داد) با الفبایی الهام گرفته از الفبای لاتینی (الفبای جدید را مجلس ملی ترکیه در ۱۹۲۸ تصویب کرد)؛

– حذف آموزش زبان عربی و فارسی در مدارس (۱۹۲۹)؛

– جایگزینی منظم واژگان قرض گرفته از عربی یا فارسی با واژگان ترکی

اصیل (در ۱۹۳۲ کمیسیون ویژه‌ای برای این کار ایجاد شد)؛

– تقاضا از شهروندان ترک برای برگزیدن نام ترکی اصیل: به عنوان مثال

مصطفی کمال خود را به آتا ترک، «پدر ترکیه»، تغییر داد.^۲

1. Louis-Jean Calvet, *La guerre des langues et les politiques linguistiques*, Paris, Payot, 1978, 234-245.

2. L. Bazin, *La re-forme linguistique en Turquie*, in *La re-forme des langues, histoire et avenir*, t. 1, Hambourg, Buske Verlage, 1985.

۳. معیار سازی زبان: مثال نروژ

هنگامی که نروژ پس از سه قرن تسلط دانمارک (۱۵۲۳-۱۸۱۴)، پیش از کسب استقلال زیر سلطه سوئد درآمد، موقعیت زبانی‌اش پیچیده بود. زیرا در آن‌جا زبان دانمارکی ادبی (که در مدارس آموزش داده می‌شد)، نوعی زبان معیار شهری و گویش‌های مختلف همزیستی داشتند و پیشنهاد‌های بسیاری برای ایجاد زبانی حقیقتاً نروژی عرضه می‌شدند. نخست زبان دانمارکی (dansk) را در برابر زبان نروژی (norsk) قرار دادند، سپس ریکس‌مول (rigsmaal = زبان کشور) را در برابر لانس‌مول (Landsmaal = زبان ملی)، و سرانجام بوک‌مول (bokmaal = زبان کتابی) را در برابر نونورسک (nynorsk = نروژی نو). در پس این نام‌گذاری‌ها واقعیت‌های متغیری وجود دارند: ریکس‌مول و سپس بوک‌مول نزدیک‌ترین زبان به زبان دانمارکی هستند اما لانس‌مول و سپس نونورسک نشان‌دهنده زبانی هستند که کوشش می‌شود بر مبنای گویش‌های مختلف کشور به زبان معیار بدل شود. این معیارسازی در اساس املائی زبان را در برمی‌گیرد و مجلس نروژ به طور پیاپی اصلاحات نگارشی (۱۹۰۷، ۱۹۱۳، ۱۹۱۶، ۱۹۲۳، ۱۹۳۴، ۱۹۳۶، ۱۹۳۸، ۱۹۴۱، ۱۹۴۵...) مختلفی را تصویب کرد که هر بار با گزینش‌های سیاسی متفاوتی انطباق داشته است؛ مدافعان لانس‌مول بیشتر به راست‌گرایش دارند و طرفداران نونورسک به چپ؛ اولی‌ها هوادار زبانی نزدیک‌تر به دانمارکی هستند و دومی‌ها طرفدار زبانی مردمی.

این دو زبان هنوز نیز همزیستی دارند؛ مدارس می‌توانند کتاب‌های درسی را با املائی این یا آن زبان برگزینند؛ روزنامه‌ها نیز یکی از آن‌ها را به کار می‌برند، اما یک همه‌پرسی (گالوپ، ۱۹۴۶) نشان داده که مردم بیشتر طرفدار تلفیق لانس‌مول و نونورسک بوده‌اند: در این‌جا نیز احساسات زبانی، سیاست‌زبانی «خود انگیخته»، یعنی درونی، با گزینش‌های برنامه‌ریزان، یعنی گزینش‌های بیرونی،

تفاوت داشته‌اند. در واقع این برنامه‌ریزان بیشتر از مردم به متمایز ساختن زبان نروژی از دانمارکی تمایل داشته‌اند. بنابراین می‌بینیم که سیاست زبانی ممکن است کارکرد نمادین و ایدئولوژیکی گسترده‌ای داشته باشد: موضوع اساسی در نروژ پاک‌سازی نشانه‌های تسلط دانمارک از زبان و تأکید بر وجود ملت نروژ از رهگذر وحدت زبانی است.

۳. تأثیر بر زبان‌ها

در موقعیت‌های چندزبانگی دولت‌ها گاهی به تقویت این یا آن زبان می‌پردازند که تاکنون زیر سلطه بوده است، یا برعکس پایگاهی را که زبانی دیگر از آن بهره‌مند است می‌گیرند، و خلاصه پایگاه و کارکردهای اجتماعی زبان‌های موجود را دگرگون می‌سازند. در این جا دو نمونه از این نوع مداخله را به ترتیب معرفی می‌کنیم: گزینش زبان ملی و «بازیابی» یک زبان

۱. گزینش زبان ملی: مالزی

هنگامی که اندونزی در میانه دهه ۱۹۴۰ به استقلال دست یافت، تصمیم گرفت به عنوان زبان ملی، زبان مالایایی را برگزیند که زبان میانجی عمدتاً رایج در بندرها و بازارها بود. در آن هنگام رایج‌ترین زبان در اندونزی زبان جاوه‌ای بود و علاوه بر آن دویست گویش مختلف وجود داشت که در هفده مجموعه گروه‌بندی شده بودند. اما امتیاز چنین گزینشی آن بود که نقش زبان رسمی را به

زبانی می‌داد که به قوم خاصی تعلق نداشت و پیشگیری از مجادلات و ستیزه‌های قومی را ممکن می‌ساخت. این سیاست که نوعی مداخله آشکار بیرونی در زبان‌ها بود، با تأثیرگذاری بر زبان همراه شد. در واقع می‌بایست برای زبان مالایی (که نام جدیدش bahasa indonesia «زبان اندونزیایی» شده بود) واژگانی مناسب با نقش‌های جدیدش تدوین شود. برای رسیدن به این هدف راهکار «آسیایی ساختن» واژگان در پیش گرفته شد: در درجه اول گزینش واژه‌ای موجود در زبان اندونزیایی، سپس گزینش واژه از یکی از دیگر زبان‌های مجمع‌الجزایر در صورت وجود نداشتن آن در اندونزیایی، بعد گزینش واژه از یک زبان آسیایی دیگر، و در آخرین مرحله، گرفتن واژه از یک زبان بین‌المللی اروپایی.^۱

بدین ترتیب بود که در عرصه سیاسی واژه محلی تر swantatra را به autonomie (خودمختاری) ترجیح دادند که در گفتار اهالی بسیار رایج بود؛ در عرصه علمی نیز برای نامیدن اتم، واژه عربی ذره را به واژه بین‌المللی قرض گرفته از یونانی ترجیح دادند: واژه‌سازی در این جا، مانند شیوه نگارش در مثال مربوط به نروژ، معانی ضمنی ایده‌نولوژیکی گسترده‌ای داشته است.

۲. «بازیابی»^۲ یک زبان: زبان کاتالان

مورد کاتالونیا از آن جهت شاخص است که کار زبان‌شناسان، سیاست‌زبانی و سیاست به معنای خاص کلمه در آن سخت در هم آمیخته‌اند.

1. S. Takdir Alisjahbana, *Language planning for modernization, the case of Indonesian and Malaysian*, Mouton, 1976.

۲. زبان‌شناسان کاتالونایی مفهوم به‌هنجارسازی را به کار می‌برند که من از به کار بردنش خودداری می‌ورزم، زیرا این مفهوم از نظریه به ایده‌نولوژی منحرف‌گشته (کارهای لیوئیس آراسیل) و به علاوه ممکن است نوعی جزم‌اندیشی را در برداشته باشد. به‌هنجار ساختن مستلزم آن است که بدانیم چه چیزی به‌هنجار است...

موقعیت کاتالونیا در دوران فرانکو را شارل فرگوسن به عنوان نمونه دو زبان‌گویی برگزیده است: زبان کاستلیانو (اسپانیایی) بی‌تردید زبان مسلط (یا به گفته فرگوسن «گونه‌الای زبان») بوده است و کاتالان زبان زیر سلطه («گونه‌پست»). در برابر این موقعیت، زبان‌شناسان کاتالونیایی (به ویژه لیونیس آراسیل و ر. نینیولس) در آغاز بر مبنای موقعیت ویژه کاتولونیا به نقد نظری مفهوم دو زبان‌گویی پرداخته‌اند: همان‌گونه که در فصل ۲ اشاره شد، فرگوسن و فیشر در واقع به محو ساختن ستیزه‌های خاص موقعیت‌های دو زبان‌گویی و به توجیه و عادی جلوه دادن موقعیت سلطه‌گری گرایش داشته‌اند. اما در این‌جا باید خاطر نشان کرد که عبارت «زبان زیر سلطه» (مانند عبارت «زبان مسلط») نوعی استعاره است: در واقع افراد، و نه زبان‌ها، سلطه‌گر (یا زیر سلطه) هستند. پس از مرگ فرانکو، کاتالونیا خودمختاری به دست آورد و حکومتش کار زبان‌شناسان را تداوم بخشید و نهادهایی را برای تغییر موقعیت زبانی به وجود آورد. در ماده ۳ قانون اساسی اسپانیا در سال ۱۹۸۷ تمایزی میان زبان رسمی دولت و زبان‌های رسمی جامعه‌های خودمختار آمده است و به ویژه در این قانون زبان دولت، دیگر زبان اسپانیایی نامیده نشده، بلکه زبان کاستلیانو نام گرفته تا با این تغییر معنایی نشان دهد که در اصل، زبان کاستلیانو مورد نظر بوده است نه زبان اسپانیا. در همین قانون اساسی، در ماده ۳ قانون خودمختاری کاتالونیا تصریح شده است که:

«۱. زبان ویژه کاتالونیا، کاتالان است.

«۲. زبان کاتالان زبان رسمی کاتالونیا، و زبان کاستلیانو زبان رسمی دولت

اسپانیا است.»

در این چهارچوب قضایی کاملاً مشخص است که «بازیابی» زبان کاتالان در کاتالونیا صورت می‌پذیرد. در ۱۹۸۳ قانون «به‌هنجار سازی زبانی» از جمله مقرر

می‌دارد که تمام شاگردان مدارس (یعنی شاگردان کاتالونیایی یا غیر کاتالونیایی) باید دو زبان را یاد بگیرند و فعالیت‌های بازرگانی، تبلیغاتی یا ورزشی باید به زبان کاتالان باشند.

همان‌گونه که هانری بویه خاطر نشان می‌کند، هدف تمام این برنامه‌ریزی، برقراری نوعی دوزبانگی غیر دو زبان‌گونه در کاتالونیا بوده است.^۱ این برنامه‌ریزی همچنین در عرصه محیط زبانی (نوشته‌های کنار جاده‌ها، نوشته‌های رسمی) مداخله کرده و به کارهای زبان‌شناسان اجتماعی، که پژوهش‌های‌شان را درباره موقعیت دوزبانگی افزایش داده‌اند، یاری رسانده است. برای ترسیم سیر تحول این موقعیت می‌توان پاسخ‌هایی را که در دو سر شماری در سال‌های ۱۹۷۵ و ۱۹۸۶ به پرسش‌های مربوط به شناخت زبان کاتالان داده شده است، مقایسه کرد:^۲

کسانی که کاتالان را نمی‌فهمند	کسانی که کاتالان را می‌فهمند	کسانی که کاتالان را می‌فهمند	کسانی که به کاتالان حرف می‌زنند	کسانی که به کاتالان می‌نویسند	
٪۲۵/۷	٪۷۴/۳	٪۷۴/۳	٪۵۳/۱	٪۱۴/۵	۱۹۷۵
٪۱۱	٪۹۰/۳	٪۹۰/۳	٪۵۹/۸	٪۳۰/۱	۱۹۸۶

می‌بینیم که در تمام عرصه‌ها (فهمیدن، کاربرد گفتاری، کاربرد نوشتاری) زبان کاتالان پیشرفت‌ناپذیری داشته است. و این مثال در حکم نوعی بهینه‌سازی سیاست زبانی است، زیرا تأثیر بر زبان‌ها، و کوشش برای ساختن دو زبانگی غیر دو زبان‌گونه را در این جا نمی‌توان به مثابه مداخله‌ای صرفاً زبانی در نظر گرفت: کاتالونیا برای استقرار خودمختاری به این سیاست زبانی نیاز داشته است و آینده حکومت خودمختار نیز به پیروزی یا شکست این «بازیابی» بستگی دارد.

1. Henri Boyer, *Éléments de sociolinguistique*, Paris, Dunod, 1991.

2. *Ibid.*, P. 133.

و از این نکته به چند ملاحظه صرفاً نظری می‌رسیم که پایان‌بخش این بحث هستند. در واقع می‌توان پرسید که خود اندیشه سیاست و برنامه‌ریزی زبانی، از حیث خصوصیات زبان و پیوندهایش با جامعه، مستلزم چه چیزهایی است؟ به عبارت دیگر: برای این که سیاست زبانی امکان‌پذیر گردد، زبان باید چه خصوصیتی داشته باشد؟ در تمام طول این کتاب دیدیم که زبان‌شناسی اجتماعی فقط در صورتی ممکن است به نحوی منسجم شکل بگیرد که به نفی گسستی پردازد که ساخت‌گرایی بین زبان به مثابه ابزار ارتباط، و وضعیت کاربرد آن ایجاد کرده است. راه حل ما برخورد معکوس به این مسئله است و در عبارت زیر خلاصه می‌شود: موضوع بررسی زبان‌شناسی فقط زبان یا زبان‌ها نیست، بلکه قلمرو اجتماعی در جنبه زبانی آن است. در نتیجه، این سیاست زبانی که در حکم زبان‌شناسی اجتماعی کار بسته است ممکن نیست چیزی جز مداخله در جامعه از رهگذر زبان‌ها باشد. در این صورت چنین سیاستی مستلزم آن است که زبان دو خصوصیت داشته باشد:

– توانایی تغییر درونی که تاریخ زبان‌ها گواه آن است: تمام زبان‌ها در طول زمان تغییر می‌یابند؛

– توانایی تغییر بیرونی، یعنی تغییر در مناسبات میان زبان‌ها: مورد زبان اندونزیایی یا کاتالان که در این جا به طور خلاصه معرفی شدند نیز مؤید این امر هستند.

اما سیاست زبانی همچنین مستلزم آن است که این تغییرات حاصل عملی بیرونی نیز باشند و انسان بتواند آگاهانه زبان، مناسبات میان زبان‌ها، و در نتیجه موقعیت اجتماعی را دگرگون سازد. هنگامی که به موقعیت‌های متعددی می‌اندیشیم که در آن‌ها تسلط اجتماعی در عرصه زبانی بیان می‌شود، درمی‌یابیم که موضوع این پیش فرض بسیار گسترده است. اما این موضوع فقط عملی

نیست، بلکه نظری نیز هست، زیرا هرگونه مداخله‌ای در زبان‌ها و در موقعیت‌های زبانی پیوندی تنگاتنگ با تحلیل پیشاپیش از این زبان‌ها و موقعیت‌ها دارد.

نتیجه گیری

بسیاری از پژوهش‌گران شکست کسانی را که کوشیده‌اند تعریفی از زبان‌شناسی اجتماعی ارائه دهند خاطر نشان کرده‌اند. اما علت این شکست روشن است: در تمام موارد این نویسندگان کوشیده‌اند زبان‌شناسی اجتماعی را با توجه به زبان‌شناسی تعریف کنند. اما باید این تعریف را برعکس کرد. اگر این نکته بسیار پذیرفته را جدی بگیریم که زبان واقعیت (یا محصولی) اجتماعی است، آن‌گاه زبان‌شناسی ممکن نیست جز به مثابه بررسی قلمرو اجتماعی در جنبهٔ زبانی آن تعریف شود. و زبان‌شناسی اجتماعی نیز ممکن نیست جز به صورت زبان‌شناسی عام تعریف گردد. تمام عیب‌های معنایی این پیشنهاد آشکار است. چنین پیشنهادی در واقع ما را به تعریف دو زبان‌شناسی وا می‌دارد: زبان‌شناسی ۱ (به عنوان مثال تعریف حاصل از ساخت‌گرایی و زبان‌شناسی زایشی)، و زبان‌شناسی ۲ که از تعریف بالا ناشی می‌شود. اما بدین ترتیب زبان‌شناسی ۱ دیگر هیچ علت وجودی‌ای نخواهد داشت جز این که آن را به مثابه بخشی از زبان‌شناسی اجتماعی در نظر بگیریم که طرز کار درونی زبان‌ها را توصیف خواهد کرد. و تازه

قطعی نیست که چنین انتزاعی (طرز کار درونی زبان و زبان‌ها، بدون توجه به واقعیت اجتماعی آن‌ها) حتی پذیرفتنی باشد.

به همین سبب است که نتیجه‌گیری این کتاب به چیزی اندک، به صرف یک نوآوری در شیوه نگارش خلاصه می‌شود. در واقع وقتی فکر کنیم که زبان‌شناسی اجتماعی، زبان‌شناسی را در برمی‌گیرد، به دشواری می‌توانیم این دو واژه را به کار بریم، و می‌دانیم که عادت‌های واژگانی ماندگارند. به همین سبب در عنوان این کتاب با استفاده از پراتنز به یک نوآوری کوچک دست می‌زنیم: زبان‌شناسی (اجتماعی). معنای این پراتنز برخوانندگان روشن است: آن را همراه با واژه درونش می‌توان حذف کرد. اما برای آن که از نو بتوانیم علم بررسی‌کننده قلمرو اجتماعی در جنبه‌ی زبانی آن را زبان‌شناسی بنامیم، باید منتظر باشیم که زبان‌شناسی ۲، زبان‌شناسی ۱ را در خود جذب کرده باشد. زیرا بی‌تردید تدوین توصیفات روشن‌گر این پیشنهاد کاری است که باید در آینده صورت گیرد. زبان‌شناسی (اجتماعی) علمی در حال شکل‌گیری است.

- Basil Bernstein, *Langage et classes sociales*, Paris, Ed de Minuit, 1975.
- Pierre Bourdieu, *Ce que parler veut dire*, Paris, Fayard, 1982.
- William Bright (ed.), *Sociolinguistics*, Proceedings of the UCLA Sociolinguistics Conference, La Haye, Paris, Mouton, 1966.
- Louis-Jean Calvet, *Les Langues véhiculaires*, «Que sais- je?», n° 1916, 1981.
- Louis-Jean Calvet, *La guerre des langues*, Paris, Payot, 1987.
- Ralph Fasold, *The Sociolinguistics of Society*, Oxford, Blachwell, 1984.
- Raph Fasold, *The Sociolinguistics of Language*, Oxford, Blackwell, 1990.
- John Gumperz, *Discourse Strategies*, Cambridge, University Press, 1982.
- William Labov, *sociolinguistique*, Paris, Ed. de Minuit, 1976.
- William Labov, *Le parler ordinaire*, t. 1 et 2, Paris, Ed. de Minuit, 1978.
- Humberto Lopez Morales, *Sociolinguistica*, Madrid, Gredos, 1989.
- Lesley Milroy, *Language and Social Networks*, Londres, Blackwell, 1980.
- Peter Trudgill, *Socilinguistics*, Harmondsworth, Middlesex, Penguin Books, 1974.

Contexte	بافت		
re'cupe'ration	بازیابی		
attitude	برخورد		
Planification	برنامه‌ریزی	واژه‌نامه فارسی به فرانسوی	
bioprogramme	برنامه زیستی		
normalisation	بهنجارسازی		۱
optimisation	بهینه‌سازی	liaison	اتصال
exte'riorite'	بیرون‌بودگی	europe'ocentrisme	اروپامحوری
in vitro	بیرونی (ساختگی)	me'taphore	استعاره
intersticielle	بین‌بافتی	gestuelle	اشاره‌ای
		terminologique	اصطلاح‌شناختی
		hiatus	التقای مصوت‌ها
statut	پایگاه	mode'le	الگو
proble'matique	پرسش‌واره	fait	امر
verbosite'	پرگویی	graphie	املا
heuristique	پژوهشی	apprentissage	آموختن
pidgin	پی‌جین (زبان آمیخته)		آمیختگی زبان‌ها
corpus	پیکره	me'lange de langues	
	پیکره زبانی	organique	اندام‌وار
continuum	پیوستار	anthropologie	انسان‌شناسی
enchai'nement	پیوستگی	son	آوا
		phone'tique, phonique	آوایی
emphatique	تأکیدی	intonation	آهنگ
interfe'rence	تداخل (زبانی)	ide'ologique	ایدئولوژیکی
hypercorrection	تصحیح افراطی		ب

	ح	hypocorrection	تصحیح تفریطی
		variationiste	تغییرگرا
chamatique	حامی (زبان)	dichotomie	تقسیم دوگانه
	خرد زبان‌شناختی - اجتماعی	monoge'ne'tique	تک تباری
	(رهیافت)	monolinguisme	تک زبانگی
microsociologique		monolingue	تک زبانه
	د	alterance	تفاوت
signifiant	دال	alterance codique	تناوب رمزگانی
	در زمانی (تاریخی)	variation	تنوع
diacronie-diacronique		compe'tence	توانش (زبانی)
diastratique	در گروهی (اجتماعی)		چ
diatopique	در مکانی (جغرافیایی)	socialisation	جامعه‌پذیری
in vivo	درونی (طبیعی)		جامعه (قلمرو) زبانی
phonologie	دستگاه صوتی	communaute' linguistique	
	دستور زایشی	dogmatisme	جزم‌اندیشی
grammaire ge'ne'rative			چ
aspiration	دمش	polyge'ne'tique	چند تباری
diglossique	دو زبان‌گونه	multisocie'tale	چند جامعه‌گی
diglossie	دو زبان‌گونه‌گی	plurilinguisme	چند زبانگی
bilinguisme	دو زبانگی	plurilingue	چند زبانه
bilingue	دو زبانه		
	ر	multilingualle	چند زبانی
	رابطه متقابل	pluri-individuel	چند فردی
	interaction, interrelation	multidialectale	چند گویشی
strate'gie	راهکار	quadrilingue	چهار زبانه

structuralisme	ساخت‌گرایی	code	رمزگان
simplification	ساده‌سازی	code e'labore'	رمزگان گسترده
semitique	سامی (زبان)	code restreint	رمزگان محدود
locuteur	سخن‌گو	psychologisme	روان‌شناسی زبان
	ش	approche	رهیافت
urbanisation	شهرگستری		ز
	ص	langue	زبان
		langue mixte	زبان آمیخته
morphologie	صرف	langue approximative	زبان تقریبی
	ط	argot	زبان حرفه‌ای
csassipication	طبقه‌بندی	sabir	زبان سایر
	ع	ge'ne'rativisme	زبان‌شناسی زایشی
ge'ne'ralite'	عامیت		زبان عامیانه، زبان حرفه‌ای
	عصب‌شناسی زبان	charabia	زبان یاء‌جوج و مأجوج
neurolinguistique		castillan	زبان کاستلیانو
	غ	vernaculaire	زبان محلی
		Lingua franca	زبان میانجی
bon usage	غلط‌نویسیم		زبان نزدیک به زبان تقریبی
	ف	approximation d'approximation	
modal	فعل وجهی	jargon	زبان ویژه
flamande	فلاندري (زبان)	sociolinguistique	زبانی - اجتماعی
	ق	yidish	زبان یدیش
		syntagme	زنجیره
emprunt	قرض‌گیری (زبانی)		س
straticiation	قشربندی		
ethnographie	قوم‌شناسی	structure'	ساختارمند

pole´mique	مجادله، مجادله آمیز		
interlocuteur	مخاطب		ی
modernisation	مدرن سازی		کامی شده palatalise´
signifie´	مدلول	creol	کریول (زبان)
centralisation	مرکزگرایی		ی
	مصوت های کوتاه پسین غیرگرد		
voyelles basses d'arrie´re non		galicienne	گالیسیایی (زبان)
	arrondies	enonce´	گزاره
	مصوت های کوتاه پسین گرد	transformation	گشتار
voyelles basses d'arrie´re		parler, parole	گفتار
	arrondies	variante	گونه
se´mantique	معناشناختی		گونه پست زبان
se´mantique (1a)	معناشناسی	varie´te´ basse	
standardisation	معیار سازی		گونه والای زبان
nationaliste	ملی گرا (یانه)	varie´te´ haute	
re´gionalisme	منطقه گرایی		گویش dialect
ve´hiculaire	میانجی		گویش فردی idiolecte
	میزان میانجی گری		گوینده á سخن گو
taux de vehicularite´			ل
	ن		
	ناسیونالیست á ملی گرا	accent	لحن
syntaxe	نحو	patois	لهجه محلی
ve´larise´	نرم کامی شده		لینگوا فرانکا á زبان میانجی
langage	نطق (قوه)		م
fluctuation	نوسان	variable	متغیر

syllabe	هجاء		
syllabation	هجاءبندى		و
corre`lation	همبستگى	phone`me	واج
synchrone	همزمانى	phonologique	واج‌شناختى
norme	هنجار	ne`ologie	واژه‌سازى
		lexicographie	واژه‌نگارى
me`morisation	يادسپارى	diphonge	واكهٔ مركب دوآوايى
	يادگيرى آموختن		ه
japhe`tique	يافئى (زبان)		

آموختن، فراگیری، یادگیری

apprentissage

approche رهیافت

زبان نزدیک به زبان تقریبی

approximation d'approximation

زبان حرفه‌ای، زبان عامیانه

واژه‌نامهٔ فرانسوی به فارسی

argot	centralisation	مرکزگرایی
aspiration	chamitique	حامی (زبان)
attitude	charabia	زبان یا جوج و مأجوج
bilingue	classification	طبقه‌بندی
bilinguisme	code	رمزگان، کُد
bioprogramme	code e'labore'	رمزگان گسترده
	code restreint	رمزگان محدود
bon usage		جامعه (قلمرو) زبانی
castillan	communaute' linguistique	
ge'ne'ralite'	compe'tence	توانش (زبانی)
ge'ne'rativisme	contexte	بافت، زمینه
gestuelle	continuum	پیوستار
	corpus	پیکره، پیکرهٔ زبانی
grammaire ge'ne'rative	corre'lation	همبستگی
graphic	creol	کریول (زبان)
heuristique	diacronie	در زمانی
hiatus	diacronique	در زمانی
hypercorrection	accent	لحن، لهجه
hypocorrection	alterance	تناوب
	alterance codique	تناوب رمزگانی
ide'ologique	anthropologie	انسان‌شناسی

flamande	فلاندری (زبان)	idiolecte	گوش فردی
fluctuation	نوسان		رابطه متقابل، کنش متقابل
galicienne	گالیسیایی (زبان)	interaction	
monolingue	تک‌زبان	interfe´rence	تداخل (زبانی)
monolinguisme	تک‌زبانگی	interlocuteur	مخاطب، هم‌صحبت
morphologie	صرف	interrelation	رابطه متقابل
multidialectale	چندگوشی	intersticielle	بین‌بافتی
multilinguale	چند‌زبانی	intonation	آهنگ
multisocie´tale	چند‌جامعگی	in vitro	بیرونی (ساختگی)
	ملی‌گرا(یانه)، ناسیونالیست	in vivo	درونی (طبیعی)
nationaliste		dialect	گوش
ne´ologie	واژه‌سازی	diastratique	در گروهی (اجتماعی)
	عصب‌شناسی‌زبان	diatopique	در مکانی (جغرافیایی)
neurolinguistique		dichotomie	تقسیم دوگانه
normalisation	به‌نجار‌سازی	diglossie	دو‌زبان‌گونگی
norme	هنجار	diglossique	دو‌زبان‌گونه
optimisation	بهینه‌سازی		مصوت دو‌آوایی، واکه مرکب
organique	اندام‌وار	diphongue	
palatalise´	کامی شده	dogmatisme	جزم‌اندیشی
parler	گفتار	emphatique	تأکیدی
parole	گفتار	emprunt	قرض‌گیری (زبانی)
patois	لهجه محلی	enchai´nement	پیوستگی
phone´me	واج	enonce´	گزاره
phone´tique	آوایی	ethnographie	قوم‌شناسی
japhe´tique	یافتی (زبان)	europe´ocentrisme	اروپا‌محوری
jargon	زبان ویژه	exte´riorite´	بیرون‌بودگی
langage	زبان‌نطق (قوه)	fait	امر، واقعیت

زبان شناسی اجتماعی، زبانی -	langue	زبان
sociolinguistique	اجتماعی	زبان تقریبی
son	آوا، صدا، صوت	langue d'approximation
standardisation	معیار سازی	lingua franca
statut	پایگاه	زبان میانجی
strate'gie	راهکار	langue mixte
stratification	قشر بندی	lexicographie
structuralisme	ساخت گرایی	liaison
structure'	ساختار مند	زبان میانجی، لینگوا فرانکا
syllabation	هجابندی	lingua franca
syllabe	هجا	locuteur
synchrone	همزمانی	سخن گو، گوینده
syntagme	زنجیره	زبان شناسی اجتماعی کلان
syntaxe	نحو	macrosociologique
	میزان میانجی گری	آمیختگی زبانها
taux de vehicularite'		melange de langues
terminologique	اصطلاح شناختی	me'morisation
transformation	کشتار	یاد سپاری
phonique	آوایی	me'taphore
	دستگاه صوتی، واج شناسی	استعاره
phonologie		زبان شناسی اجتماعی خرد
phonologique	واج شناختی	microsociologique
pidgin	پی جین (زبان آمیخته)	modal
planification	برنامه ریزی	فعل وجهی
pluri-individuel	چند فردی	mode'le
plurilingue	چند زبانه	الگو
plurilinguisme	چند زبانی	modernisation
		مدرن سازی
		monoge'ne'tique
		تک تباری
		semitique
		سامی (زبان)
		signifie'
		مدلول
		ساده سازی، ساده شدن
		simplification
		جامعه پذیری
		socialisation

variation	تنوع، گوناگونی	pole´mique	مجادله، مجادله‌آمیز
variationiste	تغییرگرا، تنوع‌گرا	polyge´ne´tique	چند تباری
varie´te´ basse	گونه پست زبان	proble´matique	پرسش‌واره
varie´te´ haute	گونه والای زبان		روان‌شناسی زبان
ve´hiculaire	میانجی	psycholinguistique	
ve´larise´	نرم‌کامی شده	quadrilingue	چهارزبانه
verbosite´	پرگویی	re´cupe´ration	بازیابی
vernaculaire	زبان محلی	re´gionalisme	منطقه‌گرایی
voyelles basses	d'arrie´re	sabir	زبان سایبر
	arrondies	se´mantique	معناشناختی، معنایی
	مصوت‌های کوتاه پسین‌گرد	se´mantique (la)	معناشناسی
voyelles basses	d'arri´ere	statut	پایگاه
non arrondies		urbanisation	شهرگستری
	مصوت‌های کوتاه پسین غیرگرد	variable	متغیر
yiddish	زبان یدیش	variante	گونه

از همین نویسنده

در انتشارات Payot

Roland Barthes, un regard politique politique sur le signe, 1973.

Linguistique eet colonialisme, petit traite´ de glottophagie, 1974.

Pour et contre Saussure, 1975.

La production re´volutionnaire: slogans, affiches, chansons, 1976.

Les jeux de la socie´te´, 1978.

Langue, corps, socie´te´ 1978.

Langue, corps, socie´te´, 1981.

L'automne a´ Canton, 1986.

La guerre des langues et les politiques linguistiques, 1987.

Histoires de mots, 1993.

Les noix de la ville, introduction a´ la sociolinguistique urbaine, 1994.

در انتشارات Seuil

Cent ans de chanson francaise (en collaboration), 1972.

Aux Edition seghers, coll. «poe´sie et chanson»

Pauline Julien, 1974.

Joan pau Verdier, 1976.

در انتشارات Presses Universitaires de France

Les sigles, 1980.

Les langues vehiculaires, 1981.

La tradition orale, 1984.

L'argot, 1994.

در انتشارات Lieu commun

Georges Brassens, 1990.

در انتشارات Lieu commun

L' Europe et ses langues, 1993.

انتشارات نقش جهان منتشر کرده است
* * *

درآمدی بر جامعه‌شناسی آموزش و پرورش

محمد شرکاوی

ترجمه:
محمدجعفر پوینده

مدرنیته و مدرنیسم

سیاست، فرهنگ و نظریه اجتماعی

آنتونی گیدنز، یورگن هابرماس، کریشان کومار، راجر اسکراتن، ملکم برادبری،
آلن سوئینگ وود، جیمز اف بومن، زیگموند بامن، تونی پینکنی،
پیتر آزبورن، دیک هاوارد، داگلاس کلنر، دیوید هلد،
ژانت ولف، جیمز بی. کریس

ترجمه و تدوین
حسینعلی نوذری

درآمدی بر جامعه‌شناسی ادبیات

مجموعه مقالات

آدورنو، ایوتادیه، باختین، برشت، بوتور، زیما، کوهرلر،
گرامشی، گلدمن، لوکاج، هگل و...

گزیده و ترجمه
محمدجعفر پوینده

پست مدرنیته و پست مدرنیسم

تعاریف - نظریه‌ها و کاربردها

رابرت آودی، مارشال برمن، استیون کانر، استینار کوال، والتر تروت اندرسون،
چارلز جنکز، ارنست بکر، جرمی هاوورن، ژان فرانسوا لیوتار،
اکبر احمد، باب بیرد، علی رطانسی، رابرت فیالا،
وین هادسن، مارتا کوپر، امبرتو اکو

ترجمه و تدوین
حسینعلی نوذری

انتشارات نقش جهان منتشر می کند

شناخت دانش ادیان

هانس کلیم کیت، اریک شارپ، پاریندر،
میرچا الیاده، ونیستون دیویس

ترجمه و تدوین:
دکتر همایون همتی

صورتبندی های
مدرنیته و پست مدرنیسم

حسینعلی نوزری

تفکری در فلسفه دکارت

سیدیونس ادیانی

مفهوم امر قدسی

رودلف آتو

ترجمه

دکتر همایون همتی

مقدمه‌ای بر شناخت مسیحیت

سیمون باریبگتون وارد، م.م.توماس، کالیتوس ویر، دیوید استین متز، درونی سله،
آندره بیرمله، پدر فورگارد - هوژن، الوریخ کوهن، د.ج. اسمیت،
کرل رابرت ترمبات، دانیل سیوبوتیا

ترجمه و تدوین:

دکتر همایون همتی

مقدمه‌ای بر الهیات معاصر

ج.هلیث، سیبونه آماناکی هاویا، فردریک هرزگ، برنارد ادورت، دایان م.بریوستر،
رووان ویلیامز، نیکوس داسکی، جان سن پاپ، جال س. مبییتی،
ک.س. آبراهام، تنودور رون یون

ترجمه و تدوین:

دکتر همایون همتی